



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بسیار بخشنده‌ی همیشه بخشنده



فصلنامه‌ی هنر زبان

مجله‌ی علمی بین‌المللی و چندزبانه‌ی «هنر زبان» باهدف انتشار پژوهش‌های اصیل با موضوع‌های مرتبط به حوزه‌ی زبان‌شناسی و زبان به‌صورت دسترسی آزاد منتشر می‌گردد. داوری محتوای ارسالی در این نشریه به‌صورت دوسویه‌ی کور خواهد بود و به‌طور معمول چهل و پنج روز زمان نیاز دارد. این فصلنامه به‌صورت چاپی و الکترونیکی منتشر می‌شود و انتشار نسخه‌ی الکترونیکی برای نویسندگان هزینه‌ای ندارد. عنوان نشریه «هنر زبان» نامی است که به مطالعات حوزه‌های هنری زبان داده شده است. از نظر سنتی، هنر زبان به دو حوزه‌ی ادبیات و زبان مربوط می‌شود و زبان نیز خود به دو زیرشاخه‌ی زبان‌شناسی و زبان تقسیم می‌شود. در این مجله در حوزه‌های یادشده، مقاله‌ها به اختیار نویسنده (گان) به زبان‌های فارسی، انگلیسی، عربی، روسی، فرانسه و تاجیکی پذیرفته می‌شوند.

براساس مجوز شماره‌ی ۷۷۰۰۹ مورخ ۱۳۹۴/۱۱/۲۶ و با تأیید معاون امور مطبوعاتی و اطلاع‌رسانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، این مجله به عنوان مجله‌ی علمی اجازه‌ی نشر یافت.

سر دبیر: دکتر شاهرخ محمدیگی
صاحب امتیاز و دستیار سردبیر: دکتر مهدی محمدیگی
مدیر داخلی: امیر امینان طوسی
ویراستار انگلیسی و فارسی: مریم نورنمایی
ویراستار روسی: رحیمه حیدرآوا احمدونا
ویراستار عربی: دکتر بشری سادات میرقادری

اعضای هیئت تحریریه

دکتر اسحاق رحمانی، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شیراز، ایران.
دکتر اکبر صیادکوه، استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز، ایران.
دکتر اولنا مزه‌پوا، دانشیار انستیتوی زبان‌شناسی دانشگاه ملی تاراس شفچنکو کیف، اوکراین.
دکتر جان‌اله کریمی‌مطهر، استاد گروه زبان و ادبیات روسی دانشگاه تهران، ایران.
دکتر جهاد حمدان، استاد گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه اردن، اردن.
دکتر حسین‌علی فلاح‌عبیدات، دانشیار گروه زبان‌شناسی مرکز زبان‌های دانشگاه یرموک، اردن.
دکتر رحمان صحراگرد، استاد گروه زبان‌های خارجی و زبان‌شناسی دانشگاه شیراز، ایران.
دکتر زهرا ابوالحسنی چیمه، دانشیار گروه زبان‌شناسی مرکز تحقیقات سازمان سمت، ایران.
دکتر سوسن جبیری، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.
دکتر سید فضل‌الله میرقادری، استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شیراز، ایران.
دکتر شاهرخ محمدیگی، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز، ایران.
دکتر گریگوری توکارف، استاد گروه سبک‌شناسی زبان روسی دانشگاه دولتی شهرتولا، روسیه.
دکتر مبارک حنون، استاد گروه زبان‌شناسی، دانشگاه قطر، قطر.
دکتر مرضیه یحیی‌پور، استاد گروه زبان و ادبیات روسی دانشگاه تهران، ایران.
دکتر موسی‌سامح رباعه، استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه یرموک، اردن.
دکتر مهر‌النساء نغزیکووا، استاد زبان‌شناسی، گروه زبان روسی دانشگاه ملی، دوشنبه، تاجیکستان.
دکتر ولادیمیر ایوانف، استاد گروه زبان‌شناسی زبان‌های ایرانی دانشگاه دولتی مسکو، روسیه.

آدرس: شیراز، خ ایمان شمالی، کوچه ۲۸/۵، پ ۸۱

کد پستی: ۷۱۸۶۶۵۵۵۶۸

تلفاکس: ۰۷۱- ۳۶۳۰۸۳۷۸

شاپا چاپی: ۲۴۷۶-۶۵۲۶

شاپا الکترونیکی: ۲۷۱۳- ۲۵۳۸

چاپخانه: چاپخانه لوح

شیراز-ایران

وبسایت: www.languageart.ir

mahdimb@languageart.ir

راهنمای نگارش و شرایط پذیرش مقاله یا گزارش

- زبان نگارش به‌اختیار نویسنده (گان) می‌تواند فارسی، انگلیسی، عربی، فرانسه، روسی و یا تاجیکی باشد.
- محتوای ارسالی به مجله باید حاصل تحقیق و پژوهش یا ترجمه‌ی نویسنده (گان) باشد.
- محتوای ارسالی در مجله‌ی دیگری به‌چاپ نرسیده و هم‌زمان به مجلات داخلی و خارجی ارسال نشده باشد. مجله، ترجمه را به‌شرط ارسال مقاله‌ی اصلی به هیئت تحریریه مجله و ارجاع به مجله‌ی اصلی می‌پذیرد.
- ساختار محتوای ارسالی می‌تواند مقاله یا گزارش باشد و باید دارای عنوان، چکیده بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ کلمه و واژگان کلیدی از ۳ تا ۷ کلمه، مقدمه، متن اصلی، نتیجه‌گیری و فهرست منابع باشد. قابل‌ذکر است محتوای ارسالی فارغ از زبانش باید دارای عنوان، چکیده و واژگان کلیدی به زبان انگلیسی روان نیز باشد. حجم مناسب متن برای گزارش به‌طور متوسط بین ۱۵۰۰ تا ۲۵۰۰ کلمه و برای مقاله ۲۵۰۰ تا ۵۰۰۰ واژه است.
- صفحه‌ی عنوان مقاله: دارای عنوان کامل مقاله، نام و نام خانوادگی، دانشگاه و مرتبه‌ی علمی، تلفن و رایانامه‌ی (دانشگاهی) نویسنده (گان) باشد.
- ارجاعات در متن مقاله: در میان دو کمانک (،) شامل نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار منبع و شماره‌ی صفحه باشد (خانلری ۲۰۱۳، ۹۲).
- منابع مورد‌استفاده در متن براساس استاندارد هاروارد تنظیم شوند:
- کتاب: نام خانوادگی، نام، تاریخ انتشار (داخل پرانتز)، عنوان اثر اصلی و فرعی (مورب یا ایتالیک)، محل نشر: ناشر، صفحه.
- مقاله: نام‌خانوادگی، نام و تاریخ انتشار داخل پرانتز، عنوان مقاله، نام مجله یا مجموعه مقالات (مورب)، دوره یا سال و شماره برای مجله، محل نشر و ناشر، صفحه‌ی شروع و صفحه‌ی پایان مقاله.
- منابع اینترنتی: نام خانوادگی، نام، عنوان اثر، نشانی کامل پایگاه اینترنتی، تاریخ مراجعه به سایت.
- مجله حق رد یا چاپ و ویرایش محتویات ارسالی را برای خود محفوظ می‌داند.
- فایل پذیرش‌شده با فرمت ورد ۲۰۰۷ است که کل متن به‌صورت تک‌ستونی و در سایز A4 با حاشیه‌ی ۲/۵۴ سانتیمتر از همه‌طرف تایپ شده و اندازه‌ی فونت انتخابی برای همه‌ی زبان‌ها ۱۴ باشد. نوع فونت در زبان فارسی (B Lotus)، زبان عربی (Adobe Arabic) و زبان انگلیسی (Times New Roman) باشد. فواصل بین تمام خطوط مقاله ۱ واحد باشد، بعد و پیش از پاراگراف فاصله‌ای نباشد.
- مقاله تنها با ارسال به سایت مجله: <http://www.languageart.ir> پذیرفته می‌شود.

فصلنامه‌ی «هنر زبان» علاوه بر سایت مجله در پایگاه‌های مختلف معتبر داخلی و بین‌المللی که نام و نشان آن‌ها در این صفحه و همچنین در فهرست ایندکس سایت موجود است، نمایه شده و مقالات آن به صورت آزاد قابل دسترسی است.



پایگاه استنادی علوم جهان اسلام

شایان ذکر است طبق تفاهم‌نامه‌ی شماره‌ی ۹۶/۱ مورخ ۱۳۹۶/۵/۱ فی مابین انجمن ایرانی زبان‌و ادبیات روسی و فصلنامه‌ی «هنر زبان»، این نشریه با انجمن مذکور همکاری می‌کند. برخی از مقالات مربوط به حوزه‌ی زبان‌و ادبیات روسی این نشریه حاصل فعالیت مشترک با انجمن ایرانی زبان‌و ادبیات روسی است.



فهرست

- زبان کاوی «چکامه طلایی» سیدحمیری براساس نقد فرمالیستی
عباس اقبالی و روح الله صیادی نژاد
۲۸-۷
- تأملی در «ساقی به یاد دار: نقدها و تأملاتی در حوزه‌ی
خاقانی‌شناسی» نوشته‌ی سعیدالله قره‌بگلو
اکبر حیدریان
۴۶-۲۹
- ادعا می‌کنند سوسور ساختارگراست! [به عربی]
مبارک حنون
۶۸-۴۷
- تعریف اصطلاحات زبان‌شناسی عربی در فرهنگ‌لغت‌ها [به عربی]
عمرو محمد مدکور
۸۸-۶۹
- الگوهای معنایی نشانه‌دار و بدون‌نشانه: تحلیلی مقایسه‌ای از
مقالات نوشته‌شده‌ی روزنامه‌نگاران آمریکایی و ترجمه‌ی
فارسی آن‌ها [به انگلیسی]
طوبی مردانی و محمد صادقی
۱۰۲-۸۹
- انعکاس نمادهای سنتی و معتبر عنصر آتش در اشعار بالمونت،
شاعر نمادگرای روسی: فعال‌سازی بن‌مایه‌های فرهنگ کهن
[به روسی]
سیروملیا ناتالیا نیکولایونا
۱۱۸-۱۰۳



زبان کاوی «چکامه طلایی» سیدحمیری براساس نقد فرمالیستی

دکتر عباس اقبالی^۱ ©

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان،
کاشان، ایران

دکتر روح‌الله صیادی‌نژاد^۲

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان،
کاشان، ایران

(تاریخ دریافت: ۲۲ فروردین ۱۳۹۸؛ تاریخ پذیرش: ۹ تیر ۱۳۹۸؛ تاریخ انتشار: ۹ شهریور ۱۳۹۸)
سیدحمیری از جمله شاعران آیینی سراسر است که برای تبیین حقایق تاریخی، در عین حال که بر خردورزی و عقلانیت تکیه دارد، از زبان احساس نیز بهره می‌برد. او هنرمندانه، فرم را دستمایه‌ی آفرینش مفاهیم و مضامین جدید قرار می‌دهد به گونه‌ای که توجه شنونده را می‌ریاید و معنای مورد نظر خود را در ذهن وی تثبیت می‌نماید. سروده‌های خویش را بر «سهل ممتنع» که سازه‌ی هنری نیرومندی است، بنا می‌نهد. نگارندگان در این جستار برآنند تا با مطالعه‌ی کیفی و درپیش گرفتن روش نقد زبانی، «چکامه طلایی» سیدحمیری را بررسی نمایند. دستاورد تحقیق بیانگر آن است که سیدحمیری با استفاده از ظرفیت موسیقایی «بحر کامل»، به وحدت حال و تجربه‌ی روحی نایل می‌آید. ضرب‌آهنگ و خوش‌نواپی این چکامه حاصل پاره‌ای از تکرارهای آوایی است که نشان از گزینش آگاهانه‌ی خالق این اثر هنری دارد. وی بابه‌گیری از تکرارهای نامرئی و واژه‌هایی که از طول موج صوتی یکسان برخوردارند، لذت صوتی و شنیداری را برای خواننده پدید می‌آورد تا به شعر خویش تنوع و زیبایی ببخشد. سیدحمیری در سطح معنایی شگفتی‌آفرین است. وی با استفاده از زبانی که رام دستان اوست، به‌رغم رویکرد هنرمندانه‌ی وی به هنجارگریزی و احیا و ساخت ترکیبات نو، همانند دیگر شاعران آیینی، روح معنا را به پای تندیس فرم، قربانی نمی‌سازد.

واژه‌های کلیدی: فرمالیسم، زبان شعر، چکامه طلایی، سیدحمیری، توازن، هنجارگریزی.

¹E-mail aeghbaly@kashanu.ac.ir

©(نویسنده مسؤول)

² Email: saiyadi57@gmail.com

مقدمه

فرمالیست‌ها زبان شعر را به صورت زبانی خاص تجزیه و تحلیل می‌کردند که آشنایی زدایی زبان عادی و معمول و روزمره از ویژگی‌های اصلی آن است. آشنایی زدایی یا فراهنجاری حوزه‌های گسترده‌ای را شامل می‌شود که بازشناسی آن‌ها امکان‌پذیر است. صاحب‌نظران با اصطلاحات گوناگون به تفکیک این حوزه‌ها پرداخته و انواع فراهنجاری (واژگانی، دستوری، آوایی، خطی، گویشی، سبکی، در زمانی یا باستان‌گرایی) را مطرح کرده‌اند. کورش صفوی (۱۳۷۳) با نظر داشت به دیدگاه فرمالیست‌های روس به‌ویژه یاکوبسن،^۱ انواع هنجارگریزی‌ها را در دو مقوله‌ی قاعده‌افزایی^۲ و قاعده‌کاهی^۳ جای می‌دهد. قاعده‌افزایی به آفرینش شعر می‌انجامد و قاعده‌کاهی ابزار نظم است. در واکاوی زبانی یک سروده، بررسی انواع قاعده‌افزایی‌ها و قاعده‌کاهی‌ها، زمینه‌ساز شناخت ابعاد آشکار و پنهان سروده و مایه‌ی دریافت پیام‌های آن می‌شود.

هدف اصلی شعر آیینی تبیین حقایق تاریخی است. سراینندگان این نوع شعر در عین حال که بر خردورزی تکیه دارند، از زبان احساس بهره می‌برند و سازوکارها و ساختارهای زبانی شعر را به کار می‌بندند تا شور و عاطفه را در مخاطب برانگیزند. «قصیده‌ی بایئه» سید حمیری با مطلع «هَلْأ وَفَقْتُ عَلَى الْمَكَانِ الْمُعْشَبِ بَيْنَ الطَّوِيلِ فَاللَّوِي مِنْ كِبْكَبٍ» که به قصیده‌ی ذهبیة (چکامه طلایی) شهرت دارد، نیز فارغ از قاعده‌افزایی و قاعده‌کاهی نیست؛ از این رو در نقد فرمالیستی و بررسی جنبه‌های زبانی این چکامه، نگارندگان سؤال‌های ذیل را مدنظر خویش قرار می‌دهند:

۱. در «بایئه» سید حمیری، کدام نوع توازن از بسامد بیش‌تری برخوردار است؟
۲. سید حمیری در این چکامه، چگونه نظام موسیقایی شعر را در خدمت القای معنا قرار داده است؟
۳. تا چه اندازه ساخت‌های نحوی مقارن در شعر سید حمیری با مفهوم و معنای بیت هماهنگ است؟

پیشینه و ضرورت تحقیق

در باب شخصیت ذاتی و ادبی سید حمیری و سروده‌های وی پژوهش‌های متعددی در قالب کتاب، پایان‌نامه و مقاله انجام شده است از جمله کتاب «شاعر العقیده السید الحمیری» اثر محمدتقی حکیم (۱۴۳۶) و پایان‌نامه‌ی شرح احوال و آثار سید حمیری از عباس اقبال، «شرح و تحلیل علویات سید

¹ Jakobson

² Extra-regularity

³ deviation

حمیری» از روح‌الله صیادی‌نژاد (۱۳۹۳)، مقاله‌ی «بینامتنی قرآنی و روایی در شعر سید حمیری» از قاسم مختاری (۱۳۸۹)، مقاله‌ی «واقعۀ غدیر در آئینه اشعار سید حمیری» از مهین حاجی‌زاده (۱۳۹۰)، مقاله‌ی «سیمای امام علی در اشعار سید حمیری» از عباس عرب (۱۳۹۱) در مقاله‌ی «سیمای امام علی در اشعار سید حمیری» به مناقب و مدایح امام علی در شعر سیدحمیری پرداخته است.

هرچند در این پژوهش‌ها به سروده‌های سید حمیری پرداخته شده است؛ ولی در میان این آثار گران‌سنگ، بررسی سروده‌ی مشهور وی یعنی «بائیه» براساس نظریه‌ی نقد زبانی مشخصی مانند نقد فرمالیستی، اثری دیده نمی‌شود. از این‌رو، واکاوی این قصیده براساس این نوع از نقد و بررسی وجوه زیبایی‌شناختی شعری و بلاغت زبانی این چکامه، پژوهش پیش‌رو را ضرورت بخشیده است. بنابراین، مقاله‌ی حاضر که از رهگذر نقد فرمالیستی و ابزار کتابخانه‌ای صورت می‌گیرد، می‌تواند به‌مثابه‌ی پژوهشی کیفی، رهاورد و نتایج جدیدی به ارمغان آورد و نتایج آن در قالب الگویی جهت واکاوی دیگر نمونه‌های شعر آئینی موردبهره‌برداری ادب‌پژوهان قرار گیرد.

زبان شعری سید حمیری

در سپهر ادب شیعه، شاعرانی همچون «کُمیت»، «مصعب عبدی»، «سید حمیری»، «دعبل خزائی» و... که بیان عقاید مذهبی و تلاش و کوشش در راه وصول به حق، وجهی اصلی همت آن‌ها بوده است؛ از ستارگان فروزان این آسمان‌اند. در این میان، سید حمیری شخصیتی است که امام صادق (ع) به او فرمود: «مادرت تو را سید نامید و تو شایسته‌ی چنین نامی هستی.» (مرزبانی ۱۳۸۵، ۴۰) این شاعر شیعی بیست‌وهفت سال از عمر خویش را در دوره‌ی امویان و بقیه را در زمان عباسیان سپری کرد (الحوافی ۱۳۸۴ق، ۲۱۵). قدرت و توانایی سید حمیری در سرودن شعر ناب از لحاظ کمی و کیفی تا بدان‌جاست که حتی ناقدانی همچون «اصمعی»، «ابن قتیبه» و «طه حسین» با وجود اختلاف باورهای ایدئولوژیکی که با این شاعر داشتند، به سرآمدی این شاعر و هنرمند تربودن او اذعان نموده‌اند. این شاعر علاوه بر آگاهی و دانش گسترده در حوزه‌ی قرآن و روایت و تاریخ، چیرگی فوق‌العاده‌ای بر زبان و واژگان داشته است و درنگ و باریک‌بینی او در ساختار و فرم زبان مشهود است.

سروده‌های او درعین استواری، از روانی و شیوایی شگفتی برخوردار است. او در پاسخ کسانی که به وی می‌گفتند: «چرا در شعر خود، همچون دیگر شاعران الفاظ غریب و نامأنوس به‌کار نمی‌بری تا مردم معنی آن را بی‌سند و بر سر شعر تو بحث و جدل شود؟ می‌گفت: اگر شعری نزدیک به فهم و دل‌های مردم بسرایم تا هرکس آن را بشنود و از آن لذت ببرد بهتر از این است که سخن پیچیده و مشکل بگویم تا افکار مردم در آن گمراه گردد.» (اصفهانی ۱۴۰۷ق، ج ۷، ۲۶۸). درحقیقت سید حمیری بر آن بود که با شعر روان خویش راه دل‌ها را در برابر شعرش بگشاید و به‌وسیله‌ی شعر اعتقادی خود

که از دل سرچشمه می‌گرفت به دل‌ها راه یابد.

«چکامه طلایی» سید حمیری یکی از شاهکارهای شعر آیینی است. در اهمیت این چکامه همان بس که گویند: «مروان بن ابی حفصه (م ۱۸۲ ق)، شاعر و مداح مهدی عباسی، هنگامی که هر بیت از «چکامه طلایی» سید حمیری را می‌شنید، می‌گفت: «سبحان الله! چه عجیب است این کلام! شگفتا! شعر را ببین! هرگز قصیده‌ای پر معناتر و نکوتر از این در فصاحت، نشنیده بودم.» (ابن معتر ۱۳۸۵ق، ج ۱، ۳۷۴)

توازن در بایئه

در «بایئه»، سید حمیری به گونه‌ای هنرمندانه، میان اصوات و آواها با فضا و زمینه‌ی موضوعی و عاطفی شعر هماهنگی و مناسبت ایجاد کرده و آن را از رهگذر تکرار کلامی، به انواع توازن‌ها آراسته کرده و رسالت شعر آیینی را به انجام رسانده است. توازن در این قصیده را می‌توان در سه سطح توازن آوایی، توازن واژگانی و توازن نحوی بررسی کرد.

۱. توازن آوایی^۱

این نوع توازن با تکرار صوتی مجموعه‌ای از اصوات در یک بیت شعری و یا یک پاره‌گفت حاصل می‌شود. توازن آوایی را می‌توان به دو بخش تقسیم نمود:

۱.۱. توازن آوایی کمی (وزن)

وزن و عناصر موسیقایی شعر از عناصر مهمی‌اند که صورت‌گرایان بدان توجهی خاص دارند. آنان بر این باورند که وزن از جمله عناصری است که در کشف معنا و دریافت متن سودمند است. آنان معتقدند که اصولاً میان وزن و محتوا هماهنگی نسبی می‌تواند وجود داشته باشد و شاعران از میان اوزان شعر، وزنی را که با محتوا و حالت انفعالی شعرشان هماهنگ باشد، برمی‌گزینند (علوی‌مقدم ۱۳۷۷، ۱۱۳ و ۱۱۴).

سید حمیری برای این سروده «بحر کامل» را برگزیده است. در این بحر ۶ بار تفعیله^۲ متفاعلن (- U - UU) تکرار می‌شود. تکرار تفعیله‌های یکسان، انسجام موسیقایی خاصی به سروده می‌بخشد. شاعر با استفاده از ویژگی موسیقایی این بحر که همراه تکرار و ترجیع است، به وحدت حال و تجربه روحی نایل می‌آید و از این راه، موسیقی شعر به سیلان و نغمه‌ی خویش ادامه می‌دهد. از سویی دیگر، در این بحر، هجاهای کوتاه بیش‌تر از هجاهای بلند است و همین سبب می‌شود تا شاعر بهتر بتواند

^۱ Phonological Parallelism

^۲ تفعیله در شعر عربی معادل رکن در شعر فارسی است.

حالت عاطفی شدیدتر و مهیج‌تری به مخاطبان القا نماید. ابن رشیق فیروانی بر این باور است که بحر کامل «برای خبر مناسب‌تر است تا انشاء.» (ابن رشیق د.ت، ج ۱، ۲۴۰). از این رو، این بحر به شاعر امکان می‌دهد بهتر بتواند به بیان فضایل و مناقب علی(ع) پردازد. بحر کامل فضایی درحد ۱۱۳ بیت را برای شاعر مهیا می‌سازد تا دفتر دلش را باز نماید و چشمه‌ی شعر از عمق دریایی‌اش فوران کند و با شور و حال به آنچه باور دارد پردازد و این فوران و شور و حال، ویژگی شعر آیینی است چراکه برخاسته از درون و باور اعتقادی سراینده‌ی آن است.

شایان ذکر است که سید حمیری در تجربه‌ی شعری خویش، در استخدام انواع بحرهای مهارت دارد چه، در سرتاسر دفتر شعر سید حمیری، تنوع اوزان دیده می‌شود. او حتی از مهجورترین بحرهای مثل «سریع» و «منسرح» برای بیان فضایل امام علی(ع) استفاده می‌نماید. این تنوع اوزان در کنار هماهنگی اوزان با تجارب روحی شاعر می‌تواند بیانگر برتری وی در قلمرو شعر و شاعری باشد (شفیعی کدکنی ۱۳۸۴، ۳۹۱).

شاعر در این چکامه با تبدیل نمودن «مُتَفَاعِلُن» (U- UU -) به مُتَفَاعِلُن (- U-- -) یعنی با ساکن نمودن حرف دوم فعلیه، به توقف صوت مبادرت ورزیده و به گیرنده‌ی پیام، فرصت تأمل می‌دهد و بر آنست تا بر جنبه‌ی غنایی و موسیقایی سروده بیفزاید و با بهره‌گیری از ظرفیت‌های ضرب‌آهنگ سخن، عقل و عاطفه‌ی مخاطبان را به تسخیر خویش درآورد. وی برای خلق فضای موسیقایی نه تنها مطلع سروده را، بلکه ابیات ۴۴، ۶۳ و ۷۰ را نیز مصرع می‌آورد:

۴۴. قَالَ أَقْلِبُوهَا إِنكُمْ إِن تَقْلِبُوا	تُرَوُّوا وَلَا تُرَوُّونَ إِن لَمْ تُقْلَبْ
۶۳. قَالُوا اظْلُبُوهُ فَوَجَّهُوا مِنْ رَاكِبٍ	فِي مَبْتَغَاهُ وَ طَالِبٍ لَمْ يَرْكَبِ
۷۰. إِذْ جَاءَ حَامِلُهَا فَأَقْبَلَ مُتَعَبًا	يَهْرِي بِهَا الْعَدُوِّ أَوْ كَالْمُتَعَبِ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۴۱، ۴۲ و ۴۳)

ترجمه: علی(ع) به همراهان خویش گفت: «تخته‌سنگ را برگردانید. به راستی اگر شما تخته‌سنگ را برگردانید، سیراب خواهید شد و اگر تخته‌سنگ برگردانده نشود، سیراب نخواهید نشد.»
مشركان گفتند: او را به چنگ آورید. پس سواره و پیاده را در طلب وی گسیل داشتند.
هنگامی که پرچم‌دار (ابوبکر) از میدان جنگ آمد، عمر، خسته و کوفته (یا همچون فردی خسته) به پیش آمد و پرچم را بر گرفت.

همچنین او چفت و بست سروده‌ی خویش که آخرین نقطه‌ی دفاعی شاعر در دفاع از «ولایت» محسوب می‌شود، به صورت مصرع می‌آورد تا بتواند هرچه بیش‌تر پاک‌ی و عصمت خاندان رسالت و

ولایت را در اذهان مخاطبان تثبیت نماید. او این چنین می‌سراید:

۱۰۳. جَعَلَ الْوَلَايَةَ بَعْدَهُ لِمُهْدَبٍ مَاكَانَ يَجْعَلُهَا لِغَيْرِ مُهْدَبٍ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۴۷)

ترجمه: ولایت پس از خود را، به چنین وارسته‌ای واگذار فرمود و آن را به دست مردم ناشایست نسپرد.

این شاعر هرگاه احساس نماید که سروده دچار افت موسیقایی شده است و یا بخواهد از موضوعی وارد موضوعی دیگر شود، بیت را به صورت مصرع می‌آورد و این عملی است که محققین آن را نیکو می‌دانند (عبده بدوی ۲۰۰۰، ۲۳۷). با نگاهی به قافیه‌های سروده درخواستیم یافت که شاعر ۸۸ بار از قافیه‌های جامد و ایستا که در سازه‌های گوناگون اسم مفرد «العقرب»، اسم جمع «أذؤب»، صفت «الأرحب»، مصدر «تذبذب» و... رخ می‌نماید، استفاده نموده است و فقط ۲۵ بار از «فعل» که دلالت بر حرکت و پویندگی دارد استفاده می‌کند. همین شیوه نشان می‌دهد که سید حمیری بیش‌تر اهل تجرید و انتزاع و سکون و ایستایی است تا اهل رفتار و حرکت؛ حرکت و پویندگی گاه‌به‌گاه وی بیش‌تر جنبه‌ی ذهنی دارد تا واقعی. ناگفته نماند که این رفتار و ویژگی شاعر می‌تواند ناشی از شدت اختناق جامعه‌ی اموی و عباسی باشد؛ جامعه‌ای که در آن حتی بردن نام علی(ع) قدغن شده بود تا چه رسد به تبیین فضائل و مناقب و حقانیت امامت و ولایت وی! دلیلی که بر این مدعای خود داریم این است که از ۲۵ فعل به‌کار گرفته‌شده در قافیه، تنها یک‌بار فعل امر (اخطب) در بیت ۱۰۰ دیده می‌شود. همان‌طور که می‌دانید وجه امری متضمن کنش و عمل است و شنونده یا گوینده را ملزم و متعهد به انجام عملی می‌کند. او در قافیه ۱۴ بار فعل ماضی به‌کار برده است. از این رو می‌توان گفت در این چکامه، بسامد واژه‌های فعلی و به‌ویژه فراوانی فعل‌های ماضی با سبک شعر آیینی که پیوسته از رویدادهای واقعی و گذشته خبر می‌دهد، سازواری دارد.

۱،۲. توازن آوایی کیفی

در کنار تمام عوامل موسیقایی که زبان شعر را از زبان هنجار و معیار متمایز می‌کند و از رهگذر آن‌ها می‌توان به تشخیص واژه‌ها و برجسته‌سازی توازن آوایی کمی، توازن واجی و آشنایی‌زدایی در نظام شعری دست یافت، هماهنگی صوتی و آوایی نیز از اهمیت زیادی برخوردارند. وقتی صامت‌ها و مصوت‌ها به تناسب خاصی در محور هم‌نشینی قرار می‌گیرند و یا با نظم خاصی تکرار می‌شوند، جلوه‌ی دیگری از موسیقی شعر پدیدار می‌گردد که خود عاملی مهم در رستاخیز واژه‌ها و برجسته‌ساختن عناصر شعری به‌شمار می‌آید.

سید حمیری برای آنکه نطق اشعار با دشواری همراه نباشد و سروده‌ی وی به سهولت بر سر زبان‌ها

جاری شود، در توزیع موسیقایی حروف مهارت و چیره‌دستی خاصی نشان می‌دهد؛ به‌عنوان نمونه، وی در سرتاسر قصیده از حرف «ب» که جزو حروف مجهور^۱ است و با مضمون قصیده و با قافیه همسوست، استفاده می‌کند تا موسیقی درونی درکنار موسیقی بیرونی ایجاد نماید و نوعی توازن آوایی خلق کند. او در بیت پنجم این سروده، ۶ بار حرف «ب» را تکرار می‌نماید. با توجه به مخرج تلفظ «ب» (دو لبی‌ست) خودبه‌خود این فضای آوایی با حال‌وهوای معنایی بیت که سخن از خندیدن با تبسم است هم‌خوانی آشکار، زیبا و هنرمندانه‌ای دارد.

۵. يَضْحَكْنَ مِنْ طَرْبٍ يَهْنُ تَبْسَمًا عَنْ كُلِّ أَيْضٍ ذِي غُرُوبٍ أَشْنَبِ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۳۷)

ترجمه: از روی سرمستی چنان می‌خندند که دهان و دندان سپیدشان پدیدار می‌گردد. وی همین حرف را در بیت ۳۴، پنج بار و در بیت ۴۲، پنج بار تکرار نموده است. تکرار صامت «س» در بیت ۸۱ و ۸۰ صدای چکاچک شمشیرها و به‌هم‌خوردن نیزه‌ها و تکرار «ن»، بیانگر ناله و انینی‌ست که از کشته‌شدن جنگ‌آوران برخاسته می‌شود را در فضای شعر می‌دمد و این با فضای به‌تصویر کشیده‌شده‌ی صحنه‌ی نبرد هم‌خوان و هم‌سوست:

۸۰. حَتَّىٰ إِذَا دَنَّتِ الْأَسْنَةُ مِنْهُمْ وَرَمَوْا فَنَالَهُمْ سِهَامُ الْمُقْنَبِ
۸۱. شَدُّوا عَلَيْهِ لِيُرْجِلُوهُ فَرَدَّهُمْ عَنْهُ بِأَسْمَرَ مُسْتَقِيمِ الثَّغْلَبِ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۳۷)

ترجمه: تا اینکه نیزه برهم کشیدند و به جان هم افتادند و خدنگ‌سواران بر [دل] آنان نشست. بر علی یورش بردند تا او را از اسب فرود آورند. پس او با نیزه و سر نیزه‌ی برافراشته آنان را از خویش دور کرد.

سید حمیری، احساسات و افکارش را در عناصر لغوی ذوب می‌نماید. او در بیت زیر ۷ بار از مصوت کشیده‌ی «آ» و ۵ بار از «تنوین» استفاده می‌نماید تا معنای حزن‌و‌اندوه را به مخاطب انتقال دهد.

۳۷. حَتَّىٰ أَتَىٰ مُتَبَتِّلًا فِي قَائِمِ أَلْفَىٰ قَوَاعِدَهُ بِقَاعِ مُجَدِّبِ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۴۰)

ترجمه: تا اینکه به راهبی دیرنشین رسید که صومعه‌اش را در سرزمین خشک و بی‌حاصلی پی ریخته بود.

^۱ حروف مجهور حروفی که هنگام تلفظ به سبب ارتعاش تارهای صوتی پدید می‌آیند و به‌طور طبیعی با صدای بلند تلفظ می‌شوند. از ۲۸ حرف عربی ۱۸ حرف آن یعنی (همزه - ب - ج - د - ذ - ر - ز - ض - ط - ظ - ع - غ - ق - ل - م - ن - و - ی) مجهور هستند.

او در پاره‌گفتی دیگر چنین می‌گوید:

۴۴. قَالَ أَقْلِبُوهَا إِنْكُمْ إِنْ تَقْلِبُوا
 ۴۵. فَأَعْضُوهَا فِي قَلْعِهَا فَتَمَنَعَتْ
 تُرَوِّوْا وَلَا تُرَوِّوْنَ إِنْ لَمْ تُقْلَبِ
 مِنْهُمْ تَمْنَعُ صَعْبَهُ لَمْ تُرَكَّبِ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۴۱)

ترجمه: علی(ع) به همراهان خویش گفت: «تخته‌سنگ را برگردانید. به راستی اگر شما تخته‌سنگ را برگردانید، سیراب خواهید شد. و اگر تخته‌سنگ برگردانده نشود، سیراب نخواهید نشد.» آنان در برکندن آن تخته‌سنگ گرد هم آمدند. آن تخته‌سنگ در برابر آنان سرسختی پیشه کرد چون سرسختی اسبی چموش و رام نشده.

شاعر در بیت ۴۴ برای بیان واژگونی از صامت «ق» که در بردارنده‌ی معنای «قلقله» است، کمک می‌گیرد. وی در به‌تصویرکشیدن سختی و دشواری در برکندن سنگ از صامت «ع» که تلفظ آن همراه با شدت و خشونت است، کمک می‌گیرد و بسامد آن را در یک بیت به ۵ بار می‌رساند. ناگفته نماند شاعر در این بیت دست به «هم‌نوازی» نیز می‌زند؛ یعنی، واج‌های «ق»، «ص»، «ع»، «ه»، «م» و «ن» که با تکرار آن‌ها هم‌نوازی پدید می‌آید، چونان هم‌نوازان یک ارکستر دست‌به‌دست هم می‌دهند و با همراهی و همکاری به‌جا و هنرمندانه‌ی خود، فضای موسیقایی سخن را از چندین نغمه و نوای هماهنگ، سرشار می‌سازند.

۲. توازن واژگانی^۱

توازن واژگانی از راه تکرار واژه به‌دست می‌آید و این تکرار می‌تواند به‌صورت تکرار کامل یا ناقص باشد (صفوی، ۱۳۹۰، ۲۱۵). این توازن‌ها در سطح تحلیل و بررسی واژه‌ی واجی قابل‌طرح و قابل‌تقسیم‌بندی‌ست که می‌توان آن را به دو دسته تقسیم نمود:

۲.۱. تکرار آوایی کامل

گاه شاهد هستیم که سید حمیری در آغاز مجموعه‌ای از مصراع‌ها یا بیت‌ها یک صورت زبانی به‌کار می‌گیرد؛ مثلاً بیت ۸۸ و ۸۹ را ملاحظه کنید:

۸۸. فَاسْأَلْ فَإِنَّكَ سَوْفَ تُخْبِرُ عَنْهُمْ
 ۸۹. وَعَنْ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَمَرُوا قَبْلَهُ
 وَنَّ ابْنَ فَاطِمَةَ الْأَغْرِبِ الْأَغْلَبِ
 وَعَنْ الْوَلِيدِ وَعَنْ أَبِيهِ الصَّقْعَبِ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۴۵)

ترجمه: دربارهی آنان جويا شو. به‌زودی از آنان باخبر خواهی شد. دربارهی پسر فاطمه بنت‌أسد، آن

مهرت فرجمند و دلاور [میدان نبرد] و دربارهی ابن عبدالله عمرو و ولید و پدر نستوه او جویا شو.
شاعر در پایان مصراع اول و آغاز مصراع دوم، سوم و چهارم صورت زبانی یکسانی که ترکیبی از جار (عن) و مجرورست را به کار گرفته است.

سید حمیری با کاربست «تشابه اطراف» معنوی و لفظی به دنبال انسجام بخشیدن به سروده‌ی خویش است و می‌خواهد از این طریق شعری بیافریند که با اندام صوتی زبان مانوس و در بیان مقصود روان‌تر باشد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود شاعر در بیت ۴۸، کلام خود را به تکواژه‌ی «اعذب» ختم نموده است که از نظر معنا متناسب با ابتدای کلام، یعنی «سقاہم» است. به این نوع از تشابه، «تشابه اطراف معنوی» گفته می‌شود (هاشمی، د.ت، ۲۳۸).

۴۸. فَسَقَاهُمْ مِنْ تَحْتِهَا مُتَسَلِّلاً عَذْبًا يَزِيدُ عَلَى الْأَلْدِّ الْأَعْذَبِ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۴۲)

ترجمه: هم‌رهان خویش را از آب جوشان و شیرین زیر تخته‌سنگ سیراب نمود. آبی که دلپذیری آن فزون‌تر از [هر چیز] لذت‌بخش گواراست.

البته «تشابه اطراف معنوی»، ارتباطی به موضوع بحث این مختصر ندارد؛ زیرا در درون‌هی زبان مطرح است و در چهارچوب شعر قابل بررسی است. در این جستار، بیش‌تر «تشابه اطراف لفظی» مطرح نظر نویسندگان است که در آن «شاعر لفظ قافیه را در اول بیت بعدی تکرار می‌نماید». (هاشمی، د.ت، ۲۳۸)

۱۹. يَا لِلرِّجَالِ لِرَأْيِ أُمَّ قَادَهَا ذُبَّانٍ يَكْتَنِفَانِهَا فِي أَدُوبِ
۲۰. ذُبَّانٍ قَادَهُمَا الشَّقَاءُ وَقَادَهُمَا لِلْحَيْنِ فَافْتَحَمَا بِهَا فِي مَنَشَبِ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۳۸)

ترجمه: ای مردان! امان از فکر مادری که دو گرگ (طلحه و زبیر) او را در میان گرگان احاطه می‌کنند و به پیش می‌کشند. [طلحه و زبیر] دو گرگی هستند که نگویند بختی آن دو را به پیش راند و به سوی مرگ کشاند و آنان، عایشه را به سرعت در دام مرگ انداختند.

شاعر در بیت ۱۹ تکواژه «أدوب» را در قافیه آورده است و بیت ۲۰ را مجدداً با «ذُبَّان» آغاز نموده است. یا در این پاره‌گفت نیز دوباره دست به «تشابه اطراف» زده است.

۱۰۷. وَ مَتَى يَمُتُ يَرِدُ الْجَحِيمَ وَلَا يَرِدُ حَوْضَ الرَّسُولِ وَإِنْ يَرِدُهُ يُضْرَبُ
۱۰۸. ضَرَبَ الْمُحَاذِرِ أَنْ تُعْرَى رِكَابُهُ بِالسُّوْطِ سَالَفَهُ الْبَعِيرِ الْأَجْرَبِ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۳۸)

ترجمه: [چنین کسی] آن هنگام که بمیرد به دوزخ رود و به حوض پیغمبر درنیاید و اگر خواست

درآید، مانند شتر گرزده‌ای می‌شود که ساریان تازیانه به گردنش می‌زند [تا با دیگر شتران نیامیزد] و آن‌ها را گرزده نکند.

شاعر، بیت ۱۰۷ را با واژه‌ی «یضرب» به پایان رسانده است و بیت بعدی را با واژه‌ای از همان جنس و معنا آغاز نموده است.

شاعر با دست‌زدن به آرایه‌ی بدیع «ردّ العجز علی الصدر»، توازن واژگانی ایجاد می‌نماید. به این بیت بنگرید:

۴۴. قَالَ أَقْبِلُوهَا إِنَّكُمْ أَنْ تَقْلِبُوا تَرُوهَا وَلَا تَرُوهَا إِنْ لَمْ تُقْلَبْ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۳۸)

ترجمه: امام‌علی(ع) به همراهان خویش گفت: تخته‌سنگ را برگردانید. به راستی اگر شما تخته‌سنگ را برگردانید، سیراب خواهید شد. و اگر تخته‌سنگ برگردانده نشود، سیراب نخواهید نشد. شاعر واژه‌ی «تقلبوا» را که در آغاز و پایان «صدر» بیت آمده است در «عجز» بیت نیز تکرار کرده است.^۱

توجه شاعر به این آرایه و تأکید او بر تناسب لفظی و به‌کارگیری کلمات هم‌جنس سبب می‌شود تا از این طریق، معانی پس‌از نواختن گوش مخاطب در قلب وی رسوخ نماید و همین از جمله‌ی رموز و راه‌های موفقیت شاعر در زیبایی و برقراری انسجام درون‌متنی سروده‌های اوست.

۷۰. إِذْ جَاءَ حَامِلُهَا فَأَقْبِلْ مُتَعَبًا يَهْوِي بِهَا الْعَدْوِيُّ أَوْ كَالْمُتَّعَبِ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۴۳)

ترجمه: هنگامی‌که پرچم‌دار [لشکر اسلام، ابوبکر از میدان جنگ] آمد عمر، خسته و کوفته (یا همچون فردی خسته) به پیش آمد و پرچم را گرفت. همان‌گونه‌که می‌بینید واژه‌ی «متعباً» در «صدر» و «عجز» بیت تکرار شده است.

از لحاظ زیبایی‌شناسی، در شعر سید حمیری، تکرار جلوه‌ی خلاقانه‌ی شگفت‌آوری دارد. وی از همین خصوصیت تکرارهای هنری، بیش‌ترین بهره را در قلمرو موسیقایی شعر خویش می‌برد. شاعر از هم‌آواها و هم‌نویسه‌ها برای خلق توازن واژگانی بهره می‌گیرد. هم‌آواهم‌نویسه که در بدیع سنتی از آن به‌عنوان «جناس تام»^۲ یاد می‌شود، در زبان‌شناسی نوین تعریفی جدید از آن ارائه شده است که هم‌سویی آن با موضوع موردبحث ما بیش‌تر است. «جناس تام صنعت کاربرد صورت‌های

^۱ در بلاغت انگلیسی به بیتی که این قسم تکرار در آن باشد Serpentine verse می‌گویند (داد ۱۳۸۵، ۲۳۵).

^۲ Homonymy

هم‌آواهم‌نویسه است با توالی یکسان که دست‌کم از نظر یکی از نقش‌های نحوی، صرفی یا معنایی متفاوت‌اند.» (علوی‌مقدم ۱۳۷۷، ۱۲۷) شاعر در بیت زیر میان دو واژه‌ی «البلا» و «البنّا» که دارای «جناس مضارع»^۱ هستند، توازن برقرار نموده است:

۱۱. فَعَمَّا وَصَارَ إِلَى الْبَلَا بَعْدَ الْبَنَّا وَ أزالَ ذَلكَ صَرَفٌ دَهْرٌ قُلَّبِ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۳۸)

ترجمه: منزلگهی که بعد از آبادانی ویرانه شد و ازین رفت و حوادث [بد] روزگار دغل‌کار آن را ویرانه ساخت.

در اینجا خاطر نشان می‌شود که تکرارهای سید حمیری از نوع تکرارهای مکانیکی نیست که فاقد ارزش ادبی باشند. براساس گفته‌ی یاکوبسن «در هر الگوی متوازن باید ضربی از تشابه و ضربی از تباین وجود داشته باشد. به عبارت ساده‌تر، بخشی از یک الگوی متوازن باید متشابه و بخشی دیگر متباین باشد و اگر میان دو ساخت متوازن ضربی از تباین وجود نداشته باشد، تکرار به دست آمده صرفاً جنبه‌ی مکانیکی خواهد داشت.» (صفوی ۱۳۷۳، ج ۱، ۱۵۹) به عنوان مثال، به این بیت بنگرید:

۲۸. فی مارقین من الجماعه فارقوا باب الهدی و حبا الربیع المخصب

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۳۹)

شاعر با آوردن دو واژه‌ی «مارقین» و «فارقوا» که از طول موج صوتی یکسانی برخوردارند، لذت صوتی و سمعی را برای خوانند حاصل نموده است و شعر را از جنبه‌ی غنایی سرشار نموده است. این شگرد زبانی سید حمیری ما را به یاد این گفته‌ی شفیع‌ی کدکنی می‌اندازد که می‌گوید: «شعر جز به موسیقی رساندن زبان، وظیفه‌ای ندارد.» (شفیع‌ی کدکنی ۱۳۸۴، ۴۱۱)

۲،۲. تکرار آوایی ناقص

آرایه‌های حاصل از این نوع تکرار، در اصل از تکرار یک یا چند آوا با توالی یکسان در بخش مشخصی از عناصر دستوری نامکرر پدید می‌آیند (صفوی ۱۳۷۳، ج ۱، ۲۸۴).

جناس اشتقاق^۲ یکی از انواع این تکرارهاست. همایی در تعریف جناس اشتقاق آورده است: «صنعت اشتقاق آن است که در نظم یا نثر الفاظی را بیاورند که حروف آنها متجانس و به یکدیگر شبیه باشد، خواه از یک ریشه مشتق شده باشند... و یا از یک ماده مشتق نباشند؛ اما حروف آنها چندان شبیه و نزدیک به یکدیگر باشد که در ظاهر توهم اشتقاق شود...» (همایی ۱۳۸۶، ۶۱)

این تکنیک و شگرد زبانی شاعر به خوبی گویای گستره‌ی گنجینه‌ی زبانی و توانایی او در اشتقاق‌سازی است. به این بیت بنگرید:

^۱ جناس مضارع با اختلاف دو رکن در نوع دو حرف که مخرج‌هایشان بعید از یکدیگر است، به وجود می‌آید (هاشمی ۱۴۲۰، ۳۴۷).

^۲ جناس مقتضب هم می‌گویند.

۶۳. قالوا اطلبوه فوجهوا من راکبٍ فی مَبْتَغَاهُ و طَالِبٍ لَمْ يَرَكِبِ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۴۳)

ترجمه: مشرکان گفتند او را به چنگ آورید. پس سواره و پیاده را در طلب وی گسیل داشتند. در بیت فوق میان واژه‌های «اطلبوه» و «طالب»، «راکب» و «لم یرکب» جناس اشتقاق وجود دارد. سید حمیری در سطح عمودی سروده، میان واژه‌های «معرب» و «مغرب» نیز جناس واژگانی برقرار نموده است.

۳۴. وَ عَلَيْهِ قَدْ حُبِسَتْ بَابِلَ مَرَّةً
أُخْرَى وَ مَا حُبِسَتْ لِيَخْلُقَ مُعْرَبٍ
۵۷. حَتَّى إِذَا طَلَعَ الشَّمِيطُ كَأَنَّهُ
فِي اللَّيْلِ صَفْحَهُ خَدَّ أَدْهَمٍ مُعْرَبٍ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۴۰ و ۴۲)

ترجمه ۳۴: یکبار دیگر خورشید برای او بازگشت و برای هیچ فصیح‌گفتار عرب‌زبانی بازنگشت. ترجمه ۵۷: آن هنگام که صبح بردمید گویی آن پگاه شبانگاه، گستره‌ی رخسار اسبی سیاه‌رنگ است که سپیدی پیشانی‌اش تا کرانه‌های چشم کشیده شده است.

خواننده در آغاز امر دچار چنین توهمی می‌شود که دو واژه‌ی «معرب» و «مغرب» از یک ماده مشتق شده‌اند؛ حال آنکه چنین نیست. «المُعْرَب» به معنای فصیح عرب‌زبان است و «مغرب» اسبی است که کناره‌های چشمانش سفید باشد یا اسبی که سفیدی پیشانی‌اش زیاده‌ازحد است و حتی سفیدی پیشانی، چشمانش را نیز فرا می‌گیرد (ابن‌منظور، ۱۴۰۸ق، ذیل ماده‌ی عرب و غرب).

بنابراین می‌توان گفت که شیفتگی سید حمیری نسبت به موسیقی کلمات و اشرافی که بر اسرار حروف، از نظر موسیقایی دارد، مایه‌ی تکامل و تعالی هنری در این چکامه گشته است.

۳. توازن نحوی^۱

اگر ویژگی‌های نحوی یک بخش یا جمله در بخش‌ها یا جملات بعدی تکرار شود و موجب قرینه‌سازی نحوی شود به آن موازنه‌ی نحوی یا تکرار نحوی گویند (الغزالی ۲۰۰۳، ۸۲). تأثیر زیبایی‌شناختی این قرینه‌سازی حاصل تداعی‌هایی است که از رهگذر تکرار ویژگی‌های نحوی یک بخش در بخش‌های بعدی حاصل می‌شود و سبب نوعی وحدت بین ساختارهای قرینه می‌گردد. در نتیجه، اجزایی که در قرینه‌ها با یکدیگر هم‌وزن نیستند (موازنه‌ی ناقص)، به دلیل وحدت نحوی با یکدیگر هم‌وزن به نظر می‌رسند (صیادی‌نژاد ۱۳۹۳، ۳۴). راستگوفر آن را «برابرنهاده» نامگذاری می‌کند آنجا که می‌گوید: «در این چینش‌آرایی، همه یا بیش‌تر مصراع‌های دوم به‌ترتیب در برابر واژه‌های

^۱ Syntactic Parallelism

مصراع نخست نشسته‌اند و با این برابرنشینی، نغمه‌ونوایی خوش و حال‌وهوایی دلپذیر به سخن بخشیده‌اند. این‌گونه برابرنشینی واژه‌های دو یا چند قرینه را برابر نهادگی یا چینش‌آرایی برابر نهاده می‌نامیم.» (راستگوفر ۱۳۷۶، ۱۴۰ تا ۱۴۲)

سید حمیری با استادی هنرمندانه و تسلطی که در تجربه‌ی شعری دارد، برای خلق مضامین و آرایش سخن خود، از ساخت‌های نحوی مقارن بهره‌جسته است؛ به‌عنوان مثال به این بیت بنگرید:

۹۸. قَتَلَ الْكُهُولَ وَ كُلَّ أَمْرَدٍ مِنْهُمْ وَ سَبَى عَقَائِلَ بُدْنًا كَالرَّبْرِبِ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۴۶)

ترجمه: میان‌سالان و نوباوه‌گان آنان را کشت و همسران فربه‌تن [آنان را] بسان گله‌ی گاو به بند درآورد.

شاعر در بیت فوق دست به تکرار نحوی زده است. او ترکیب نحوی را در جای مشخصی از بیت تکرار نموده است. وی در آغاز شطر اول «قتل الکهول» (فعل+مفعول) را در برابر «سبی عقائل» (فعل+مفعول) در شطر دوم آورده است.

گاهی وقت‌ها این توازی میان دو مصراع از دو بیت مختلف دیده می‌شود مثل:

۹۲. رَدَّ الْخِيُولَ عَلَيْهِمْ فَتَحَصَّنُوا مِنْ بَعْدِ أُرْعَنِ جَحْفَلٍ مُتَحَزَّبِ
۹۳. إِنَّ الضَّبَاعَ مَتَى تُحْسِبْنَاهُ مِنْ صَوْتِ أَشْوَسٍ تَقْشَعِرٌ وَ تَهْرُبِ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۴۶)

ترجمه: اسبان را به طرفشان پس زد، بعد از آنکه آن لشکر انبوه و جماعت جنگاور آمدند و در آن دژ جای گرفتند. همانا گفتارها وقتی که کم‌ترین صدای شیر را حس نمایند، لرزه بر اندامشان می‌افتد و پا به فرار می‌گذارند.

در مصراع‌های دوم این دو بیت، توازی نحوی به این شکل دیده می‌شود:

(مجرور)	بعد (مجرور)	من (جار)
أُرْعَنِ (مجرور)	صوت (مجرور)	من (جار)
↓	↓	↓
أَشْوَسٍ (مجرور)	صوت (مجرور)	من (جار)

این تکرارهای نامرئی، نقشی خلاق در ساختمان شعر سید حمیری دارند و تأثیر آن‌ها تا بدان حد است که در مرکز خلاقیت هنری وی قرار می‌گیرند.

«توازی ترادفی»^۱ از دیگر انواع توازی نحوی‌ست که در این چکامه دیده می‌شود. این نوع توازی،

¹ Synonymous Parallelism

نگاه‌دارنده‌ی معنای بیت است. در این توازی، بیت دوم از طریق تکرار به تقویت فکر مطرح‌شده در بیت اول می‌پردازد (ثامر ۱۹۸۷، ۲۳۰). به‌عنوان مثال، به این سروده‌ی سید حمیری بنگرید:

۱۸. یَحْدُو الزَّبِيرُ بِهَا وَ طَلَحَهُ عَسْكَرًا يَا لِرَجَالٍ لِرَأْيِ أُمِّ مُشَجِبٍ
 ۱۹. يَا لِرَجَالٍ لِرَأْيِ أُمِّ قَادَهَا ذُنْبَانِ يَكْتَفِنَانِهَا فِي أَدْوَابِ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۳۸)

ترجمه ۱۸: زبیر، عایشه را و طلحه، شتر عایشه را به پیش می‌راند. ای مردم! امان از اندیشه‌ی ویرانگر یک مادر.

ترجمه ۱۹: ای مردان! امان از فکر مادری که در میان گرگان، دو گرگ دورش را گرفته و به پیش می‌برند.

شاعر در شطر دوم بیت ۱۸ و شطر اول بیت ۱۹، برای آنکه ویرانگری فکر عایشه-که ام‌المؤمنینش می‌خواندند-را برای خواننده تکرار نماید، از ساخت‌های موازی نحوی که نوعی تکرار پنهان است، بهره می‌برد.

يَا لِرَجَالٍ لِرَأْيِ أُمِّ مُشَجِبٍ
 ↓ ↓ ↓ ↓ ↓

يَا لِرَجَالٍ لِرَأْيِ أُمِّ قَادَهَا

ابیات در این نوع توازی با استفاده از کلمات مختلف، خود را هماهنگ با بیان معنا می‌نمایند. هنگامی که یک عنصر سبکی به شکل کلی یا جزئی تغییر می‌یابد، معنا ثابت می‌ماند و یا اینکه تغییر اندکی در آن رخ می‌دهد. معمولاً این نوع توازی با آرایه‌ی «رد العجز الی الصدر» هماهنگ است (الغزالی ۲۰۰۳، ۸۲). همان‌طور که مشاهده می‌کنید در بیت ۱۹، واژه‌ی «ذُنْبَانِ» در آغاز و پایان مصراع دوم به‌کار گرفته شده است تا خود را با آرایه‌ی «رد العجز علی الصدر» بیاراید.

در اینجا ذکر این نکته ضرورت می‌نماید که سید حمیری بسیار هنرمندانه فرم و تکرارهای نحوی جملات را دستمایه‌ی آفرینش مفاهیم و مضامین جدید قرار داده است. هدف وی از کاربرد این‌گونه توازی نحوی، جلب توجه شنونده، تأکید و تثبیت معنا و مفهوم مورد نظر در ذهن مخاطبانش است.

این توازی‌ها می‌توانند به صورت پی‌درپی بر یکدیگر وارد شوند و به شعر تنوع و زیبایی ببخشند. بنابراین سید حمیری بلافاصله بعد از بیت ۱۹، از تکرار نامرئی دیگری استفاده می‌نماید که به «توازی تألیفی یا ترکیبی»^۱ مشهور است تا از این طریق معنای بیت قبلی را تکمیل نماید و نتیجه‌ای منطقی را

¹ Synthetic or Constructive Parallelism

دراختیار خواننده قرار دهد.

۲۰. ذَبَانَ قَادَهُمَا الشَّقَاءُ وَ قَادَهُمَا

لِلْحَيْنِ فَافْتَحَمَا بِهَا فِي مَنْشَبٍ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۳۸)

ترجمه: [طلحه و زبیر] دوگرگی هستند که نگون‌بختی، آن دو را به پیش راند و سوی مرگ کشاند و آنان، عایشه را به سرعت در دام مرگ انداختند.

شاعر سازه‌های نحوی بیت ۱۹ (قاده‌ها ذبّان یکتفانها) را با ترکیبی متفاوت «ذَبَانَ قَادَهُمَا الشَّقَاءُ» بیان نموده است تا سرانجام غائله‌ی جمل را برای خواننده تشریح نماید.

قاعده‌گاهی

قاعده‌گاهی در فرایند هنجارگریزی از طریق روش زیبایی‌شناختی رخ می‌دهد. در حوزه‌ی زیبایی‌شناختی، صور خیالی چون استعاره، مجاز، تشبیه، کنایه و... خودنمایی می‌کنند. سید حمیری برای جلب توجه مخاطب به گونه‌ای از زبان استفاده می‌نماید که برای وی تازگی داشته باشد و با این شیوه‌ی تازه در پی آن است که در برابر خوانندگان افق تازه‌ای باز نماید تا آنان را با عالم معنوی جدیدی آشنا نماید که جباران روزگارش سعی در کتمان آن دارند. او با شیوه‌ی نوی آیین خود بر آن است تا مفاهیم و زیبایی‌ها را از منظری دیگر و به‌دوراز هرگونه ملالت و دل‌زدگی به مخاطب القا نماید. او برای انتقال پیام خود که برخاسته از عقلانیت است، از احساسات و عواطف کمک می‌گیرد. باینکه وی از شعرسرایی به شیوه‌ی اشرافی‌گرایانه و معمول زمانه‌اش دل‌خوشی ندارد و سروده‌هایش را با «نسیب»، «تشبیب» و «تغزل» آغاز نمی‌کند، در اینجا ده بیت نخست را با «نسیب» آغاز می‌نماید تا توجه مخاطبان را جلب نماید و از نقش «همدلی زبان»^۱ برای ایجاد و تداوم ارتباط نهایت بهره‌برداری را می‌نماید.

او با استفاده از زبانی که رام‌دستان اوست، چنان هنرمندانه به هنجارگریزی دست زده است که هر ذوق سلیمی به خلاقیت شاعرانه‌ی او اذعان می‌نماید و با این هنجارگریزی‌ها می‌توان بنا بر گفته‌ی لیچ^۲ «به تمایز زبان هنری و زبان ارجاعی و خودکار پی برد.» (موکاروفسکی ۱۳۷۳، ۲۹)

سید حمیری در ابیات نخستین سروده، عاطفه را بر معنا ترجیح می‌دهد و زبان وی بیش از آنکه جنبه‌ی ابزاری داشته و کارکردی معناشناختی داشته باشد، کارکرد زیبایی‌شناختی دارد و تخیل به‌کمک عناصر زیبایی‌شناختی یعنی تشبیه، استعاره، مجاز و... حاصل می‌شود و شعر را به‌سوی هنجارگریزی از

^۱ Phatic

^۲ Leech

نوع قاعده‌گاهی سوق می‌دهد. به‌عنوان مثال به این بیت بنگرید:

۴. أَدُمُ حَلَلْنَ بِهَا وَهِنَّ أَوَانِسُ كَالْعَيْنِ تَرَعَى فِي مَسَالِكِ أَهْضَبِ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۳۷)

ترجمه: مهرویان [گندمگون] همچو آهوان در آن اقامت داشتند. آنان دوشیزگانی [درشت‌چشم] بودند که به گاوان وحشی می‌ماندند که در گذر تپه‌ها می‌چریدند.

شیوه‌ی بیان شاعر در بیت فوق، توجه‌برانگیز و شوق‌انگیز است. وی «آهوان گندمگون» را استعاره‌از زیبارویان آورده است و درشتی چشم آنان را به درشتی چشم گاو وحشی تشبیه نموده است.

وی دو سویه‌ی تشبیه را از دو حوزه‌ی متفاوت اختیار نموده است. زیرا از رهگذر تشبیهات، زمینه‌ی تصور فراهم می‌آید؛ تصویری که به تصدیق می‌انجامد و سرانجامش اقناع مخاطب است.

بایسته‌ی ذکر است که سید حمیری آگاهانه با کاربرد آرایه‌های بیانی از قبیل تشبیهات دست به قاعده‌گاهی معنایی می‌زند تا بتواند خلق زیبایی نماید و معنا و مفهوم تازه و ثانوی ایجاد کند و از خرده‌گیری سخن‌سنجان در امان بماند؛ به‌عنوان مثال، به این بیت بنگرید:

۶. حورٌ مدامعُها کأنُّ تُغورُها وَهنا صوافی لؤلؤ لم تُتَقَّبِ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۳۷)

ترجمه: چشمان آن مهرویان سیاه‌سیاه است. گویی دندان‌هایشان در [تاریکی] نیمه‌شب مرواریدهای خالص ناسفته است.

شاعر در بیت فوق، «دندان» (تُغور) را به «مروارید ناسفته» (صوافی لؤلؤ لم تُتَقَّبِ) تشبیه نموده است. فرایند هنجارگریزی در این بیت، دقیق و عالمانه صورت پذیرفته است و بر غنای شعر و بالندگی آن افزوده است. دلیل این مدعا آنست که اگر شاعر در اینجا عبارت «لم تُتَقَّبِ» را ذکر نمی‌کرد، خواننده این برداشت را می‌کرد که سفیدی دندان‌های محبوب تصنعی است و حال آنکه چنین نیست. این همان است که در بدیع سنتی از آن با عنوان «احتراس» یاد می‌کنند.

او در سطح معنایی آفرینش‌گری بی‌بدیل و بلامنازع است که انسان از واژه‌آفرینی و خلاقیت او انگشت‌به‌دهان می‌ماند. او با احیای واژه‌هایی که در دسترس عامه نیست، سبب تشخیص زبانش می‌شود. به‌عنوان مثال به این بیت بنگرید:

۸. لعساءٌ واضحه الجبین أسیله وَعَثُ الْمُؤَزَّرِ جَنَلَه المتنقَّبِ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۳۷)

ترجمه: آنان لبانی لعل‌گون، رخساری سپید، نرم و کشیده، سرینی برآمده و صورتی گونه‌دار دارند. سید حمیری در بیت فوق «شفه» و «خد» که موصوفاند را حذف نموده است و دو صفت «لعساء» و «أسیل» را به‌ترتیب جای آن‌ها قرار داده است. وی چنان ساده این عمل را انجام می‌دهد که خواننده

متوجه نمی‌شود چه حادثه‌ای در زبان اتفاق افتاده است. وی با ساخت چنین ترکیباتی هم در حوزه‌ی موسیقی و هم در حوزه‌ی معنایی نقش‌آفرینی می‌کند. بزرگان بلاغت از این معجزه‌گری به «توخی احکام نحو» یاد می‌نمایند (شفیعی‌کدکنی ۱۳۹۱، ۳۵۵). قدرمسلم از این‌روست که یاکوبسن بر این باور است که «تأکید در شعر نه در گزینش، بل بر ترکیب است.» (احمدی ۱۳۷۰، ۱۲۷)

بی‌مناسبت نیست در اینجا به این نکته اشاره نمایم که سید حمیری در قاعده‌گاهی از نوع «باستان‌گرایی»، با گزینش واژگانی نظیر «لعمساء»، «أسیله»، «وعث» و «جثله» که تار و پودشان از روزگار گذشته است، به فضاسازی دوران کهن پرداخته است. این توجه او به آرکائیس^۱ به هنجارگریزی و برجسته‌سازی شعر او کمک می‌کند.

سید حمیری با خلق فضای موسیقایی و پیوند هنری واژگان، صورت و معنای شعر را چنان درهم می‌تند که سبب رستاخیزی واژگان می‌شود و خوانندگان از خوانش شعر وی به التذاذ هنری غیرقابل‌وصفی دست می‌یابند؛ به‌عنوان مثال به این بیت بنگرید:

۲۲. أُمُّ تَدَبُّ إِلَى ابْنِهَا وَ وَلِيَّهَا بِالْمُؤْذِيَاتِ لَهُ دَيْبُ الْعُقْرَبِ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۳۹)

ترجمه: مادری که بسان خیزش کژدم [بانیش‌های] آزاردهنده به‌سوی فرزند و ولی خویش به پیش می‌رود.

منظور از «ابن» در این بیت، مسلمانان و منظور از ولی، امام عادل امیرمؤمنان(ع) است. شاعر در این بیت، «خروج عایشه» را تشبیه به «خزیدن عقرب» کرده است به‌این‌دلیل که، هردو در زیان و آزار مشترک‌اند. این نوع تشبیه در علم بیان، «تشبیه ضمنی» نامیده می‌شود.

سید حمیری با قاعده‌گاهی معنایی و استفاده از «کنایه»، زبان خبر را بدل به پدیده‌ای شگفت و ناآشنا می‌کند. (سلمانی‌نژاد مهرآبادی ۱۳۹۴، ۱۳۷) وی به‌صراحت از دو فتنه‌گر اصلی غانله‌ی جمل نام نمی‌برد و روی به زبان پوشیده‌گویی می‌آورد تا گنه حقیقی سران فتنه برای مردم روشن‌تر شود. وی «ذئبان» (دو گرگ) را کنایه از «طلحه» و «زبیر» می‌آورد:

۱۹. يَا لَلرَّجَالِ لِرَأْيِ أُمَّ قَادَهَا ذئبان يكتنفانها في أدؤبِ

(السید الحمیری ۱۹۹۹، ۳۸)

ترجمه: شگفتا از مردان پیروان اندیشه‌ی زنی (عایشه) که دو گرگ‌صفت و در میان گرگ‌ها وی را راهبری می‌کنند.

ریشه‌ی همهی این اقدامات به فزون‌خواهی، جاه‌طلبی و شهوت‌جاه آنان برمی‌گردد. در فرهنگ

¹ Archaism

عرب، «گرگ» دربردارنده‌ی صفات و ویژگی‌هایی نظیر «حیله و نیرنگ»، «پستی و فرومایگی»، «ظلم و ستمکاری» و «بی‌وفایی» است و در ضرب‌المثل‌های عرب چنین آمده است: «هو أختل من الذئب» (نیرنگ‌بازتر از گرگ) (الثعالبی ۲۰۰۳، ۳۹۱؛ قطامش ۱۹۸۸، ۴۲۲ و ۴۲۳). «أظلم من الذئب» (ظالم‌تر از گرگ) (الثعالبی ۲۰۰۳، ۳۹۱؛ قطامش ۱۹۸۸، ۴۲۲ و ۴۲۳).

نتیجه‌گیری

با زبان‌کاوی «چکامه طلایی» معلوم می‌شود که:

۱. سید حمیری شاعری است که برخاسته از توده‌ی مردم است و بر این امر واقف است که اگر بخواهد شعرش را از خطر زوال و بی‌توجهی در امان بدارد، باید رابطه‌ی خود را با گفتار اجتماعی زمانه‌اش حفظ نماید.
۲. سید حمیری در «چکامه طلایی»، آن‌گونه که مشخصه‌ی شعر آیینی‌ست، هدف اصلی وی تبیین حقایق تاریخی است و بر خردورزی تکیه دارد و در پرتو پیوسازی عناصر شاعرانه صرفاً در پی آفرینش یک اثر ادبی آکنده از مظاهر احساس و عاطفه نیست؛ بلکه معنا اندیشگی او موجب می‌شود که خردمندی، عاطفه و احساسات او به مخاطب منتقل شود و معنا به تبعیت از خرد و عاطفه مطرح گردد.
۳. نقد فرمالیستی این چکامه نشان‌گر بسامد عناصر توازن در انواع مختلف آن است و سید حمیری با استعانت از این شگرد ادبی به بیان حقایق تاریخی پرداخته و به کمک انواع قاعده‌افزایی‌ها به ویژه از نوع واژگانی و آوایی احساسات و عواطف مخاطب را هدف گرفته و به اقناع وی پرداخته است.
۴. در قاعده‌افزایی‌های این چکامه، توازن واژگانی و آوایی از بسامد بیش‌تری برخوردارند.
۵. سید حمیری با مهارتی که در زبان دارد برای آفرینش مضامین و آرایش کلام خود، از ساخت‌های نحوی مقارن بهره جسته است. هماهنگی فوق‌العاده در این شگرد زبانی و ادبی با مفهوم و معنای کلی بیت، ستودنی‌ست.
۶. تسلط زبانی وی سبب شده است که او با دید عمیق‌تری به پدیده‌ها و روابط میان آن‌ها بنگرد و از امکانات و ابزار متنوع‌تری برای بیان افکار و احساسات خود بهره گیرد و در خلق اشعار توفیق بیش‌تری داشته باشد.
۷. سید حمیری به سبب آشنایی عمیقی که با شاعران پیش‌از خود دارد، کلماتی را از اعصار کهن اقتباس می‌نماید تا به شعر خود جلال و شکوه بخشد. خواننده‌ی اشعار سید حمیری از این نوع هنجارگریزی‌ها و باستان‌گرایی‌ها به حظ و لذت ادبی دست می‌یابد.

منابع و ارجاعات

- ابن رشیق القيروانی (د.ت). *العمده فی محاسن الشعر و آدابه و تفده*، حقه محمد محی الدین عبدالحمید، بیروت: دار الجیل.
- ابن معتز، عبدالله بن محمد (۱۳۸۵ق). *طبقات الشعراء*، مصر: دارالمعارف.
- ابن منظور (۱۴۰۸ه). *لسان العرب*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- احمدی، بابک (۱۳۷۰ش). *ساختار و تأویل متن*، تهران: نشر مرکز.
- اصفهان، ابوالفرج (۱۴۰۷ق). *الأغانی*، دارالفکر.
- ثامر فاضل (۱۹۸۷). *مدارات نقدیه فی اشکالیه النقد و الحدائیه والإبداع*، بغداد: الطبعة الأولى، دار الشؤون الثقافیة العامه.
- الثعالبی، أبو منصور (۲۰۰۳م). *ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب*. تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهیم، الطبعة الأولى. بیروت: المكتبة العصریه.
- حاجی زاده، مهین (۱۳۹۰). واقعه غدیر در آینه اشعار سید حمیری، *فصلنامه پژوهش نامه علوی*، دوره ۲، شماره ۲، صص ۲۵-۴۱.
- حکیم، سید محمد تقی (۱۴۳۶). *شاعر العقیده*، السید الحمیری، العراق، کوفه: أمانة مسجد الکوفه.
- الحوفی (۱۳۸۴ق). *ادب السیاسه فی العصر الأموی*، مصر: دارالنهضة.
- راستگوفر، سید محمد (۱۳۷۶). *هنر سخن آرایه؛ فن بدیع*، کاشان، چاپ اول، انتشارات مرسل.
- سلماننیزاد مهرآبادی، صغرا (۱۳۹۴). بررسی نمودهای هنجارگریزی در خوان هشتم و راز ماندگاری این شعر، *مجله فنون ادبی*، سال هفتم، شماره ۱۳، صص ۱۳۸-۱۲۷.
- السید الحمیری (۱۹۹۹م). *دیوان*، شرحه و ضبطه و قدم له: ضیاء حسین الأعلمی، لبنان: الطبعة الأولى، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۴). *موسیقی شعر*، تهران: چاپ هشتم، نشر آگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۱). *رستاخیز کلمات: درس گفتارهایی درباره نظریه ادبی صورتگرایان روس*، تهران: چاپ اول، انتشارات سخن.
- صفوی، کورش (۱۳۷۳). *از زبان شناسی به ادبیات*، تهران: چاپ اول، نشر چشمه.
- صیادی نژاد، روح ا... (۱۳۹۳). *زیبایی شناسی نحو یا نحو زیبایی شناسی*، فصلنامه لسان مبین، سال پنجم، شماره ۱۵، صص ۲۴-۴۴.
- عبده بدوی (۲۰۰۰). *دراسات فی النص الشعری العصر العباسی*، ۲۳۷.

- عرب، عباس و شیرین سالم (۱۳۹۱). سیمای امام علی در اشعار سید حمیری، *فصلنامه لسان مبین*، دوره ۳، شماره ۸، صص ۲۲۲-۱۹۸.
- علوی مقدم، مهیار (۱۳۷۷). *نظریه‌های تشریح‌های نقد ادبی معاصر و صورتگرایی و ساختارگرایی*، تهران: چاپ اول، انتشارات سمت.
- الغزالی، عبدالقادر (۲۰۰۳م). *اللسانیات و نظریه التواصل رومان یاکوبسون نمودجاً، سوریه، الطبعه الأولى، دار الحوار*.
- قطامش، عبد الحمید (۱۹۸۸م). *الأمثال العربیه، دمشق، دار الفکر*.
- مختاری، قاسم و غلام‌رضا شایقی (۱۳۸۹). بینامتنی قرآنی و روایی در اشعار سید حمیری، *فصلنامه لسان مبین*، دوره ۲، شماره ۲، صص ۲۱۵-۱۹۷.
- مرزبانی (۱۳۸۵). *اخبار السید الحمیری، تحقیق محمد هادی امینی، نجف: چاپ اول: دارالباقر*.
- موکاروفسکی (۱۳۷۳). *زبان معیار و زبان شعر، ترجمه: احمد اخوت و محمود نیکبخت، اصفهان: کتاب شعر*.
- هاشمی، احمد، (د.ت). *جواهر البلاغه، شرح و تحقیق: حسن حمد، بیروت: دارالجیل*.
- همایی، جلال‌الدین، (۱۳۶۸). *فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران: نشر هما*.

References

- Abde Badavi (2000). *derāsāt fi annas affe'ri alasre alabbāsi*, Cairo, Darogheba le-Nashr va Ttozia.
- Ahmadi, Babak (1991). *sāxtār va tavile matn*, Tehran, Nashr Markaz.
- Alavi Moghaddam, M. (1998). *nazariyehāye naghde adabi moāser va sooratgarāee va sāxtārgarāee*, Tehran, 1st Edition, Publisher Samt.
- Al-Ghazali, Abdol-Ghader (2003). *al-lessāniyāt wa nazareyyato al-ttavāsol Roman jakopson namoozaja*, Syrian, first edition, Dar al-Hiwar.
- Al-Hakim, Mohammad taghi (2011). *fā'er al-aghida*, 1st Ed. Darolhadith.
- Al-Hoofi, Ahmad Mohammad (2005). *adabo asseyasa fi al-asre al-umavi*, Egypt, Daronnahza.
- Arab, Abbas (2012). The Image of Imam Ali in the Poetry of Seyyed Hemyari. *Lesan-on Mobeen-on*, 3(8), 198-222.
- Assaalebi, Abumansoor (2003). *semarolgholob fi al-mozāf wa al-mansub*, Achievement: Mohamed Aboul Fadl Ibrahim, First Edition. Beirut: The Arab Library.
- Al-Seyyed al-Hemyari (1999). *divān*, Explained, set and presented to him: Diao Hussein Al-Alamy, Lebanon, 1st Ed., Al-Alamy Foundation for Publications.
- Ibn Manzoor (1987). *lesān al-arab*, Beirut: Dar alehyae altoras alarabi.
- Ibn Motaz Abdollah ibn Mohammad (1965). *tabaghāt al-foa'ra*. Egypt: Dar Al Maaref
- Ibn Rashiq al-Ghirvani (1980). *alumda fi mahāsen alshe'r wa adabeh wa naqade*, Achieved by Mohamed Mohieddin Abdel Hamid, Beirut: Dar Al-Jeel.
- Esfahani, Abolfaraj (1986). *al-aghāni*, Darolfekr.
- Ghatamesh, Abdolhamid (1988). *amsāolarabi*, Damascus, Dar al-Fikr.

- Hajizadeh, M. (2012). The Event of Ghadeer Khum Mirrored in the Poems of Seyyed Haumeiri. *Imam Ali 's Studies*, 2(4), 25-41.
- Hashemi, Ahmad (d.t.). *javāhero al-balāghah*, Explained and investigated by: Hassan Hamad, Beirut: Dar al-Jeel
- Homace, Jaleleddin (1989). *fonune balāghat va sanā'ate adabi*, Tehran, Nashre Homa.
- Marzebani (2006). *axbāre al-Seyyed Hemyari*, The investigation of Mohammed Hadi Amini, Najaf: 1st Ed. Dar Al Baqir.
- Mokhtari, Ghasem (2010). *beynāmatni Qurani va revāee dar fe're Seyyed Hemyari*, Lesan-on Mobeen-on, 1(2), 197-215.
- Mukarovsky (1994). *zabāne me'yār wa zabāne fe'r*, translated by: Ahmad Akhut and Mahmoud Nikbakht, Isfahan: Ketabe Sher.
- Rastgufar, Seyyed Mohammad (1997). *honare soxan ārāee, fanne badi'e*, Kashan, 1st Ed., Entesharate Morsal.
- Safavi, Koorosh (1994). *az zabān fenāasi be adabiyyat*, Tehran, 1st Ed., Nashre Cheshme.
- Salmaninejad Mehrabadi, S. (2016). A study on the deviation aspects of the poem "The Eightieth Stage" and the secret of its perpetuity. *Literary Arts*, 7(2), 127-138.
- Sayyadinezhad, R. (2014). Aesthetics of Syntax or syntax of Aesthetics. *Lesan-on Mobeen-on*, 5(15), 44-24.
- Shafiei Kadkani, Mohammad Reza (2005). *mosighiye fe'r*, Tehran, 8th Ed., Nashre Agah.
- Shafiei Kadkani, Mohammad Reza (2012). *rastāxize kalemāt: dars goftār hāee darbāre nazariye adabie suratgarāne rus*, Tehran, 1st Ed., Entesharate Sokhan.
- Thamer Fazel (1987). *mudarāt naghdiyyah fi eshkaliyat annaghd wa alhadasah wa alebda*, Baghdad: First Edition, House of General Cultural Affairs.

HOW TO CITE THIS ARTICLE

Eghbaly, A., Sayyadinezhad, R. (2019). The Language Analysis of Seyyed Hemyari's "Golden Ode" Based on Formalism Criticism Approach. *Language Art*, 4(3):7-28, Shiraz, Iran. [in Persian]

DOI: 10.22046/LA.2019.13

URL: <https://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/118>





ORIGINAL RESEARCH PAPER

The Language Analysis of Seyyed Hemyari's "Golden Ode" Based on Formalism Criticism Approach

Dr. Abbas Eghbaly¹ ©

Associate Professor of Arabic Language and Literature
Department, Kashan University, Iran.



Dr. Rouhallah Sayyadinezhad²

Associate Professor of Arabic Language and Literature
Department, Kashan University, Iran.



(Received: 11 April 2019; Accepted: 30 June 2019; Published: 31 August 2019)

Seyyed Hemyari is one of those famous ritual poets who, for explaining historical realities, not only has leaned on intellectualization and rationalism, but also uses emotional language. He artistically utilizes form for creating new senses and concepts so that he has attracted the audience's attention while stabilizing his intended meaning in their minds. He builds his poems "simple but inimitable" which is a powerful artistic style. The researchers of this article have tried to conduct a qualitative study on "the Golden Ode" of Seyyed Hemyari. The findings of the research show that Seyyed Hemyari reaches unity and spiritual experience by using musical capacity of "Behr-e Kaamil". The rhythm and music of this ode are the results of some vocalic repetitions which show the deliberate selection of the creator of this work. He creates aural and acoustic enjoyment for the reader and gives diversity and beauty to his poem by using invisible repetitions and words that have similar sound wave lengths. Seyyed Hemyari sounds amazing in semantic level. He uses the language which is brought under his control. But despite his artistic approach in applying deviation, revival and making new compositions, unlike the other ritual poets, he does not sacrifice meaning for form.

Keywords: Formalism, the Language of Poetry, Golden Ode, Seyyed Hemyari, Parallelism, Deviation.

¹ E-mail: aeghbaly@kashanu.ac.ir © (Corresponding Author)

² E-mail: saiadi57@gmail.com



تأملی در «ساقی به یاد دار: نقدها و تأملاتی در حوزه‌ی خاقانی‌شناسی» نوشته‌ی سعیدالله قره‌بگلو

اکبر حیدریان^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد،
مشهد، ایران

(تاریخ دریافت: ۲۳ خرداد ۱۳۹۸؛ تاریخ پذیرش: ۲۱ مرداد ۱۳۹۸؛ تاریخ انتشار: ۹ شهریور ۱۳۹۸)
خاقانی‌پژوهی و مطالعات خاقانی‌شناسانه موضوعی‌ست که در سال‌های اخیر رشد چشمگیری داشته است و هرکدام از استادان و خاقانی‌پژوهان سعی کرده‌اند به فراخور دانش و آگاهی خود قدمی در این راه بردارند. در راستای همین مطالعات خاقانی‌پژوهانه، کتاب «ساقی به یاد دار: نقدها و تأملاتی در حوزه‌ی خاقانی‌شناسی» از دکتر سعیدالله قره‌بگلو در سال ۱۳۹۵ منتشر شد. کتاب یادشده دو موضوع کلی را پی گرفته است: بخش اول با عنوان «نقد بر نقد» و بخش دوم «مقاله‌ها». نویسنده‌ی گرامی در بخش «نقد بر نقد» انتقادات چندی به تلاش‌های دکتر محمد استعلامی در کتاب «نقد و شرح قصاید خاقانی» وارد کرده است. در این مقاله تلاش بر این بوده است ضمن نقد روش نگارش کتاب، به انتقادات نویسنده با روشنگری بیش‌تر پاسخ داده شود. نگارنده برخی از دیدگاه‌های نویسنده‌ی کتاب را ذیل «نقد بر نقد» بررسی و نقد کرده است که امید است با پذیرش آن مطالب، بر غنای هرچه بیش‌تر کتاب افزوده شود.

واژه‌های کلیدی: خاقانی، «ساقی به یاد دار»، محمد استعلامی، سعیدالله قره‌بگلو.

¹E-mail: akbar.hei93@gmail.com

مقدمه

درباره‌ی زندگی و آثار خاقانی، از دیرباز تاکنون، پژوهش‌هایی صورت گرفته است؛ اما در سال‌های اخیر، این پژوهش‌ها روند چشمگیری داشته و گزیده‌های متعددی از شعر و نثر او به همت خاقانی‌پژوهان به زیور طبع آراسته شده است. یکی از آن دست پژوهش‌هایی که در راستای تحقیقات خاقانی‌شناسانه به چشم می‌خورد، نقد و تحلیل شروح چه شرح کامل و چه شرح گزیده- است که با جستجویی در پایگاه‌های اطلاعاتی، فراوانی آن در سال‌های اخیر قابل ملاحظه است.

پس از چاپ «نقد صیرفیان» (۱۳۹۴) به‌اهتمام محمدرضا ترکی که در آن فراز و فرودهای خاقانی‌شناسی بررسی شده بود، «ساقی به یاد دار» (۱۳۹۵) نوشته‌ی سعیدالله قره‌بگلو و به‌همت انتشارات آیدین روانی بازار شد. این کتاب نقدها و تأملات استاد قره‌بگلو در حوزه‌ی خاقانی‌شناسی است. کتاب حاضر که موضوع بحث این جستار است، از دو بخش عمده تشکیل شده است؛ بخش اول که حدود دویست صفحه از کتاب را شامل می‌شود، نقد و تکمله‌ای است بر کتاب «نقد و شرح قصاید خاقانی» نوشته‌ی دکتر محمد استعلامی و بخش دوم کتاب، مجموعه‌ی مقالات استاد قره‌بگلو را شامل می‌شود که ایشان سال‌ها پیش آن مقالات را در مجله‌های مختلف به‌چاپ رسانده‌اند.

از آنجایی که بخش ابتدایی کتاب که به‌قول خود استاد قره‌بگلو برای اولین بار است منتشر می‌شود،^۱ ما نیز بر همین قسمت تمرکز کرده‌ایم و آن را مورد مذاقه‌ی خود قرار داده‌ایم و کاستی‌های آن را بیان کرده‌ایم و جهت غنای بیش‌تر این اثر پیشنهادهایی ارائه داده‌ایم.

ملاحظات ساختاری

کتاب در ۲۹۶ صفحه در قطع وزیری شامل مقدمه (۱۱ تا ۷)، نقد بر نقد [تأملاتی در نقد نقد و شرح قصاید خاقانی شروانی] (۱۱ تا ۱۹۶)، مقاله‌ها [شامل شش مقاله در حوزه‌ی خاقانی‌پژوهی] (۱۹۷ تا ۲۸۰) و نمایه‌ها (۲۸۱ تا ۲۹۶) به زیور طبع آراسته شده است. کتاب مزبور از نظر صفحه‌آرایی، کاربرد علائم نگارشی و سجاوندی، اغلاط تایپی (جز در چند مورد که درمقایسه‌با حجم کتاب، النادر کالمعدوم‌اند). بی‌نقص و قابل قبول است.

بیتی که عنوان کتاب از آن وام گرفته شده این بیت خاقانی است:

ساقی به یاد دار که چون جام می‌دهی بحری دهی که کوه غم از جا برافکند
همین بیت در پشت جلد کتاب هم آمده است که ضبط آن مطابق است با ضبط نسخه‌ی مرحوم

^۱ البته ایشان بخش‌هایی از آن را در زمستان ۱۳۹۳ با عنوان «نقدی بر نقد، تأملی در چند بیت از قصاید خاقانی» در مجله‌ی «اشراق» چاپ کرده‌اند.

عبدالرسولی؛ اما نویسنده در متن کتاب (ص ۱۰) مصراع اول بیت را مطابق با ضبط مرحوم سجادی آورده است: «ساقی به یاد دار که جام صدف دهی/...». بهتر بود که در ضبط بیت، یکدستی رعایت می‌شد تا خواننده‌ی ناآشنا با تصحیح‌های مختلف «دیوان خاقانی»، با ابهام مواجه نشود.

فهرست منابع و مآخذ کاستی‌هایی دارد. در متن کتاب از کتاب‌هایی چون «سی فصل خواجه نصیر طوسی» (ص ۱۳۶)، «فرهنگ معین» و «لغت‌نامه دهخدا» (صفحات مختلف)، «فرهنگ لغات و تعبیّرات خاقانی» (۱۲۵ و ۱۳۰ و ۱۸۷)، «ناظم‌الاطبا» (۴۰ و ۹۶ و ۱۲۲ و ۱۴۰)، «منجدالطلاب» (۱۲۵)، «آندراج» (۴۰ و ۱۸۱ و ۱۸۴)، «تاریخ بیهقی» (۸۱ و ۱۵۳) و... استفاده شده است؛ اما در فهرست منابع و مآخذ خبری از آنها نیست. این فهرست مشکلات دیگری دارد که نیازمند بازنگری است. برای نمونه، مورد سوم و چهارم فهرست منابع، ارجاع به تصحیح ضیاءالدین سجادی و ویرایش میرجلال‌الدین کزازی داده است؛ ولی عنوان کتاب‌ها که همان «دیوان خاقانی شروانی» است، از قلم افتاده است. مورد ششم فهرست منابع نیز عنوان کتاب غیاث‌الدین رامپوری این‌گونه آمده است: «منصور ثروت غیاث‌اللغات». «منصور ثروت» مصحح این اثر است و طبعاً، جایی در عنوان کتاب ندارد.

مباحث کلی

استاد قره‌بگلو در ابتدای نقد بر شرح استاد استعلامی به این موضوع اشاره می‌کنند که:

«جای شگفتی است که استاد استعلامی تنها به چاپ دکتر سجادی و دو چاپ دیگر که معرفی نشده، اعتماد کرده‌اند و ظاهراً، چاپ بسیار منقح استاد کزازی و شرح «دشواری‌های دیوان خاقانی» را هم از ایشان و چندین شرح استاد ماهیار و «بزم دیرینه عروس و نگاهی به دنیای خاقانی» استاد خانم معدن‌کن و گزیده‌های متعدد قصاید و ده‌ها کتاب و مقاله که مشکلات متعددی از «دیوان» را گشوده‌اند، ندیده‌اند.» (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۱۱)

همین مشکل و اظهار شگفتی، بر کار نقد استاد قره‌بگلو نیز وارد است. قبل از نقد استاد قره‌بگلو بر نقد و شرح استاد استعلامی بر «دیوان خاقانی»، خاقانی‌پژوهان دیگر این کتاب را بررسی و مطالعه کرده‌اند:

- ۱- کرمی چمه، یوسف و جمیله اخیانی. (۱۳۹۱). «نگاهی به نقد و شرح قصاید خاقانی شروانی و توضیحی بر برخی دشواری‌های کتاب»، کتاب ماه ادبیات. شماره‌ی ۶۷، صص ۵۶ تا ۶۹.
- ۲- ترکی، محمدرضا. (۱۳۹۲). «در حاشیه نقد و شرح قصاید خاقانی و پاسخ به استعلامات و ابهامات استاد استعلامی»، کتاب ماه ادبیات. شماره‌های ۷۹ و ۸۰ و ۸۱. صفحات مختلف.

۳- نیک‌منش، مهدی. (۱۳۹۲). «نقدی بر کتاب نقد و شرح قصاید خاقانی». پژوهش‌نامه‌ی انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره‌ی ۴، صص ۱۱۳ تا ۱۴۸.

قاعداً بین این مقالات و توضیحات استاد قره‌بگلو اشتراکات بسیاری وجود دارد که اگر به این پیشینه‌ی تحقیق توجه می‌کردند، بسیاری از آن موارد را از کتاب حاضر حذف می‌کردند.

در چند موضع از کتاب (بخش ابتدایی که عنوان نقد بر نقد دارد) معلوم نیست نقد وارد شده به استاد استعلامی برمی‌گردد یا به استاد کزازی یا به خاقانی پژوهان دیگر. برای مثال، ذیل بیت:

گه‌گه از ننگ آهن، ار نعلی زان ســــم راه گستر اندازد
میخس از روم در عرب فکند گردش از چین به بربر اندازد

(قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۸۱)

شرح استعلامی را این‌گونه آورده است: «نعل این اسب باید از فلزی گرانبها باشد نه از آهن». سپس می‌نویسد: «استاد کزازی: خاقانی با گزافه‌ای شاعرانه، بر آن است که اگر این اسب شگفت، نعلی از سُم خویش که مایه‌ی ننگ و سرافکنندگی آهن است در سختی و ستواری بیندازد...». (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۸۱) استاد قره‌بگلو در ادامه آورده است: «از استاد کزازی باید سؤال کرد که وقتی نعل سخت و استوار است، چرا اسب باید آن را بیفکند؟ حتماً استاد کزازی وصف اسب‌هایی که علی‌بن‌عسی، فرمانروای خراسان، آن‌ها را با نعل‌های طلا به هارون‌الرشید فرستاده بود، به خاطر دارند که در تاریخ بی‌همتی آمده است.» (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۸۱) اصلاً چرا باید اینجا نقل‌قولی از استاد کزازی بیاید و به‌جای آن‌که به نقد شرح استعلامی پرداخته شود، به نقد متن و شرح استاد کزازی توجه نشان داده شود؟ از این دست موارد در چند موضع دیگر از کتاب به‌چشم می‌آید (نک: صص ۳۰، ۸۷، ۹۲، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۵۰، ۱۶۴). و یا در توضیح این بیت:

ما را چه باک مزدک و بیم بزرجمهر چون کی قباد قادر و نوشین‌روان ماست

در نقد استاد استعلامی نوشته‌اند: «بیت معنی نشده [!] اما به احتمال قریب‌به‌یقین صورت صحیح مصراع دوم چنین است: 'چون او قباد قادر و نوشین‌روان ماست' که قباد با مزدک ارتباط دارد و نوشین‌روان با بزرجمهر...». (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۵۴) باید از استاد پرسید وقتی استاد استعلامی بیت را معنی نکرده‌اند، چه ایرادی بر ایشان وارد است؟ اگر ایرادی وارد است -که البته ایراد مطروح، بحق و بجاست بر تصحیح مرحوم سجادی است. شایان یادآوری است که پذیرش تصحیح پیشنهادی استاد قره‌بگلو، مصراع دوم را از نظر تلمیحی از بوته‌ی ابهام خارج می‌کند زیرا «معمولاً کی قباد به پادشاه افسانه‌ای ایران اطلاق شده نه قباد پدر انوشیروان.» (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۲۶۵)

استاد قره‌بگلو ذیل قصیده‌ی ۳۹ (قصیده‌ی «برافکنند») آورده‌اند: «با وجود شرح استاد کزازی، هر شرح دیگر دربارهی این قصیده باید از آن آبخشور بهره‌یاب شود وگرنه حرفی تازه نخواهد داشت. نمی‌دانم استاد استعلامی آن شرح را مطالعه فرموده‌اند یا نه. اگر خدای ناکرده نخوانده باشند، حتماً بخوانند و شرح خود را با آن مقایسه کنند.» (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۸۵) استاد قره‌بگلو باید موارد اختلافی را مطرح می‌کردند که متأسفانه از طرح آن چشم‌پوشی کرده‌اند. شایان یادآوری است که سخن استاد درمورد شرح استاد کزازی بر قصیده‌ی موردبحث کمی با اغراق همراه است. ایشان خوب می‌دانند که نقدهایی بر کتاب یادشده نوشته شده که پاره‌ای از مشکلات و ابهامات آن را بازگو کرده‌اند:

۱- امامی، نصرالله. (۱۳۶۹). «رخسار صبح در آینه». نشر دانش. شماره‌ی ۵۷، صص ۴۲ تا ۳۸.

۲- مهدوی‌فر، سعید. (۱۳۹۱). «نظری به رخسار صبح گزارش چاه‌های از خاقانی شروانی».

کتاب ماه ادبیات. شماره‌ی ۱۷۹، صص ۷۶ تا ۶۷.

تأمل در ابیات نقدشده

در این بخش، نقد استاد قره‌بگلو بر استاد استعلامی بررسی خواهد شد و سعی خواهیم کرد پاره‌ای از کاستی‌ها و اغلاط را بازگو کنیم. امیدواریم یافته‌های این پژوهش، در پیراستن اغلاط و کاستی‌های کتاب به کار آید و در آینده شاهد انتشار ویرایشی منقح و پربار از این کتاب باشیم.

۱. نقد ابیات نقدشده

• ذیل بیت

با لا برآر نفس چلیپا پرست ازانک عیسی توست نفس و صلیب است شکل لا
استاد قره‌بگلو پس از ذکر شرح استاد استعلامی، شرح و توضیح استاد کزازی را هم بیان کرده‌اند، سپس نوشته‌اند: «استاد استعلامی و استاد کزازی دو معنی کاملاً متضاد نوشته‌اند... با توجه به تفسیر هردو استاد محترم، یک نکته قابل تأمل است و آن باورداشتن «به دار کشیده شدن حضرت عیسی است». آیا خاقانی واقعاً می‌خواهد مهر تأیید بر، «به دار کشیدن حضرت مسیح بزند؟» (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۲۰ و ۲۱) درمورد توضیح استاد قره‌بگلو یادآوری این نکته ضرورت دارد که یکی از شگردهای خاقانی در ایجاد تصاویر تلمیحی استفاده از منابع متعدد در بیان تلمیح است. خاقانی تعمداً سراغ تلمیحاتی می‌رود که آبخشور چندگانه دارد و با این شگرد، کلام خود را با ابهام مواجه می‌کند.^۱

• ذیل بیت

بود در احکام خسروکز پس سی‌کم دوسال خسف آب و باد خواهد بود در اقلیم ما

^۱ نک: حیدریان و مرتضایی و صالحی‌نیا ۱۳۹۷، ۱۷ و ۱۸.

نوشته‌اند: «در ابیات ۴۲ تا ۳۹ بر طوفانی که بنا بر پیش‌بینی انوری قرار بود در سال ۵۸۲ اتفاق بیفتد که هرگز اتفاق نیفتاد، اشاره می‌کند.» (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۲۳).

در توضیحات استاد قره‌بگلو، تسامحی وجود دارد و آن، این‌که این پیش‌بینی را خراسانی چون خازمی [خازمی] و ابومشعر بلخی مطرح کردند و انوری هم که در نجوم دستی داشت از آن پیروی کرده است. «گویا معتبرترین قولی که معتقدین به وقوع طوفان به آن استناد می‌کرده‌اند، قول شخصی بوده است که اسم او به‌صورت خازمی (یا خازمی) ضبط شده است.» (مینوی ۱۳۳۴، ۸۴) شایان یادآوری است که خاقانی در بیتی از «دیوان»، به همین خازمی اشاره می‌کند:

تا کی از خازمی و خازنی احکام خطا کاین خطا را خطاً بطلان به خراسان یابم
(خاقانی ۱۳۸۸، ۲۹۷)

• ذیل بیت

خورشید چو کعبتین همه چشم نظاره هلال منظران را
بعداز نقل قول استاد استعلامی که کعبتین را دو طاس معنی کرده‌اند، آورده است: «صحیح نیست و احتمال دارد که «ین» نشانه‌ی صفت نسبی فارسی باشد یا صیغه‌ی جمع عربی و به این دلیل جمع می‌آید که بازی نرد با سه مهره انجام می‌گرفته است.» (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۲۶)

معنای رایج «کعب» در زبان عربی «قوزک پا» و نیز «هربرآمدگی» است، این واژه مجازاً به معنی «علو و شرف» آمده است. منظور از «کعبه» نیز خانه‌ای است که دارای چهارگوشه باشد؛ از این رو، بیت الحرام که خانه‌ای به‌صورت مکعب بوده به کعبه مشهور شده است. در برخی از فرهنگ‌ها واژه‌ی «کعب» به معنی تاس‌ها آمده و مفرد آن «کعب/کعبه» ذکر شده است.^۱ با این وجود، در متون عربی، تا آن‌جایی که در حدود آگاهی نگارنده است، با تشبیه‌ی «کعبه» به معنی «دو تاس نرد» برخورد نکردیم. البته خالی از فایده نیست که تشبیه‌ی «کعب» به صورت «کعبان» و «کعبین» دیده شده است. برای مثال، این بیت از ابونواس:

حَلَفْتُ الْيَوْمَ بِالطَّنْبُو ... ر وَ الْكَعْبَيْنِ وَاللَّيْلِ
(ابونواس ۲۰۰۱، ۱۳۰)

براین اساس، به نظر می‌رسد اگر «ین» را فقط علامت صفت نسبی فارسی بدانیم بهتر است. دلیل این دعوی، همین بیت مورد بحث است؛ از این بیت هرگز نمی‌توان معنای تشبیه و جمع برداشت کرد؛ زیرا خورشید به کعبتین مانند شده است و خورشید یکی بیش‌تر نیست. موارد دیگری در «دیوان خاقانی» وجود دارد که قطعاً کعبتین مفرد است:

^۱ ر.ک: ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۱۲، ۲۲۶؛ ابن منظور، لسان‌العرب، ۱۰۷.

گرو رقصی قدر ماییم زین دوتا کعبتین و سی مهره
(خاقانی ۱۳۸۸، ۷۵۳)

• ذیل بیت

پیش من لاف ز شونیزیه شو نیز مزن دست من گیر و به خاتونیه بسیار مرا
استاد استعلامی «خاتونیه» را جای «زنان بدکار» دانسته‌اند. استاد قره‌بگلو در ردّ نظر استاد استعلامی آورده است: «... در نسخه بدل‌ها "حانوتیه" آمده که معنی مشخصی ندارد. شاید خاقانی "حانوت" به معنی "می‌خانه" را "حانوتیه" در معنی "کوی می‌فروشان" به کار برده که در فرهنگ‌ها نیست» (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۳۰).

درباره‌ی نظر استاد قره‌بگلو یادآوری چند نکته خالی از فایده نیست. نکته‌ی اول، نظر استاد برگرفته از نظر استاد کزازی (سراچه آوا و رنگ ۱۳۸۵، ۴۲) است که به آن ارجاع نداده‌اند. نکته‌ی دوم، ضبط «خاتونیه» بر «حانوتیه» ترجیح دارد. خوب می‌دانیم که خاقانی با محلات بغداد کاملاً آشنایی داشته است و این آشنایی در جای‌جای آثار او نمود دارد. برای نمونه در قصیده‌ای از محله‌ای با نام «فالوذج» در بغداد نام می‌برد:

ببغداد فی درب فالوذج معان من الخلد انموذج
(خاقانی ۱۳۸۸، ۹۶۱)

و یا در ابیاتی از «طبارها» و «باجگاه‌ها» در بغداد خیر می‌دهد (خاقانی ۱۳۸۸، ۹۲۷ و ۹۲۸). از آن‌جایی که بیت مورد بحث از قصیده‌ای است که عنوان «معارضه با شیخ‌الشیوخ بغداد» را دارد و نیز آن‌که «شونیزیه» نام گورستانی مهم در بغداد است، می‌توان پنداشت که «خاتونیه» نیز مکانی در بغداد باشد که البته در تضاد با «شونیزیه» است. «گورستان شونیزیه» از مزارات معتبر بغداد است که شماری از مردمان نامبردار به زهد و عرفان در آن به خاک رفته‌اند و از این رو، نمادی از پارسایی و آخرت‌گرایی و صلاح و تقوی بوده است. بناگزیر آنچه خاقانی در تقابل با آن می‌نهد؛ یعنی، «خاتونیه» باید تداعی‌گر عیش و کامرانی و برخورداری دنیایی باشد (جویا جهانبخش ۱۳۹۰، ۳۶ تا ۳۲).

• ذیل بیت

رخش بهراً بتاخت بر سر صفر آفتاب رفت به چرب‌آخوری گنج روان در رکاب
استاد استعلامی نوشته‌اند: «چرب‌آخور آفتاب، بهار است.» استاد قره‌بگلو در نقد این سخن استاد استعلامی آورده است: «تعبیر نارسایی است. چرب‌آخور همان برج حمل است.» (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۳۲)
باید یادآور شد که درست است برج حمل خانه‌ی شرف آفتاب است؛ اما سخن استاد استعلامی بی‌راه نیست. این قصیده حال و هوای بهار و اعتدال ربیعی دارد، خاقانی بر آن است که بگوید آفتاب از

برج حوت (زمستان) به برج حمل (بهار) درآمده است. شایان یادآوری است که استاد قره‌بگلو در ادامه‌ی نقد خود در ذیل بیت مزبور آورده است: «استاد کزازی، خانم دکتر معدن‌کن «گنج روان» را «تابش زرین خورشید» معنی کرده‌اند؛ اما با توجه به روان بودن گنج، ابر نیسانی تعبیر بهتری است. در حاشیه‌ی نسخه‌ی هند نیز ابر نیسانی معنی شده است» (همانجا). در خصوص این توضیح نکته‌ای به نظر می‌آید و آن که این خورشید است که «گنج روان» در رکاب دارد؛ پس، تعبیر استادان محترم از «گنج روان» به معنی «تابش زرین خورشید» و اشعه‌های آن، بی‌راه نیست. در ضمن، حاشیه‌ی «نسخه‌ی هند»، گنج روان را نتیجه‌ی ابر نیسانی می‌داند.

• ذیل بیت

سحر دم او شکست رونق گویندگان چون دم مرغان صبح، نیروی شیران غاب
استاد قره‌بگلو پس از بیان معنی استاد استعلامی آورده است: «بیت در ستایش خاقانی از خودش است و می‌گوید در برابر کلام سحرآمیز خاقانی که همانند دم مرغان سحر است، شاعران دیگر سکوت اختیار می‌کنند؛ همان‌گونه که نعره‌ی شیرها با دمیدن صبح و آواز مرغان خاموش می‌شود. البته با این برداشت از مصراع دوم، جای علامت تعجب و سؤال است که ایشان [استاد استعلامی] بجا در آخر جمله گذاشته‌اند.» (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۳۸)

این برداشت استاد با معنی استاد استعلامی استبعادی ندارد. استاد استعلامی آورده است: «شیر بیشه با طلوع صبح و برآمدن آواز مرغان پنهان می‌شود!؟» اگر به این نکته توجه می‌شد که در باورهای عامیانه آمده است که شیر از صدای خروس می‌ترسد، ابهام بیت برطرف می‌شد. در «عجایب‌المخلوقات» طوسی آمده است که شیر از شنیدن صدای خروس به اضطراب و آشفتگی می‌افتد (طوسی ۱۳۸۲، ۵۷۳).^۱

• ذیل بیت:

با بزم‌ت اجتماع طرب سال و مه چنانک از باده‌ی هلال، لب ساغر آفتاب
استاد قره‌بگلو پس از ذکر معنای استاد استعلامی، آن را درست نمی‌دانند و با نقل قول از شرح استاد کزازی ابهام بیت را برطرف کرده‌اند (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۴۴).

بر توضیحات تکمیلی استاد، ذکر چند نکته ضروری به نظر می‌رسد. نکته‌ی اول، ایشان «لب ساغر» را اضافه‌ی تشبیه‌ی دانسته‌اند در حالی که صحیح‌تر آن است که «هلال لب ساغر» را اضافه‌ی تشبیه‌ی بدانیم. نکته‌ی دوم، «در رسم الخط کهن واژه‌های مختوم به «ه» غیرمملفوظ که «سی» نکره به آن‌ها افزوده

^۱ (نک: زهت‌نامه‌ی علایی ۱۳۶۲، ۴۹؛ خاقانی شروانی چاپ عبدالرسولی ۱۳۱۶، ۴۹؛ نقد صیرفیان ۱۳۹۴، ۳۳۲)

می‌شود با «ء» بوده است؛ مانند: باده + سی نکره = باده. رسم الخطّ امروزی: باده‌ای است. «نیک‌منش (۱۳۹۲، ۱۱۹)

• ذیل بیت:

من چو کبک آب‌زهره ریخته رنگ صید باز و سگی که بوی بر است
پس از نقل استاد استعلامی از شرح بیت نوشته‌اند: «نارسایی در معنی، ناشی از قرائت نادرست بیت است و آن در واژه‌ی "رنگ" است که معنی عادی آن (لون) ابتدا به ذهن می‌آید؛ حال آن‌که "رنگ" به معنی "بُز کوهی" است و از حیوانات، نام کبک و رنگ و باز و سگ آمده و در بیت کبک را در تقابل با باز و رنگ را با سگ قرار داده است. کبک از باز می‌ترسد و رنگ از سگ. معنی بیت: من رنگی (بز کوهی) هستم که از بیم سگ روزگار مثل کبک از باز، ترسیده و زهره‌ترک شده‌ام.» (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۴۷) به نظر می‌رسد که «آب‌زهره» و «ریخته‌رنگ» صفت‌اند. ترکی قبلاً در «نقد صیرفیان» به این موضوع اشاره کرده و با ذکر شواهدی بیت را تحلیل کرده‌اند (ترکی ۱۳۹۴، ۳۳۹).

• ذیل بیت:

بشکنند آن قدح مه‌تن گردون زَنار که به دست همه تسبیح ثریا بینند
استاد استعلامی نوشته‌اند: «... قدح مه‌تن گردون زَنار، قدح می و بزم صبحی است که اگر گردون هم زَنار بی‌دینی او باشد، زایران آن را می‌شکنند...». استاد قره‌بگلو در نقد این توضیح آورده است: «کاش استاد استعلامی قسمت اول توضیح را نمی‌نوشتند [منظور همین قسمتی است که ما از استاد استعلامی نقل کرده‌ایم] و چنین معنی می‌کردند: قدحی را که دور آن کمربندی زَنارمانند از شیشه است می‌شکنند.» (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۶۱)

به نظر می‌رسد که گردون زَناری قدح، حلقه‌هایی‌ست که بر روی جام شراب به واسطه‌ی وجود شراب در قدح، شکل گرفته است. خاقانی با به‌کارگیری گردون زَنار (به‌اعتبار کبودی گردون) خط ازرق جام را اراده کرده است (ترکی ۱۳۹۴: ۱۱۷). خود خاقانی به این موضوع اشاره کرده است:

کمر کن قدح را ز انگشت گر خود کمرها ز پیروزه‌ی کان نماید
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۱۲۸)

• ذیل بیت:

سوزن عیسی میانش، رشته‌ی مریم لبش رومیان زین رشک، زَنار از میان افشاندند
استاد قره‌بگلو آورده‌اند که در شرح استاد استعلامی «رشته‌ی مریم» و «سوزن عیسی» بی‌توضیح است. سپس جهت تکمیل و متمیم شرح استاد استعلامی آورده‌اند: «رشته‌ی مریم: به حضرت مریم شغل

دوزندگی نسبت داده‌اند که شاعر به آن اشاره می‌کند و به سوزنی که هنگام عروج حضرت عیسی بر آسمان در جامه‌اش خلیده بود. (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۷۱)

این توضیح مخاطب را به جایی رهنمون نیست. به نظر می‌رسد اگر اشاره به این موضوع می‌شد که رشته‌هایی که حضرت مریم می‌تایید چنان باریک و نازک بود که دیده نمی‌شد (معموری، بی‌تا: ۲۰؛ رامپوری ۱۳۶۳، ذیل «رشته‌ی مریم») به آن‌چه که خاقانی در این بیت می‌گوید نزدیک‌تر بود. خاقانی در این بیت بیان می‌دارد که لبان ممدوح او مانند «رشته‌ی مریم» است و درواقع نقطه‌ای موهوم است. خاقانی در چند جای دیگر از دیوانش، به این موضوع اشاره کرده است:

فرسوده‌تر ز سوزن عیسی تن من است باریک‌تر ز رشته‌ی مریم لبان اوست

(خاقانی ۱۳۸۸، ۵۶۴)

شایان یادآوری است در این دو بیت که ذکر آن گذشت، خاقانی به نکته‌ای ظریف در تلمیحات عیسوی خود اشاره کرده است که از دید خاقانی پژوهان به دور مانده است. در باب دهم از «انجیل یعقوب» آمده است:

«در این زمان شورایی از کهنه تشکیل شد که تصویب کرد: بیایید بستر و پوششی برای معبد خداوند درست کنیم، کاهن اعظم گفت: باکره‌های پاک خاندان داود را به سوی من فرخوانید، مأموران جستوجو کرده، هفت باکره یافتند. کاهن اعظم به یاد آورد که آن کودک، مریم، از خاندان داود بود، پس مأموران رفته، او را حاضر کردند. و کاهن اعظم گفت: پیش من قرعه بیندازید و مشخص کنید که کدام‌یک از این‌ها باید نخ‌های طلائی، سفید، کتان، حریر، آبی، قرمز و ارغوانی خالص را بیافد؟ پس ارغوانی خالص و قرمز به مریم افتاد...» (سلیمانی ۱۳۸۶، ۱۴۲؛ دشتی و نوفلی ۱۳۹۶، ۱۰۲)

براین‌اساس باید دانست که خاقانی در به‌کارگیری «رشته‌ی مریم» برای لبان ممدوح تعمّد داشته است.

• ذیل بیت:

خانه‌ی زنبور شهدآلود رفت از صحن خوان چون ز غمزه‌ی ساقیان زنبور کافر ساختند
استاد قره‌بگلو نوشته‌اند: «استاد استعلامی 'غمزه' را مضاف به ساقی خوانده است؛ اما 'ساقیان' نهاد فاعلی است و غمزه‌ی آن‌ها زنبور کافر است که نیش می‌زند.» (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۷۵)

خوانش استعلامی غلط به نظر نمی‌رسد. با خوانش استعلامی، بیت چنین خواهد بود: غمزه‌ی ساقی (چشمک او) مانند زنبور کافر (زنبور سرخ) کشنده است. خاقانی در قصیده‌ی «مدح ابوالمظفر شروانشاه اخستان‌بن منوچهر» یک‌بار دیگر «ساقی» و «زنبور کافر» را در کنار هم آورده است:

چشم ساقی دیده چون زنبور سرخ از جوش خواب عشقشان غوغای زنبور از روان انگیزته
(خاقانی ۱۳۸۸، ۳۹۲)

یادآوری این نکته لازم است که این مورد از مواردی است که استاد استعلامی از ضبط مختار سجادی عدول کرده است و این عدول، بجای و دقیق است.

• ذیل بیت:

برفروزید چـراغی و بجوید، مگر به من روزفرورفته، پسر بازدهید
استاد استعلامی درباره‌ی مصراع دوم آورده‌اند که: «من روزفرورفته یعنی من که زندگی‌ام رو به پایان است». استاد قره‌بگلو در نقد این نظر نوشته‌اند: «در صحّت این معنی جای تردید نیست؛ اما شاید بتوان 'روز' را استعاره‌از فرزند شاعر دانست که اگرچند غروب نکرده ولی در این قصیده از او همانند یک بیمار در آستانه‌ی مرگ صحبت شده است.» (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۹۳)

شرح و توضیح استاد استعلامی قطعاً، غلط است (ترکی ۱۳۹۴، ۳۷۴ و ۳۷۵). در توضیح استاد قره‌بگلو «روز» نمی‌تواند فرزند خاقانی باشد؛ چنان‌که خود ایشان نیز اذعان دارند، هنوز رشیدالدین، فرزند خاقانی، نمرده است. در بیت مورد بحث، «روزفرورفته» به معنی «تیره‌روز» است (ترکی ۱۳۹۴، ۲۱۲). شایان یادآوری است که خود خاقانی «روزفرورفته» را در معنای «تیره‌روز» به کار گرفته است:

امروز منم روز فرورفته‌ی شب‌خیز سرگشته از این بخت سبک‌پای گران‌خواب
(خاقانی ۱۳۸۸، ۵۶)

• ذیل بیت:

تخت و خاتم نی و کوس ربّ هب لی می‌زنم طور و آتش نی و در اوج اناالله می‌پریم
استاد قره‌بگلو فقط اشاره کرده‌اند که استاد استعلامی در ضبط آیه، «لَا حَدَّ» را «لَا حَدًّا» آورده است (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۱۱۱). اول اینکه ضبط درست و کامل آیه این چنین است: «رَبِّ اغْفِرْ لِي مُكَلًّا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ». دوم آنکه باید اشاره می‌شد با توجه به فریته‌های «تخت» و «خاتم»، اشاره به مقام سلیمانی دارد. خود خاقانی یک بار دیگر به این موضوع اشاره کرده است:

سلیمانی‌ست این همت به ملک خاص درویشی که کوس رب هب لی می‌زنند از پیش میدانش
(خاقانی ۱۳۸۸، ۲۱۰)

• ذیل بیت:

بحر بی پایاب دارم پیش و می دانم که باز در جزیره بازمانم ز آتشین پل نگذرم
استاد قره‌بگلو در نقد استاد استعلامی نوشته‌اند: «جزیره معنی نشده و مراد از آن زمین است.»
(قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۱۱۲)

کل این قصیده دربارهی ترک تعلقات نفسانی و دنیوی است؛ پس اگر «جزیره» را درمعنای کنایی
«تعلقات مادی و نفسانی» بدانیم بهتر و سنجیده‌تر است؛ همچنان‌که «بحر بی‌پایاب» استعاره‌ای است از
سختی‌های راه آخرت.

• ذیل بیت:

از جفتی غم به باد غصه دل حامله‌ی گران ببینم
استاد قره‌بگلو در رد شرح استعلامی آورده‌اند: «دکتر کزازی: یار غصه [به‌جای باد غصه] که چندان
مقبول نمی‌تواند باشد. ذهن خاقانی متوجه است به باردارشدن با باد که نتیجه‌ی آن حامله‌شدن حضرت
مریم بود و فرزندی که از جفتی غم و غصه‌اش بسته می‌شود، درد و رنج است.» (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۱۱۴)
اولاً این توضیح، نقد ضبط استاد کزازی است و ربطی به استاد استعلامی ندارد. درثانی، بیت چه
ربطی به حضرت مریم دارد؟! مگر فرزند مریم که عیسی است، درد و رنج است؟ نکته‌ی آخر، در
توضیح استاد کزازی یک ضعف وجود دارد و آن، این‌که داماد غم با عروس غصه درمی‌آمیزد که به چه
چیز حامله شود؟ با این توضیحات به‌نظر می‌رسد که همان توضیح استاد استعلامی به صواب نزدیک‌تر
باشد: «از پیوند غم، دل آستن آه است؛ می‌خواهم آه بکشم.» (استعلامی ۱۳۸۷، ۸۴۴/۲) حامله‌شدن به
باد غصه، همان «آه» در توضیحات استاد استعلامی است.

• ذیل بیت:

آسمان شیشه‌ی نارنج نماید ز گلاب کز دَمش بوی گلستان به خراسان یابم
استاد استعلامی در شرح بیت آورده است: «نظر به سرگرمی کودکان کرانه‌های خزر است که از
پوست خالی نارنج، شمعدان درست می‌کردند و حرارت شعله‌ی شمع بوی پوست نارنج را در هوا
پخش می‌کرد.» (استعلامی ۱۳۸۷، ۹۱۹/۲) استاد قره‌بگلو در نقد سخن استاد استعلامی آورده است:
«شاعر آسمان را شیشه‌ی نارنج پُراز گلاب می‌داند که بوی خوش آن، بوی گلستان را تداعی می‌کند.
نارنجی‌بودن آسمان به‌دلیل پراکندگی پرتوهای خورشید است.» (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۱۲۷)
تعبیر استاد قره‌بگلو در شرح و معنی بیت صحیح به‌نظر می‌رسد؛ اما ذکر این نکته در این‌جا خالی
از اهمیت نیست که بین «شیشه» و «نارنج» تناسبی وجود دارد که به آن اشاره نشده است. «وقتی نارنج

کوچک بود، آن را بر شاخه‌ی درخت در شیشه‌ای قرار می‌دادند و داخل شیشه بزرگ می‌شد، سپس آن را می‌گندند و در شیشه، باده می‌ریختند تا طعم نارنج گیرد.» (شمیسا ۱۳۷۷، ج ۲، ۱۰۳۷)

• ذیل بیت:

داد نقیب صبا عرض سپاه بهار کز دو گروهی بدید یاوگیان خزان
در نقد استاد استعلامی نوشته‌اند: «واژه‌ی عرض به کسر 'ض' خوانده شده که به سکون بهتر است. فعل، عرض دادن است و سپاه بهار مفعول جمله» (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۱۴۴). ایشان در ادامه معنی بیت را چنین نوشته‌اند: «نقیب صبا به این دلیل سپاه بهار را عرض داد که خزان آن‌ها را پراکنده و همانند سپاهیان نامنظم کرده بود و یا به دلیل دوگروهی و نامنظم بودن، خزان پراکنده‌شان کرده بود.» (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۱۴۴)

چند نکته در رابطه با نقد و معنی استاد قره‌بگلو خالی از اهمیت نیست. نکته‌ی اول، اگر ظرفیت فعلی عبارت «عرض دادن» را در نظر داشته باشیم، خوانش استاد استعلامی غلط نیست. نکته‌ی دوم، به نظر می‌رسد که صحیح‌ترین ضبط «دو گروهی»، «دو گروهی» باشد. «کروه یا گروه» در فرهنگ‌های لغت به معنای «فاصله و مسافت» به کار رفته است.^۱ با این توضیح معنی بیت چنین خواهد بود: «یاد صبا مانند فرماندهی لشکر بهار را عرض کرد؛ زیرا از دور سپاه نامنظم پاییز را مشاهده کرد.» (گیتی‌فروز ۱۳۹۵، ۹۶)

• ذیل بیت:

بادام ساقی مست خواب از جرعه شادروان خراب از دست‌ها جام شراب افتاده صها ریخته
معنی و برداشت استاد استعلامی از بیت چنین است: «بادام ساقی چشم اوست و مستان آن قدر جرعه‌ی شراب خود را بر خاک ریخته‌اند که ستون سرپرده‌ی بزم دارد می‌افتد.» (استعلامی ۱۳۸۷، ۱۱۸۸/۲) استاد در نقد سخن استاد استعلامی آورده‌اند: «ظاهراً استاد استعلامی 'خراب شدن' به معنی 'مست شدن' را فراموش کرده‌اند و واژه‌ی 'ستون' را هم از خود افزوده‌اند. جرعه‌ها آن قدر بر زمین ریخته شده که حتی سرپرده‌ها که معمولاً با زمین تماس داشتند، مست شده‌اند.» (قره‌بگلو ۱۳۹۵، ۱۶۴) در صحت نقد استاد قره‌بگلو شکی نیست؛ اما جهت متمیم بحث، چند نکته لازم است که یادآوری شود. اول آن‌که، «سرپرده‌ها که معمولاً با زمین تماس داشتند» یعنی چه؟ این توضیح چه کمکی به بیت می‌کند؟ دوم آن‌که، هر دو بزرگوار فراموش کرده‌اند که یکی از معانی «شادروان»، مطلق فرش و

^۱ (ر.ک: جهانگیری ۱۳۵۹، ذیل «کروه»؛ رامپوری ۱۳۶۳، ذیل «کروه»؛ شاد ۱۳۶۳، ذیل «کروه»؛ دهخدا ۱۳۷۳، ذیل «کروه»؛ انوری ۱۳۸۱، ذیل «کروه»).

گسترده‌تری است. مرحوم عبدالرسولی، مصحح دیوان خاقانی، نیز در پاورقی درباره‌ی همین بیت، «شادروان» را فرش و گسترده‌تری گرفته است (خاقانی ۱۳۱۶، ۳۸۸). جالب‌تر آن‌که در «لغت‌نامه دهخدا» نیز همین بیت خاقانی به‌عنوان شاهد برای معنی فرش و گسترده‌تری آمده است. (دهخدا ۱۳۷۳، ذیل «شادروان»)

• ذیل بیت:

رقص‌کنان نگر خره لعل غیب چو روی تو طوق‌کشان سرِ دمش چون خطت از معنبری
معنی مصراع دوم برای استاد استعلامی مبهم بوده است، از همین روی نوشته‌اند: «شبهت دُم
خروس به خط سبز ساقی از معنبری جای حرف دارد. مگر دُم خروس خشبوست؟» استاد قره‌بگلو در
پاسخ به این ابهام نوشته‌اند: «نظر خاقانی به رنگ معنبر دم خروس است نه خوشبویی آن.» (قره‌بگلو
۱۳۹۵، ۱۸۸)

توضیح استاد قره‌بگلو درست است؛ اما جهت تکمیل آن باید گفت: «از» کارکرد حرف اضافه دارد
و در واقع یعنی: «خط معنبر تو.» (ترکی ۱۳۹۴، ۴۵۷) باتوجه به «طوق‌کشان (هلالی‌بودن) دُم خروس»،
خاقانی قطعاً موهای تازه‌رسته بر پشت لب ساقی را اراده کرده است که هم هلالی و مدور است و هم
عنبرگون. لازم به یادآوری است که خاقانی یکبار دیگر همین ترکیب و ساخت را در دیوان خود به‌کار
گرفته است:

بر غیب و دم خره خیز و رکاب باده ده چون دمش از مطوقی چون غبیش ز احمری
(خاقانی ۱۳۸۸، ۴۲۶)

نتیجه‌گیری

استاد سعیدالله قره‌بگلو یکی از محققان پُرکار در حوزه‌ی مطالعات خاقانی‌شناسی‌اند که کتاب
«ساقی به یاد دار» از آخرین کارهای ایشان است. در این جستار بخشی از آن را بررسی کردیم.
عدم‌توجه کافی به پیشینه‌ی تحقیق، خلط مبحث، توضیحات نارسا و ناکافی و نیز عدم‌توجه به
شگردهای خاقانی در نقل تلمیحات، از مواردی بود که ذیل نقد و بررسی کتاب یادشده به آن‌ها اشاره
شد. امیدواریم آن‌چه در تکمیل و تمیم افاضات استاد قره‌بگلو نوشته‌ایم محققان و خوانندگان کتاب را
به‌کار آید.

منابع و ارجاعات

ابن منظور، محمد (۱۹۹۵ م). *لسان العرب*. اعتنی بتصحیح محمد عبدالوهاب و محمد الصادق العبیدی. بیروت.

ابوالفرج الاصفهانی، علی بن الحسین (۱۴۱۵ ق). *الاعانی*. الطبعة الاولى. بیروت: دار احیا.

ابونواس، الحسن بن هانی (۲۰۰۱ م). *دیوان*. الطبعة الاولى. بیروت: دار صادر.

امامی، نصرالله (۱۳۶۹). «رخسار صبح در آینه». *نشر دانش*. شماره ۵۷. صص ۳۸-۴۲.

انوری، حسن (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*. تهران: سخن.

ترکی، محمد رضا (۱۳۹۲). «در حاشیه نقد و شرح قصاید خاقانی و پاسخ به استعلامات و ابهامات استاد

استعلامی». *کتاب ماه ادبیات*. شماره‌های ۷۹ و ۸۰ و ۸۱.

ترکی، محمد رضا (۱۳۹۴). *نقد صیفریان (فراز و فرود خاقانی شناسی معاصر)*. تهران: سخن.

حیدریان، اکبر و سید جواد مرتضایی و مریم صالحی نیا (۱۳۹۷). «ابهام و ابهام آفرینی در تلمیحات

اسطوره‌ای، حماسی و عیسوی دیوان خاقانی». *کهن نامه ادب پارسی*. شماره ۲۶. صص ۱-۲۶.

جهانبخش، جويا (۱۳۹۰). «حانوتیه یا خانوتیه». *اطلاعات حکمت و معرفت*. شماره ۳. صص ۳۲-

۳۶.

جهانگیری، میر جمال‌الدین حسین انجو (۱۳۵۹). *فرهنگ جهانگیری*. مشهد: دانشگاه مشهد.

خاقانی شروانی، افضل‌الدین (۱۳۱۶). *دیوان خاقانی*. تصحیح علی عبدالرسولی. تهران: خیام.

خاقانی شروانی، افضل‌الدین (۱۳۸۸). *دیوان خاقانی*. تصحیح ضیاء‌الدین سجادی. تهران: زوآر.

دشتی، سید محمد و فاطمه نوفلی (۱۳۹۶). «جستجوی کهن‌ترین منابع دو تلمیح ادب فارسی «خم

عیسی» و «رشته مریم». *دوفصلنامه‌ی تاریخ ادبیات*. شماره ۱. صص ۹۱-۱۰۴.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳). *لغت‌نامه دهخدا*. تهران: دانشگاه تهران.

رازی، شهرمان بن ابی‌الخیر (۱۳۶۲). *نزهت‌نامه علائی*. به کوشش فرهنگ جهانپور، تهران: فرهنگ ایران

زمین.

رامپوری، غیاث‌الدین (۱۳۶۳). *غیاث‌اللغات*. به کوشش منصور ثروت. تهران: امیرکبیر.

سلیمانی، عبدالرحیم (۱۳۸۶). «تولد و کودکی عیسی در دو انجیل غیر رسمی». *هفت آسمان*. شماره ۱

۳۵. صص ۱۶۲-۱۳۵.

شاد، محمد پادشاه (۱۳۶۳). *فرهنگ جامع فارسی (آندراج)*. تهران: کتابفروشی خیام.

شمیسا، سیروس (۱۳۷۷). *فرهنگ اشارات ادبیات فردوسی*. تهران: فردوسی.

طوسی، محمد بن محمود (۱۳۸۲). *عجایب‌المنظومات*. به اهتمام محمد ستوده. تهران: علمی و فرهنگی.

- قره‌بگلو، سعیدالله (۱۳۹۵). *ساقی به یاد دار (نقدها و تأملاتی در حوزه‌ی خاقانی‌شناسی)*. تبریز: آیدین.
- کرمی چمه، یوسف و جمیله اخیانی (۱۳۹۱). «نگاهی به نقد و شرح قصاید خاقانی شروانی و توضیحی بر برخی دشواری‌های کتاب». *کتاب ماه ادبیات*. شماره‌ی ۶۷. صص ۵۶-۶۹.
- کزآزی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۸). *سراچه آوا و رنگ*. تهران: سمت.
- گیتی‌فروز، علی محمد (۱۳۹۵). «بازخوانی بیتی از خاقانی (تأملی در مفهوم «دوگروهی» و «کروه» در شعر خاقانی)». *متن‌شناسی ادب فارسی*. شماره‌ی ۳۲. صص ۹۳-۹۸.
- معموری، عبدالوهاب بن محمد (بی‌تا). *شرح اشعار خاقانی (محبت‌نامه)*. نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی. شماره‌ی ۱۱۵۶۲.
- مهدوی‌فر، سعید (۱۳۹۱). «نظری به رخسار صبح گزارش چاه‌ای از خاقانی شروانی». *کتاب ماه ادبیات*. شماره‌ی ۱۷۹. صص ۶۷-۷۶.
- مینوی، مجتبی (۱۳۳۴). «قران کواکب در سال ۵۸۲». *یغما*. شماره‌ی ۸۲. صص ۸۳-۸۶.
- نیک‌منش، مهدی (۱۳۹۲). «نقدی بر کتاب نقد و شرح قصاید خاقانی». *پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*. شماره‌ی ۴. صص ۱۱۳-۱۴۸.

References

- Ibn Manzur, Muhammad (1995). *lisān al-arab*. Take care of the correction of Mohammed Abdul Wahab and Mohammed Al-Sadiq Al-Abidi. Beirut.
- Abu al-Faraj al-Esfihanii, Ali al-Husain (1994). *al-aqāni*. First Edition. Beirut: Dar Ahya.
- Abunawas, al-Hasan ibn Hani (2001). *divān*. First Edition. Beirut: Dar Sader.
- Emami, Nasrollah (1990). "*ruxsār-e subh dar ayene*". Nashr Danesh. No. 57. pp. 42-38.
- Turky, Muhammadreza (2013). "*dar hāfiye naghd wa farhe qasāed xāqāni wa pāsox ba estelāmāt wa ebhāmāt ustād Estelami*". *ketab mah adabiyat* No. 79, 80 & 81.
- Turky, Muhammadreza (2015). *naqd-e sarfyan (farāz va forud-e xāqāni jenāsi-e mo'aser)* Tehran: Sokhan.
- Jahanbakhsh, Juaya (2011). *hānotiye va xātuniye. Ettela'at-e hekmat va ma'refat*, No. 3. pp. 32-36.
- Khaqani Shirvani, Afzaluddin (1937). *divān Xāqani*. Corrected by Ali Abdul Rasouli. Tehran: Khayyam.
- Khaqani Shirvani, Afzaluddin (2009). *divān Xāqani*. Correcting Ziaeddin Sajjadi. Tehran: Zavar.

- Dashti, Seyyed mohammad, Noofeli, Fatemeh (2017). Finding The Oldest Source Of Two Allusion Of Persian Literature, journal of History of literature, Vol.9, No. 01(1396), pp.91-104.
- Dehkhoda, Aliakbar (1993). *luqat nāmeḥ Dehxudā*, Tehran: University of Tehran.
- Raazi, Shahmardan ibn abi al-kher (1983). *nehzat nāmeḥ A'lai* , Attempted by Farhang Jahanpour, Tehran: Farhang Iran Zamin.
- Rampuri, Ghiyasudin (1984). *ghiyasullughāt*. By the efforts of Mansour Servat. Tehran: Amir Kabir.
- Soleymani, A. (2007). Jesus' Birth and Childhood in two Apocryphal Gospels. *Heavens*, 9(35), 135-163.
- Shad, Mohammad Padeshah (1984). *farhang-e jāme'-ye fārsi*, Tehran: Khayyam Bookstore.
- Shamisa, Sirus (1997). *farhang-e eṣfārāt-e adabiyat-e Ferdousi*, Tehran: Ferdowsi.
- Tusi, Mohammad ibn Mahmud (2003). *a'jāyeb-u-lmaxluqāt*. By Mohammad Sotoudeh. Tehran: elmi va farhangi.
- Gharabiglu, Saeidullah (2016). *sāqi be yād dār: Criticisms and Considerations*. Tabriz: Aydin.
- Karami Shamat, Yusuf & Jamila 'Akhiyani (2012). *negāhi ba naqd va farh-e qaxāqāni firvani va tuzihi bar barxi dufvāriha-ye ketab*. Ketabname-e adabiyat. No. 67. Pp.56-69
- Kazazi, Mir Jaleddin (2009) *sarāche-ye āvā va rang*, Tehran: samt.
- Gitiforuz, A. (2016). Reinterpreting a Verse from Khaqani (A Reflection on the Concept of the. Textual Criticism of Persian Literature, 8(4), 93-98. doi: 10.22108/rpl.2016.21305
- Ma'muri, Abdulvahhab ibn Muhammd (d.t). *farh-e aḡ'ar-e xāqani (mohabbat nāmeḥ)*, Manuscript Library of the Islamic Consultative Assembly. No. 11562.
- Mahdavifar, Saeid (2012). *nazari ba ruxsār-e subh-e guzāref-e chāme'I az xāqāni firvani*, Ketabname-e adabiyat. No. 179. Pp. 67-76.
- Minui, Mojtabaa (1955). Quran kavākib dar sal-e 582). *Yaqma*. No.82. pp 83-86.
- Nikmanesh, M. (2013). A Critique of the Book "Criticism and Explanation of Khaqani's Qassidahs". *Critical Studies in Text & Programs Of Human Science*, 13(28), 113-148.

HOW TO CITE THIS ARTICLE

Akbar Heidarian (2019). A Consideration on "sāqi be yād dār: Criticisms and Considerations" in *Khaghani Studies* Written by Saeed Allah Ghare Bagloo. *Language Art*, 4(3):29-46, Shiraz, Iran. [in Persian]

DOI: 10.22046/LA.2019.14

URL: <https://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/131>





ORIGINAL RESEARCH PAPER

A Consideration on “sāqi be yād dār: Criticisms and Considerations” in Khaghani Studies Written by Saeed Allah Ghare Bagloo

Akbar Heidarian¹

PhD Student of Persian Language and Literature at Ferdowsi University of Mashhad, Department of Persian Language and Literature, Dr. Ali Shariati Faculty of Letters & Humanities, Mashhad, Iran.



(Received: 13 June 2019; Accepted: 12 August 2019; Published: 31 August 2019)

Khaghani studies and Khaghani researches are the issues which have had an eminent growth in recent years. Each of the professors and Khaghani researchers has tried to take a step in this regard based on his/her knowledge and information. In line with these researches, the book titled: “sāqi be yād dār: Criticisms and Considerations on Khaghani Studies” have published by Dr. Saeed Allah Ghare Bagloo in 2016. In the mentioned book, two main subjects have been investigated: the first part is “Criticism on Criticism” and the second includes “Articles”. In the first part, the writer has criticized the endeavors of Dr. Mohammad Estelami on the book titled: “Criticism and Explanation of Khaghani Odes”. In this article, it is attempted to review the method of writing the book while responding to the author’s criticisms more clearly. The author of this article has criticized and scrutinized the writer of the book’s points of view according to the part named “Criticism on Criticism”, and it is hoped that by accepting these notes by the author, the book becomes richer than before.

Keywords: Khaghani, “sāqi be yād dār”, Mohammad Estelami, Saeed Allah Ghare Bagloo.

¹ Email: akbar.hei93@gmail.com

زعموا أن سوسير بنيوي!

الدكتور مبارك حنون¹

أستاذ كلية الآداب والعلوم - قسم اللغة العربية - جامعة قطر

(Received: 19 May 2019; Accepted: 13 July 2019; Published: 30 August 2019)

ملخص

ننطلق في هذا البحث من فرضية تقضي بأن سوسير ليس بنيويًا، وبأن عمله يندرج في سياق تأسيس لسانيات عامة تحيط بالظاهرة اللغوية بما يلزم من احتياطات منهجية وتصورية. وتستند هذه الدراسة إلى مجموعة من العوامل المرتبطة ببرنامج البحثي والأسس الفكرية التي يمتح منها، وبحجج مستمدة من بنية عمله في تمامه، وبفهم نظام الثنائيات وعمله وتوظيفه في السجال السوسيري، وطبيعة اللغة المعقدة والمتأرجحة بين النظام والفوضى، ونوعية المناخ الفكري ومميزاته، وخصوصيات نشر أعماله، وتنازل التأويلات والقراءات المتدافعة العائدة إلى خلفيات فكرية وإيديولوجية. وقد التمسنا لهذه الدراسة مسارا تحليليا شموليا ونقديا أقدرا على تأكيد رأينا القاضي بأن سوسير كان وراء تأسيس كل المدارس اللسانية، وأن النزوع إلى القول بأنه أب البنيوية بسبب الأولوية التي يعطيها للسان على حساب الكلام مردها إلى الرغبة في تأهيل البحث العلمي باعتماد منهجيات ملائمة. إن التقسيم الإبيستيمولوجي بين اللسان والكلام الذي أحدثه سوسير هو عمل غير تفاضلي، وإنما هو عمل منهجي يؤسس لممارسة علمية تعالج وقائع اللسان والكلام معا، ويستشرف استواء النظام اللساني واستقراره وتصلبيه، لأنه الشق الذي لم يحظ من قبل بالتركيز المطلوب والتحليل الشمولي.

الكلمات الأساسية: الكلام، البنيوية، لسانيات متعددة، القيمة، التداولية، الخطاب، البيئية.

¹E-mail: mbarek.hanoun@qu.edu.qa

"يكون على المؤلف أن يموت بمجرد ما ينتهي من الكتابة كيلا يعرقل مسار النص" أمرطو إيكو

"سأكون مضطرا إلى الاعتراف لكم بأي أشعر برعب يكاد يكون مرضيا من الكتابة، وبأن كل تحرير علمي يسبب لي عذابا حقيقيا، وهو ما منعني من النشر منذ ثماني عشرة سنة تقريبا". من رسالة وجهها سوسير إلى شتراتبرغ

"أيمكن ألا نخون سوسير؟ قد يُستخدم سوسير للتنبيه الدائم، الذي يتعذر خرقه. إنه يمثل الوعي الشقي لدى اللسانيين مثلما كان سقراط يمثل الوعي الشقي عند الفلاسفة" أوزوولد ديكروا

مقدمة:

أرمي، في هذا البحث، إلى البرهنة، من خلال "دروس في اللسانيات العامة"¹ في صيغها المختلفة وتعقبها التأويلي، ومن خلال "كتابات في اللسانيات العامة"²، أساسا، على أن سوسير لساني ذو وجه واحد (وإن كان الواحد في المتعدد، والمتعدد في الواحد)، وأنه ليس فقط لسانيا "بنيويا". ويكمن مبتغاي، في ذلك، في اعتبار العالم السويسري، أولا وقبل كل شيء، مؤسسا للسانيات في اتجاهيها الكبيرين: لسانيات اللسان³، ولسانيات الكلام⁴؛ ليجمع، في الآن ذاته، بين كونه "بنيويا" و"غير بنيوي" فينظر إليه، تبعا لذلك، بوصفه مؤسسا للسانيات "المزدوجة" أو اللسانيات المتعددة التي تبلورت في مفهوم علوم اللغة⁵.

ومن شأن العودة إلى المفاهيم "غير البنيوية" من قبيل اللغة⁶ والكلام والكتابة، وكذا لسانيات الكلام، واللسانيات الخارجية، واللسانيات التاريخية، أن تذكركنا بأنها مفاهيم عاشت المفاهيم "البنيوية" وتعايشت معها، ولم تنهض وتتأسس، بأي حال من الأحوال، على أنقاض بعضها البعض؛ فمثلما كانت الأطراف الأولى من الثنائيات (اللسان، والتزامنية⁷، والشكل⁸، والسكونية⁹، والداخلية¹⁰...) وراء تأسيس لسانيات اللسان، واللسانيات التزامنية، واللسانيات الداخلية واللسانيات السكونية... فقد كانت الأطراف الثانية من الثنائيات (الكلام¹¹، والدياكرونية¹²، والمادة¹³، والخارجية¹⁴) وراء إحداث لسانيات الكلام، واللسانيات الدياكرونية، واللسانيات الخارجية... ووراء ظهور علوم متداخلة ومتكاملة بينية. ووفقا لذلك، يكون نتاج سوسير متعدد الأصوات¹⁵ وحواريا¹⁶ لا أحادي الصوت. وإذا

¹ Cours de Linguistique Générale 1916/1972

² Ecrits de Linguistique Générale 2002

³ langue

⁴ parole

⁵ sciences du langage

⁶ langage

⁷ synchronie

⁸ forme

⁹ statique

¹⁰ interne

¹¹ parole

¹² diachronie

¹³ matière

¹⁴ externe

¹⁵ polyphonique

¹⁶ dialogique

صح ذلك، صح معه أن سوسير "بنيوي" بنفس القدر الذي هو به "غير بنيوي".^١ ومن التقاليد التي تحجب عنا الحقائق ومراجعة ممتلكاتنا أن الكتابات اللسانية، في الغرب وفي بلداننا العربية، قد عودتنا على أن ترى أن البنيوية لصيقة بالنهج "الذي يقال" إن سوسير قد اختطه، عن قصد أو عن غير قصد (Patrice Maniglier 2005, 42; Kenji Tatsukawa 1995, 1; Arrivé 2012, 10) الجديدة بدءاً من النصف الأول من القرن العشرين، مثلما عودتنا على أن سوسير زعيم للبنيوية (Caputo 2017, 23) ومؤسس لها. وقد حدث هذا، ويحدث، على الرغم من انتصاب حقائق معرفية تفيد ما يلي:^٢ (١) إن هناك أصواتاً علمية قد أوضحت، غير ما مرة، أن البنيوية ليست سوسيرية (Toutain 2016, 4)، وأن السوسيرية نشاط فكري ولغوي فتح الطريق نحو البنيوية وغيرها من التيارات اللسانية والأدبية والثقافية والفلسفية.

(٢) إن سوسير ليس واضح البنيوية (وقد جعله البعض مؤسس البنيوية أو "بنويًا دون أن يدري"^٣ وإن كان كل البنيويين يصرحون بانتسابهم إليه (Sériot 1994, 21)، ومن هنا، يمكن الحديث عن سوسير المستلب مرتين: مرة بسبب نسبة كتاب إليه مع أنه لم يكتبه، وثانية بسبب قيام يلمسليف بتجذير الأفكار المنسوبة إلى اللساني السوسيري (Trabant 2013, 174-175).

(٣) إن "الأب الأول للسانيات الحديثة" لم يستعمل إلا مصطلح النسق^٤ أو "النظام"^٥ (من هنا التسمية الجميلة التي أطلقها كالف^٦ على لسانيات سوسير أي "لسانيات النظام"^٧، وإن كانت اللفظة تحتاج إلى تدقيق^٨).

(٤) إن البنيوية اللسانية لم يشتد عودها، ولم تستكمل بناءها النظري، على وجه الخصوص، إلا مع كل من يلمسليف وياكوبسون وتروبتزكوي^٩ وثلة من اللسانيين من أقطار مختلفة. وربما يعود هذا الزعم، من بين ما يعود إليه، إلى أن سوسير قد "وضع" الإطار العام للبنيوية في معالجته للغة باعتبارها نظاماً مكوناً من عناصر داخلية مشكلة من ماهيات وطبائع مختلفة متعاقبة فيما بينها، وتلك الصفة تشتغل وتؤدي وظائف مختلفة. ومن المعروف والمألوف أن عدة مفاهيم قد تضافرت لتسهّم في صناعة مفهوم النسق، من قبيل اللسان والكلام والبدال^{١٠} والمدلول^{١١} والقيمة^{١٢} والداخل^{١٣} والخارج^{١٤} والتزامنية^{١٥}

^١ للمزيد من التوسع في الموضوع والوقوف على أهم الانتقادات، يمكن العودة إلى: Arrivé, 2010 . , Bouquet, 1998, Beguelin, 2011 .

Chiss et Puech, 1980, Stancati, 2009, Arrivé(eds)2008, Rastier (dir) 2016, Chiss, 2018 ;Fehr, 2000

^٢ يمكن تعقب التفاصيل ونقاشها المحتدم في نماذج متنوعة نذكر منها: Bouquet, 2016; Beguelin, 2011; Bouleau, 2008

Normand, 1995; Frei 1950.

^٣ انظر Mounin, G. 1968، و انظر أيضا Petroff 1999, 254 و Choi 1999, 89

^٤ Hjelmslev

^٥ système

^٦ ordre

^٧ Calvet

^٨ linguistique de l'ordre

^٩ انظر كالف^{١٠} (٢٠٠٧)، و Arrivé, M. 2012:2 و انظر: Bronckart, J-P; Bulea Bronckart, E; Bota, C. (2010;15)

^{١٠} Troubetzkoy

^{١١} signifiant

^{١٢} signifié

^{١٣} valeur

^{١٤} interne

والدياكرونية^١ والاختلاف^٢ والتعارض^٣ (التقابل) وغيرها من المفاهيم. ومع أن سوسير كان يؤسس للسانيات العامة منطلقاً من بعض نتائج اللسانيات التاريخية و "التصور الطبيعي" للغة (Loic Depecker 2005, 7-9; Scheer et Ségéral 2014, 5-7) اللسانيات وعمومياتها) عند هيرمان بول^٤، ويعرض (Malmberg 1991, 20-21)، بالأساس، لما يحول دون بناء العلم اللساني من مادة غير منظمة متعنتة وعصية على الفهم والإدراك والتحكم ومتعددة المداخل، ومن جهات للنظر ومنطلقات مختلطة ومتشابهة متدافعة يتعذر على المرء أن يستسهل إعطاء الأولوية لأي منطلق منها، فإن منتجه النظري لم يكن يستهدف، في منظورها، بناء "النظام البنيوي اللساني"، على نحو صريح. ويعود ذلك، في رأينا، إلى عدة عوامل نسعى إلى الإحاطة بها وفحصها من خلال فقرات هذه الدراسة.

وفي أفق ضبط هذا التصور وإنضاجه وتسيجه بما يحصنه، سنعرض في القسم الأول (١) مدخلا مفاهيميا وتصوريا لمقاربة إشكالية فهم العمل السوسيري واستيعاب "تناقضاته"، لنعالج، في القسم الثاني (٢)، إشكالية قراءة النص السوسيري الملازم له منذ اللحظات الأولى لظهوره ونشره قبل العثور على وثائق أصيلة منها "في الجوهر المزدوج للغة" (Saussure, 2002)، وهو ما قد يفيد أن الذهاب إلى أن سوسير قد أسس هذا التوجه أو ذاك يستلزم، على الأقل، بعض التريث وبعض التفكير المركب. بينما نفرد القسم الثالث (٣) للفكر "النسقي" وغير "النسقي" في الإنتاج السوسيري، محاولين، من خلال كل ذلك، البرهنة على أن المفاهيم السوسيرية ليست بتلك الشفافية التي يذهب إليها البعض، وإنما هي مفاهيم ثاخنة ومركبة ومعقدة يجب تفادي الوقوع في تسيطها، مع أنها مسيجة بتأمل وقراءات متعددة التخصصات. وفي القسم الرابع (٤)، سنتحدث عما نسيميه بتوزيع الأدوار بين "شقي" اللسانيات، وقبلها بين الثنائيات علما بأن أطراف الثنائيات ليست بالتناحر والتنافي الذي تعرضه الكتابات والتأويلات الراجحة. أما القسم (٥)، فنفرده لتأويل الأولوية التي تعطى لبعض أطراف الثنائيات ولنظر لساني على حساب نظر لساني آخر، ومن ثم إيلاء الأهمية لما يسمى بـ "لسانيات اللسان".

ومن نافلة القول أن يقودنا منطق الأشياء إلى تسطير نتائج تؤكد أن سوسير ليس بنيويا ولا نسقيا على وجه الحصر، بل هو لساني بني نظام اللسانيات المتعددة المفتوحة، ليكون بذلك الحلقة النوعية التي وضعت أولى المبادئ المؤسسة لتكامل العلوم والمعارف دوّما نزوع تسلطي (Fehr, ١٩٩٦; Stancati, 2017)، غير أن النظام الإبيستيمولوجي السائد، آنئذ، قد قاده إلى تقديم النظرة الجديدة والبرهنة على أهميتها لأنها كانت في حكم المقصاة، ولأن نظام التفكير كان يسير وفق هذا المسار الاستدلالي الذي يحكمه الاختزال والنظرة الإطلاعية (Bronckart 2010, 7). غير أن عددا من الباحثين قد استعادوا، منذ مدة، الوعي المتمثل في مقاومة النزوع التبسيطي وتنظيف البصيرة من الغبش الذي أخفى وجود مقاربات سوسيرية أخرى (Herman Parret, 2011). إننا أميل إلى أن أي نوع من أنواع العودة إلى سوسير وإلى مختلف كتاباته عودة تأصيلية وعودة اكتشاف ومراجعة نقدية للقراءات الأحادية الجانب، وعودة تؤكد صعوبة تجاوز سوسير، وعودة تأسيسية للمشروع السوسيري في شموليته، وإذن، القدرة على صياغة لسانيات عامة تؤطر مختلف تفرعات المجالات اللغوية.

¹ externe

² synchronie

³ diachronie

⁴ différence

⁵ opposition

⁶ Hermann Paul

- مدخل تأسيسي للتصور

ونحن ندافع عن فكرة تفيد أن وقت تخلي عدد من اللسانيين عن وضع سوسير ضمن التيار "البنيوي" قد حان صوتنا للحقائق العلمية والتاريخية، اعترضنا مفهوم الثنائية الذي عُدَّ الجهاز النظري والمفاهيمي الذي كان وراء تأسيس المنظور البنيوي. فكان أن بلورنا أفكارا تخص تصورنا للثنائية. وبينما نحن نصوغ أفكارنا، داخل جو معرفي مشحون وجانح باستمرار إلى البحث للاطمئنان على صحة ما نقول به، استوقفنا كتابات مختلفة^١، من داخل اللسانيات ومن خارجها، يعزز بعضها المنطق الذي يحكم طريقة تفكيرنا، يجعل بنا، هنا، أن نعرض أهمها باعتبارها إطارا يوجه سيرورة التفكير ومساره.

إن اللافت للانتباه هو أن سوسير شغل الناس من كل الأحقاب والأوساط العلمية والاتجاهات الفكرية، فكان مرجع اللسانيات الدائم الذي لا نتجاوزه إلا لنعود إليه. ولعل ما يجعل من سوسير محج كل الباحثين القدماء والجدد، والباحثين من كل الأصقاع والأهواء الفكرية، هو أنه أشعل نار التفكير في كل الهشيم الفكري اللغوي. ولأن سوسير متون مختلفة ومركبة ومتنافرة وغير تامة من حيث طبيعتها وزمان إنتاجها وزمان الكشف عنها، ومن حيث بنية التفكير (Bulea Bronckart; Bota 2010, 10-11)، وبالنظر إلى "الأفكار المتعارضة والمتناقضة"، فقد استقر رأي البعض على أن الحاجة ماسة إلى إعادة "تحديث سوسير"، من خلال إعادة قراءته انطلاقا من مختلف أعماله، وهذه عملية لم تحظ بالرضا بل عدت عملية مناهضة، أساسا وفي العمق، للسوسيرية ذاتها (Trabant 2005, 112). وتُسَمَّرُ أهم "دفعاتي" لصالح رأي مناقض لمثل هذه الادعاءات بالركائز المنظورية التي ترى أننا عشنا حراكا لسانيا واسعا متنوع المضامين، حراكا لسانيا تعددت روافده وواجهاته وفاعلوه. هذه النوعية في النظر وفي التزاكم النوعي الحاصل، والقدرة على تنسيق الأفكار والعثور على خيوطها الرفيعة الناعمة لا بد أن تحد من الهرولة الفكرية الملحوظة. ويمكن إجمال أهم أسس تلك الدفعات على النحو التالي:

- يعد عمل سوسير، في أساسه الأول، عملا إبيستيمولوجيا يفحص المفاهيم ويشذبها، ويزيل ثخانتها ويرتبها، ويفتح مجاري التفكير الجديدة غير المألوفة. ولعلنا به يستبدل إبيستيمولوجيا بأخرى قطعة قطعة، وهو ما يدفعنا إلى القول بأن سوسير قد بنى لسانياته خارج التخندق المدرسي.
- يجب النظر إلى عمله بوصفه عملا منهجيا تأسيسيا لنظر مستوعب لما سبق دون أي نزوع انتقائي أو إقصائي يجهز على ما سبقه. وربما لهذا السبب، رأى فيه البعض أكثر من سوسير واحد، بل انجر الكثيرون إلى البحث عن سوسير "الحقيقي" و"الرسمي" و"شبه الرسمي" و"الأصيل" و"سوسير الثاني" في مقابل سوسير "الزائف" و"الوهمي" و"الميثولوجي" و"الخرافي" و"الخفي"، وسوسير "المزدوج" وسوسير "المتعدد" وسوسير "الأخر" و"سوسير ضد سوسير".^٢ لقد تعرض "نص" سوسير للتجزئ والتفتيت والانتقاء لتفعل به الإيديولوجيات والنظم الفكرية السائدة والصاعدة فعلها التطويعي الاستخدامي. وقد أنتجت مثل هذه المقاربة نظرة عن سوسير جعلت منه متناقضا وغير مفهوم (Rastier 2013, 6)، وجامعا بين "شخص نهاري عقلائي" و"شخص ليبي انقلابي". وبعبارة أخرى، فقد "عُثِرَ" على "سوسيرين" متعددين (Wuest 1990, 336) أو ثلاثة سوسيرات (Arrivé 1986, 16-26)^١ لتبدأ "المخبرات" اللسانية فعلها من خلال "البحث عن سوسير" و"عودة سوسير" و"تجديد سوسير" و"سوسير المفقود" و"إعادة اكتشاف سوسير"... وقد كان من

^١ Bogdanka pavelin Lesic, (2017); Chidichimo (2016, 2014); Rastier (1991, 2004, 2006, 2009, 2010, 2012); Vilkou-Poustovaia (2003)

^٢ انظر نقاشا أوسع للموضوع وتداعياته عند: Choi, 1999

نتائج ذلك أن صار لكل "سوسيره" (Coseriu 2004, 19) في حين افتقدنا سوسير الكامل المقومات^٢، وسوسير الواحد، بل افتقدنا سوسير ذاته^٣ على إثر تقديم البنيوية لسوسير على مقاسها وبالصورة التي كوتنها أو روجتها عنه (Petroff 1999, 254). والأدهى من ذلك، فقد تشكل لدى البعض "سوسير مناهض لسوسير"، أو مناهض لـ "محاضرات في اللسانيات العامة" (Trabant 2005, 112) إلى درجة يحق فيها للمرء أن يتساءل "عما إذا كان من الواجب الدفاع عن سوسير من محبيه" (Trabant, 2005)، أو أن يتساءل عنمن يكون مؤلف محاضرات في اللسانيات العامة (Arrive:1986, Sofia:2014).

- يمكن اعتبار أفقه الفكري ومرجعياته العلمية مرجعية ثرية ومتنوعة وتستلهم من تخصصات ومجالات معرفية وأنساق ثقافية وفلسفية ولغوية رحبة. وأقصد من ذلك أن تلقي سوسير كان، وما يزال تلقياً متهافتاً ومشروطاً بمعرفة للغة وتعقيدها وتركيبها وتنوع أشكالها واختلاف تظاهراتها، وبمختلف مقارباتها السابقة والمعاصرة له ويتعدد الرهانات. ولعل هذا ما يفسر، على الرغم من كل الادعاءات، أن سوسير لم يُتجاوز (Rastier 2006, 5).

- ينظر سوسير إلى اللغة من زوايا نظر استعمالها ومستعملها: تاريخية، وفيلولوجية، ومقارنة، وفلسفية، وشعرية، ونفسية، وسيميائية، وباستحضار نقاط انطلاق متعددة، ليبدو، تبعاً لذلك، وخاصة للتفكير السطحي، أن هناك أكثر من سوسير (Wuest, 1990) علماً بأن وجهات النظر لا تتنافى بسبب تركيبها ولا يحكمها منطق الإقصاء، فضلاً عن أن تعدد زوايا النظر يسمح لنا بتجميع الصورة المركبة للغة والبحث عن العلم اللساني القادر على أن يدرس اللغة في شموليتها ومهامها وبكامل مقوماتها، خاصة وأن سوسير يعكس، في كل كتاباته، كل التراث اللغوي: اللساني النظامي، والمثالي، والشلايشري (نسبة إلى شلايشر الألماني)، والنحوي الجديد، والوونديتي^٤، والجغرافي اللساني، والصوتي، والمقارن، إلخ (Wunderli 1982, 120).

- لقد عرف القرن التاسع عشر وبداية القرن العشرين حالة فكرية لسانية وظفت كل المكاسب المعرفية والعلمية وكل الاستنتاجات الفكرية لتتوج بإصدار كتاب باسم سوسير تمحور حوله النقاش^٥. لعله بات واضحاً أننا نسعى، إذن، من تثبيت هذه الأفكار، إلى أن سوسير قد كان وراء ظهور مختلف كل الاتجاهات اللسانية، ولقد تأكد، اليوم، أن "المحاضرات"، بسبب المناخ الفكري وتوجهاته، قد احتلت الواجهة، فغطت- أو أريد لها أن تغطي-، بذلك، على سائر كتاباته المتنوعة مجالاتها. ويمكن الزعم بأن هذه المحاضرات إما أن تكون تلخيصات مكثفة لبرنامج اللساني المتنوع، أو تثبيت نقاط قابلة للتوسيع والإنضاج. وهكذا تكون المحاضرات قد حجبت عن الباحثين كتاباته الأخرى بما فيها المخطوطات، فاختزلت أعماله، ونسي سوسير المتعدد الاهتمامات والعامل، وفق برنامج بحثي، على إنضاج رؤيته إلى اللغة ونظامها ضمن نسق أكبر وأوسع وأعمق مما جاء في المحاضرات التي ربما يكون سياقها قد فرض الاختزال والتبسيط والتلخيص، وهو ما يطبع المحاضرات الجامعية عموماً. ويعود سوسير المنسي، من خلال مختلف مخطوطاته، ليصحح الرؤية ويوسعها ويشكلها^٦ بوضع

١. انظر Kim Sungdo, 1990 لاستكمال تصور عما سُمي بميثولوجيا سوسير.

^٢ intègre

^٣ Petroff

^٤ انظر CLG وانظر حنون: ١٩٨٧

^٥ Wundt

^٦ انظر (Wunderli (1982 نقلاً عن: Choi: 1999: 90

^٧ problématiser

حد لعدد من الفجوات المعرفية والمنهجية. وتكشف هذه العودة عن مساوئ القراءات التبسيطية التي اختزلت لسانياته فيما سمي بـ "لسانيات اللسان". ويحضرنى، في هذا السياق، ما سجله (Depecker, 2005) من أن سوسير لم يُقرأ، وأن تفكيره قد شوه، وسيء تأويله وفهمه، وهذا ما جعله يدعو، إلى إعادة قراءة سوسير من منظور جديد، ونضيف وجوب تفسير المحاضرات في أفق مختلف المخطوطات، مع التحرر من الرؤية التي ترسخت بدءاً من الخمسينيات وأخضعت لها مختلف القراءات (Fehr 2001, 147) ولم يكن ذلك يهدف تأسيس سوسيرية جديدة، بل كان يهدف إلى استيعاب الفكر السوسيري في شموليته ومهرجانيته.

إن منطق التفتيت وأسلوب التفكير المعتمدين في التحليل قد غيبا خاصية التواصل التي تسم أعمال سوسير؛ إذ تجمع بين وجهات نظر متأنسة داخل العلم العام للغة بحيث تجعل النصوص مفتوحة على بعضها البعض، فيذهب المرء، باطمئنان، إلى أن نسق سوسير الفكري والمنهجي ليس مغلقاً (Wuest, 1990)، وربما بسبب "نزول" النصوص على دفعات وكثافة المعروض فيها ومقاربات مختلفة، طُن أن كتاب *محاضرات في اللسانيات العامة* قد كان مصدر الأزمة التي تشهدها اللسانيات كما عبرت عن ذلك الباحثة دانييل كامبارارا (Daniele Gambarara 2005, 29).

تلکم أهم أسس التصور الذي يؤطر قراءتنا، وهو تصور يبقى ناقصاً ما لم يسنده فهم صحيح لمفهوم الثنائية، وإعطاء الأسبقية للسان على حساب الكلام.

إشكالية النص "السوسيري" وقابليته للتأويل:

نعتقد، أولاً، بأن نص سوسير نص جمع بصيغة المفرد؛ فهو نصوص تنتسب، إلى هذا الحد أو ذاك، إلى سوسير المتعدد التام المقومات¹ وإلى المناخ اللغوي والفكري الذي تربى فيه، بل إنها تشكل نصاً جامعاً لنصوص مكونة مختلفة صيغت على مراحل متفرقة وتبعاً لحاجات واهتمامات مختلفة وللإحاطة بالموضوع الشامل والتام لللسانيات العامة. وبناء عليه، فالنص "السوسيري" نص متعدد ومتوثب بحثاً عن الجديد والأصيل. وبهذه الصفة الملتبسة، فهو نص مرحلة تاريخية حاسمة يعكس نقاشاً واسعاً وجدلاً موسوعياً وعميقاً وغير إقصائي حول اللغة، كان سوسير هو محوره والمتحكم فيه. وهو نص يحاول أن يصوغ، على نحو كيفي، تلك التراكمات المعرفية وتنويعات سوسير وتنوعاته المرتبطة باهتماماته ومشاغله (Chidichimo 2016, 117). ولأن بناءه مركب ومكثف ومزدحم، فهو نص قابل للتأويل، بالنظر إلى تركيبته وبنيتها وتقديمه المجزأ وعلى مراحل إلى الجمهور، وبحكم تصرف تلامذته فيه على قدر أفهامهم، وما أتيح لهم ولناشري محاضراته، ووفق تطلعات شباب منفتحين وطموحين، وبالنظر إلى ثخانة النص لاعتبارات تعود إلى تنوع كتابات سوسير ذاتها وتوزعها على حقول الأدب والصوتانية² والفيولوجيا واللسانيات التاريخية والمقارنة واللسانيات العامة، حتى إن اسم سوسير قد اقترن بالشعرية والسيمولوجيا واللسانيات التاريخية والمقارنة واللسانيات العامة (Rastier 2004, 39; Rastier 2010, 315). (فقد كان لسانيا، وشعريا، ومؤرخا لسانيا، ومقارنا لسانيا)، علاوة على أن الرجل رجل يفكر في الأسس والمبادئ؛ أي أنه رجل فكر إبستمولوجي يرمي إلى التأسيس بما يفرضه ذلك من التمييز والدقة والنضج في العبارة والفكر، وعليه، الإسهام الغالب في صناعة المفاهيم في فترة فكرية ثرة وحرارة يغلب عليها طابع النقد. هذا، فضلا عن بروز

¹ intègre

² Architexte

³ phonologie

بوادر "وعي تخصصي" للسانيات عرف أوجه سنة ١٩٢٨ (Puech, 2008). وهي بوادر وعي حاد قد لا يقبل التوفيق أو التنازل، وبوادر وعي تخصصي تتراكم معه بوادر "وعي بيني لعلوم اللغة"^١. يفرض النص الجامع، إذن، مقارنة تأويلية، سواء أكان هذا التأويل صحيحاً أم فاسداً. بل إن التأويلات أصبحت جزءاً لا يتجزأ منه. وهنا، ينبغي لنا أن ننبري لنؤكد أن التأويل ليس بالضرورة خطأً معرفياً، فقد ينتج معارف جديدة يكون المجتمع العلمي بحاجة إليها. وهكذا، فإن نص المحاضرات أو الكتابات قابل للتأويل دوماً لعمقه وثخانتها وللمستوى الفكري المتفاوت لمتلقيه، بل وحساباتهم، والظرف الفكري الذي ظهر فيه، وملابسات التدريس، والمواقع الفكرية المختلفة ودورها في التأويل وإعادة فحص لسانيات سوسير، هذا علاوة على الأسئلة اللسانية الحارقة التي تثيرها هذه الكتابات لدى متلقين متنوعي الثقافات والمعارف والهوموم^٢.

وهكذا، فقد كان لسياق بناء النظرية قيده وربما وقعه الحاسم. فلم يكن بالمقدور التنبه إلى عواقب هذه الخلفيات المتباينة التي لم تسمح بفرز واضح وسريع. غير أن التلقي، لهذا السبب ولغيره، قد كان تلقياً تحكمت فيه ثقافات مهيمنة ونزوع لساني يتجه بصرامة نحو التحرر منذ مرحلة النحاة الجدد إلى درجة الحكم على هذا التلقي بالتلقي الفاسد أو التلقي الذي توجهه أهواء أو سوء فهم، خاصة وأن سوسير ينتج لغة واصفة^٣ غير متداولة وناشئة ويصعب إدراك مضمونها الجديد. ومن زاوية أخرى، فقد كان التلقي ملغماً لأن المتن المعتمد متن معقد ومركب ومتنوع ومفتوح. إن النص المتصدر لأعمال سوسير نص غير "أصيل" دائماً، فجزء منه من جمع طلابه وتنظيمهم له، بل لأن صياغات نص من نصوصه ليست بصياغته، وإنما تعود إلى طلابه أو إلى ناشري المحاضرات، فكان أن احتمل الدارسون إمكان تدخل "أياد غريبة" لتقوم بالصياغة المجانبية للصياغة الأصلية، بل لتحرف الفكرة الأصلية حتى غدا نص محاضراته نصاً غير صاف وغير خالص، علاوة على أنه نص بقدر ما يستكمل اللسانيات في مظهرها التاريخي والمقارن بقدر ما يقطع الصلة معها. ومن هنا ظهور التباس آخر يصبح معه النص الأصلي مستغلقاً. ثم جاء نص "الكتابات" ليزيد الأمر التباساً وغموضاً ويهز "اليقين" اللساني و"عرش" الاتجاهات اللسانية، حتى إننا صرنا أمام "نصين" لا يتقاطعان إلا ليفترقا. لقد أربك سوسير المجتمع العالم بسبب عدم القطع مع تردده، وبسبب "نصوص داخلية" خرجت إلى العلن اضطرارياً بعد وفاته.

لقد كان سوسير يعرض أفكاراً متزاحمة وبطريقة غير مألوفة؛ إذ كان عرضه عرضاً لسانيّاً وعرضاً إبيستيمولوجيًّا: أي أنه يعرضها على نحو نقدي، يطرح الفكرة ويفككها ويحصها ويواجهها بأفكار مختلفة من أجل توضيحها، ليستحضر فلسفة اللسانيات (أو الإبيستيمولوجيا اللسانية الداخلية التي كان يؤسسها في ذات الوقت)^٤ فيزن بها خطاباً وميتاً-خطابه^٥ اللساني. ومن المعروف أن سوسير قد أنكر على علوم الحياة (البيولوجيا والتشريح..) أن تعتمد في بناء نموذج إبيستيمولوجي للسانيات (انظر محاضرات في اللسانيات العامة و(77-76, 1992, Fehr)، وربما كان لسمة أخرى أن تساعدنا على فهم هذه الالتباسات والمفارقات التي وشمّت "أعمال" سوسير: فما بينيه سوسير بينيه بتدرج. والبناء المتدرج لا يفضي إلى أحكام نهائية أو إلى بناء نظري نهائي، وإلى حسم رياضي. إن

^١ انظر (Fehr 1996, 2001) وانظر أيضاً (Ida Giugnatico, 2017).

^٢ لأن اللغة مجال معرفي لا شاطئ له، فقد كانت موضوعاً انشغلت به علوم مختلفة قديمة وجديدة. ولأنها الوافد العلمي جديد، فقد استقطبت اهتماماً خاصاً.

^٣ métalangage

^٤ انظر على سبيل المثال: Normand, C. (٢٠٠٠) و Parret, Ho (2011). Stancati, G. (٢٠٠٤)

^٥ métadiscours

المفاهيم التي يبينها مفاهيم علائقية ونسبية بحسب السياق العلمي وتطور البناء النظري والتقاطب بين القديم القوي والآيل إلى "الزوال" والحديث القادم الذي ما زال في وضع هش.

وفق هذا المنطق، فإن مشروع سوسير أو برنامجه البحثي يؤسس اللسانيات وينظمها على قاعدة اللسانيات التاريخية كما تصورها النحاة الجدد (Beguelin 2012, 77; Bari 2015, 8; Rastier 2010, 315). ولعل ذلك يعني أن "القطائع" الإبيستيمولوجية المنسوبة إلى سوسير قطاع "وهمية"؛ لأن سوسير لا يرمي سوى إلى بيان تعقد ظاهرة اللغة وتعقد علم اللسانيات وتعقد تشابكات العلوم المنشغلة بها والمتعددة. وإذا ثبت ذلك، صح معه أن سوسير جمع بين أمودجين¹: أحدهما بنيوي والآخر تداولي²، وهما أمودجان لا يتنافيان؛ لأن التغيير الحاصل تغيير في إطار الاستمرارية، ولأن الاستمرارية الحاصلة استمرارية في إطار التغيير (Normand 1980, 272).

يجب أن ندرك أن سوسير كان بصدد صياغة برنامج بحثي تحكمه إبيستيمولوجيا برنامجية (Bouquet, 1998; 2012; Garelli, 2003; Badir, 2007: Coursil: 2003/ 2007) ومقاربات مختلفة لا يؤدي اختلافها إلى التنافي، فقد تعددت في كتاباته الأصلية وغير الأصلية زوايا النظر التي خلقت أكثر من موضوع، وحكمت على لسانياته بأن تكون منبع كل التخصصات اللسانية. وهذا ما يفسر كون خطاب سوسير قد كان خطابا مرنا غير حاسم، خطابا مفتوحا بصورة وشكل مؤقتين، خطابا غيبه تشدد الناشرين وصرامتهما مثلما غيبه المتلقون.

فلا غرو أن تكون اللسانيات التي وضعها سوسير لسانيات متنوعة ومتعددة سواء استحضرنها النصوص المكتشفة سنة ٢٠٠٢ أو استحضرنها أعماله الأخرى، أو اقتصرنا على "المحاضرات". لقد كان سوسير، وهو "يكافح" بكل ما امتلك من معرفة وخبرة، من أجل بناء اللسانيات العامة؛ مفاهيم وأدوات وخطابا واصفا، لا يقتصر على بناء علم "هنا والآن"، بل كان يضع الأساس للسانيات بقدر ما تنفصل، وتنشق وتؤسس القواعد الصلبة من الداخل، بقدر ما تؤسس للاختلاف أو على الأقل لا تسد الباب في وجهه، بقدر ما تشرعن، على الأقل، للسانيات متعددة الاتجاهات. بل إن سوسير كان يرسم ملامح هذا الاختلاف أو ملامح الاتجاهات اللسانية القادمة. وإذا علمنا أن الإشكاليات اللسانية المفتوحة قد فتحت بدورها أسئلة تعود إلى حقول معرفية أخرى لا يمكن تجاهلها، بأي شكل من الأشكال، فإن العقل الموسوعي والعقل الإبيستيمولوجي عقلان لا يختزلان العالم والوقائع مهما كان تكتيفهما لها.

ومع أن الخطاب السوسيري ثاخن وكثيف، فقد انقسمت قراءة منتجات سوسير إلى فريقين: فريق رأى في سوسير بنيويا ذا مشروع مغلق، بقدر ما عمق النظر في أمور بقدر ما كان خطابه مسطحا في أمور أخرى. عالج موضوعات كثيرة فانتقى منها قسيما، وأبعد قسيما آخر حتى بدت اللسانيات بين يديه متشظية. وفريق ثان رأى في سوسير كل المعارف اللسانية التخصصية التي ظهرت في أعقاب ظهور أعماله. إذ ملأت الساحة اللسانية كتابات ألقت على عاتقها مهمة البحث عن مقاربات أخرى غير البنيوية في ثنايا أعماله المختلفة. وهكذا، وقفت هذه الدراسات على احتضان سوسير لمقاربات سيميائية (أسطورة وخرافات)، وشعرية، ولسانيات "نظامية"، ولسانيات الخطاب، ولسانيات نصية، ولسانيات معرفية، ولسانيات نفسية، ولسانيات اجتماعية، ولسانيات تداولية، ومقاربة فلسفية، وتناول إبيستيمولوجي، ولسانيات تاريخية، ولسانيات مقارنة. وكان الفهم السابق لا يكاد يذكر لسانيات مفردة أتى على ذكرها سوسير وتحمل تسمية علم اللغة (Rastier 2013, 10-12)، لسانيات جامعة وتامة لا تشكل منها اللسانيات البنيوية إلا قسما، بل جنح إلى الاعتقاد بوجود لسانيات مزدوجة قائمة بدورها على ثنائية ضدية،

¹ paradigme

² pragmatique

يتباعد طرفاها ويتنافيان: لسانيات اللسان/ لسانيات الكلام، لسانيات داخلية/لسانيات خارجية، لسانيات سانكرونية/ لسانيات دياكرونية. وقد امتد هذا الفهم لينجب أفكارا غريبة من قبيل وجود لسانيتين دفعة واحدة، أو ثلاث لسانيات، أو ست لسانيات، أو لسانيات علمية ولسانيات عملية، أو لسانيات الخطاب... هذا هو منطق "السوسيرين" الذي تحكم في فهم اللسانيات، وهو فهم متولد، فيما ذهب إليه راستيي عن الفكر الثنائي التقليدي (Rastier 2011).

والخلاصة هي أن النص السوسيري قد كان نصا يجمع كل التناقضات والاختلافات التي تعرفها اللسانيات الآن. فقد كان وراء إحداثها إيجابا وسلبا. بهذا المعنى، صار سوسير ملغزا: فلما أن كتاباته عبارة عن مدخل إلى اللسانيات المتعددة الحديثة، وإما أنها عبارة عن كتابات تشرع الباب للخروج منها باتجاه لسانيات منغلقة. على أننا نذهب مذهبا آخر يفيد بأن لسانيات سوسير يجب فهمها على نحو مخالف؛ فهي لسانيات جديدة توجد خارج التخندق المدرسي، لذا كانت منطلق كل التيارات.

هكذا، يتأسس التأويل، وتتأسس معه تصورات قد تجانب الواقع والتاريخ، لأن التأويل قد اتخذ طابعا إقصائيا، وبدل البحث عن كيفية جمع المتناقضات والثنائيات وتوليفها، غلب الاختيار الانقسامى لأن القراءات كانت قراءات تبسيطية انفعالية جعلت من عطاء سوسير عطاء ضحلا أو عطاء شديد الاكتناز. وربما لا يخطئ من يصرح بأن القراءة البنيوية لسوسير قد جعلت كتاباته ضحلة، في حين رأت في أعماله اتجاهات أخرى عمقا ودسما. هكذا، هو واقع حال تلقي الفكر السوسيري: يبدو، مرة، غنيا وثرًا، ويبدو، مرة أخرى، فقيرا وحسيرا.

وقد يفضي بنا منطق سرد الأفكار إلى أن نستخلص أن من تلقوا هذا الإرث الملتبس قد فرضوا علينا أن نقول إننا بإزاء سوسيرين إن لم نقل ثلاثة أو أكثر، بإزاء تعددية وجوه سوسير (Puech 2008)، وربما يختفي وراء هذا التصرف منطق "القطيعة" الإبيستيمولوجية-بتأويلها الحدي الصارم- التي احتلت الساحة العلمية ووجهت التفكير العلمي نحو تبخيس كل الأفكار التي أثمرتها المراحل التاريخية السابقة خاصة في مجالات العلوم الإنسانية والاجتماعية.

البنيوي وغير البنيوي في فكر سوسير: نظام المفاهيم وثخانتها

قبل البدء في معالجة ما إذا كان سوسير بنيويا فحسب أم لا، يجدر بنا أن نلقي نظرة نقدية على جملة الشروط التي كانت اللسانيات تمر بها في تلك الفترة، وإلقاء بعض الضوء على وضع اللسانيات في عصره. فمن شأن هذه الوقفة النقدية، في زعمي، أن ترفع عددا من الالتباسات، وأن تسهم في حسم "بنيوية" سوسير من عدمها. فمن المعروف أن اللسانيات التاريخية والمقارنة قد استنفدتا عطاءهما، وتليها النحاة الجدد مثبتي النزوع نحو دراسة اللغة، أي أن سوسير كان يعيش في وضع لساني مضطرب يهفو إلى إعداد نموذج^٣ يدرس نظام اللغة فيسد بذلك التأخر والثغرة المعرفية والمنهجية الكبرى التي عطلت البحث التاريخي والمقارن؛ ذلك أنه قد تبدى أن تناول مراحل تاريخية من اللغة أو عقد مقارنة بين لغتين أو أكثر- أن ذلك تسبقه خطوة منهجية تتطلب معرفة النظام

^١ انظر Ecris

^٢ انظر Sechehayé.A.(1940). و Buysens, E.(1942) وانظر ازدواجية اللسانيات لدى Toutain, A.g.(2009:196)

^٣ Sechehayé

^٤ Buysens

^٥ Toutain

^٦ paradigme

اللغوي المؤرخ له أو الأنظمة اللغوية المراد مقارنتها بعضها البعض. والحال أن هذه المسألة بالذات قد شكلت نقطة ضعف اللسانيات التاريخية، ووقف الجهل بها حاجزا أمام تطور اللسانيات وتحديثها. بناء على ما سلف، يبدو أن سوسير قد أدرك حلقة الضعف هذه والمتطلبين النظري والمنهجي المترتبين عليها، فانصب اهتمامه على سد هذه الثغرة، وفك عقدة بناء اللسانيات لإبيستيمولوجيتها الداخلية؛ أي أن انشغال سوسير المركزي قد تمثل في إنجاز مهمة الانتقال من اللسانيات التاريخية والمقارنة إلى اللسانيات العامة. وبعبارة أخرى، إنجاز مهمة الكشف عن طبيعة المؤرخ له والمقارن، وتعرف اشتغاله وآليات هذا الاشتغال مع ما يلزم من إعداد مفاهيم ومبادئ والإقدام على عملية الفرز القيصرية الضرورية، نعني بذلك الوعي بالنظام وعناصره والعلاقات بينها ومفصلاتها لبناء "الكل"، ومن ثمة الوعي بوجه داخلي نسقي تعطاه الأولوية والأسبقية لأنه الجوهر والمنطلق نظريا ومنهجيا ولأنه يشكل السبيل المنهجي لترتيب أوضاع النظر اللساني. هذا السبق (المتطلب) النظري والمنهجي هو الذي ينبغي استحضاره أثناء معالجة قضية كون سوسير بنيويا أم لا. ولما كان سوسير يولي كل الجهود النظري والمنهجي للجانب "الداخلي"، فإنه لم يكن يقصد بناء لسانيات تدير ظهرها لماضيها بقدر ما كان يرمي إلى استكمال صرح اللسانيات العامة بالتنبه على أن البداية يجب أن تكون من هذا "الداخل" الذي طالما "تنوسي" لأسباب مختلفة. ولعل كتابات سوسير ذات الطابع التاريخي والمقارن تؤكد أنه لم يقابل بين التاريخي والمقارن وبين النظامي تقابلا فجيا يؤسس لتعارض مطلق، وأنه لم يستهدف شق اللسانيات إلى تاريخية ونظامية^١. لعلنا نقول، من خلال ما سبق، إن المشروع البحثي لسوسير قد كان يتمحور حول إرساء نموذج النظام الذي لا يقضي أمودج التغيير. ومن هناك، ولهذا السبب، يصعب القول بأن سوسير يؤسس البنيوية، سواء أعلم بذلك أم لم يعلم به، بل إنه كان يرتب شؤون البيت اللساني بترميمه من الداخل حتى تغدو اللسانيات قادرة على معالجة "الداخل" و"الخارج" معا.

ومن زاوية ثانية، وبناء على ما أسلفناه، فمن المسلم به أن البنيوية ليست سوسيرية، ذلك أن الكتابات السوسيرية كتابات متعددة الخلفيات والأصول النظرية والفلسفية. فلا المحاضرات ولا التدوينات بقادرة على تقديم صورة واحدة عنه، ولا تلامذته بقادرين على رسم صورته الحقيقية من خلال كراريسهم، ولا كتاباته الأخرى بما فيها "كتابات في اللسانيات العامة" بقادرة على إرساء سوسير آخر. فنحن، حال حديثنا عن سوسير، تهجم علينا صورة من صور سوسير الحقيقية والمصنوعة، جزئيا أو كليا. فعن أي سوسير نتحدث عندما ننسب إليه بناء البنيوية؟

أعتقد أننا نعني سوسير في تعدده. وإذا عتيناها في تعدده هذا، فمن الأكيد أننا نجد أنفسنا أمام صور تتكامل ولا تتنافى أو تتنازع، بحيث تبرز كل صورة جانبا من جوانبه. وتبعاً لذلك، يكون سوسير أكثر من واحد، وتكون أطروحاته أكثر من واحدة. ونجزم فنقول إن ذلك لا يعني، بتاتا، أي صورة من صور التلفيق، وإنما يشير إلى أطروحات لم تستقر بعد وربما لما تكتمل بعد، فظلت، بذلك، قائمة.

إن المقابلات التي أقامها سوسير لم تكن، في رأينا، مقابلات تؤسس تعارضات وتقابلات وتناقضات. لذا، من الخطأ القول بأنه هو من أرسى دعائم البنيوية. لقد اعتقد عدد من الباحثين أن عدّه بنيويا قد كان ناتجا عن تعريفه اللسانيات وموضوعها (اللسان منظورا إليه في ذاته ولذاته)، فضلا عن اعتبار اللسان نسقا تتماسك داخله كل عناصره وكل أطرافه القائمة على الاختلاف، وأن قيمة كل طرف لا تتأق إلا بالحضور المتزامن لكل الأطراف وهذا ما يحدد توازن اللسان، وأن اللسان كل منظّم أو مبدأ منظّم. وأن الداخلي في اللغة هو كل ما له صلة بالنسق

^١ لتكون نظرة دقيقة عن نتائج أبحاث النحاة الجدد. انظر: Ségéral . Philippe et Scheer, Tobias (2014)

والقواعد. كما يمكن ذكر مفاهيم ومبادئ أخرى من قبيل: قواعد اللعبة، ونظام الوحدات المتزامنة، والعلاقات المنطقية والنفسية الرابطة بين الأطراف المتعايشة والمشكلة للنسق، والنسق المنسجم في فترة زمنية معينة، واللسان نسق دلائل وعلامات، والتماثل والتعارض، ومعها تختفي فكرة المرجع المادي. دون أن ننسى المفاهيم التالية: الموضوع الوحيد والحقيقي والشامل، والوحدة اللغوية، ودراسة الحالة، والدراسة التزامنية، والمعيارية واللسانيات، والأساسي، والجوهر، والثابت، والنموذج، والجماعي، والتصور، والمبني (Métral 1967, 3-9).

لكن الذي لا ينبغي أن يفوتنا هو أن هذه المفاهيم والمبادئ قد حضرت في كتابات سوسير لا بوصفها مفاهيم ومبادئ لا تندرج في منظومة اللسانيات العامة إلا بإقصاء مفاهيم ومبادئ أخرى قد تنسب إلى غير النظام، بل بوصفها مفاهيم ومبادئ يمكن استعمالها وتوظيفها لتنظيم الشأن اللغوي برمته لا على أساس التمايز والتفاضل، ولكن على أساس الدور الوظيفي الذي يبرز كل الخصوصيات. وبعبارة أخرى، لقد صاغ سوسير، من خلالها، مشروعا موضوعيا وعقلانيا يباشر به المسألة اللغوية. وهكذا، انبثقت، إلى جانب هذه المفاهيم والمبادئ، ومن خلال نقاش سوسير وجداله الإبيستيمولوجي، أفكار أخرى ومفاهيم ومبادئ "منافرة" لما أدرجناه أعلاه، من قبيل: اللغة والكلام، والخطاب، والدياكرونية والتاريخية، والخارج، والكتابة، والمادة، والعرضي، والثانوي، والمتغير، والتناظر وعدم التجانس، والتعدد، والمعطى، والملموس، والمجال، والواقع، والفردية، والصوت، ... وما إلى ذلك.

ويكون مؤدى ما حاولنا تقديمه لوحة "لسانية" تتشكل من "مفاهيم" و"مبادئ" "بنوية وغير بنوية": اللسان/الكلام، والمنطوق/الكتابة، والتزامنية/التطورية والدياكرونية، والداخلية/الخارجية، والشكل/المادة، والجوهر/العرضي، والوصفية/التاريخية، والمعيارية، والنسق والنظام/التناظر واللاتجانس، والمجرد/الملموس، والموضوع/المجال، واللسانيات السكونية/اللسانيات التطورية، والتصور/الصورة الأكوستيكية، والموضوع النظري، المبني/الموضوع الواقعي والمعطى سلفا، والنظرية / الواقع، والجماعي/الفردية، وغيرها.... هذه اللوحة تقدم صورة عن لسانيات سوسير التي يمكن وصفها بأنها "ليست بنوية أو ليست غير بنوية". والذين يرون أنه بنوي يأخذون بنصف الحقيقة التي تقوم على انتقاء أطراف ثنائيات وإقصاء الأطراف الأخرى، وكأن هذه الثنائيات ثنائيات ضدية، بينما هي ثنائيات من غير تلك الطبيعة لأنها تعكس نفس الواقع الملاحظ، فانشطرت اللسانيات على يد المؤولبين إلى شطرين متعارضين تعارضا مطلقا.

إن التشخيص الذي قدمه سوسير للغة تشخيص تام، وينبغي النظر إليه من خلال "تمامه" هذا، ولا يحق، بأي حال من الأحوال، تجزيء الظاهرة اللغوية وتفكيكها إلى مكوناتها المختلفة والمتفاوتة. لقد كان سوسير يؤسس لنظرية لسانية عامة، موليا الأولوية "للحلقة" الأضعف أي "المكونات المؤسسة للنظام" دوغما تفضيل لها على غيرها. فهو مؤسس اللسانيات العامة ومؤسس لسانيات موحدة، وليس مؤسسا لاتجاه لساني أو مهندس "قطيعة" لسانية أو "منعطف" لساني مزعوم.

إن رصد الثنائيات وتفكيكها وبناء نسقيتها وترابطاتها الفكرية الداخلية لا يعني فرزها كموضوعات متقابلة ينفي أحدها الآخر، وإنما هو تفكيك يتغيا معرفة اللغة وقيود تحويلها إلى موضوع علمي وإنتاج مفاهيم وآليات إجرائية تيسر معالجة ظاهرة اللغة وتقسم العمل بين هذه الثنائيات بفرز يسند إلى كل طرف مهمة ووظيفة: الطرف الأول إلى اللسانيات الرئيسة (وهي رئيسة في الوضع المعرفي المزامن لسوسير)، والطرف الثاني إلى اللسانيات الثانوية (وهي ثانوية في الوضع المعرفي المزامن لسوسير). ربما يكون تعبير "لسانيات رئيسة، ولسانيات ثانوية" ملبسا لأنه قد يؤسس لتراتبية غير مفهومة. غير أننا نذهب مذهبا آخر. فليس في الأمر ما يؤسس لمنطق تعطي فيه الأفضلية للسانيات "الداخلية" على حساب "اللسانيات الخارجية". إن عددا من المفاهيم ينبغي ألا تقرأ إلا في نسبيتها لا في إطلاقيتها. فالمفهوم مؤطر "زمانيا"، تحيل فيه عبارة "زمانيا" على الزمان الفكري والإبيستيمولوجي.

وبعدما استوت الوضعية، وتمحورت الأبحاث على البعد الداخلي للغة، وتعرفت اللسانيات "الداخل اللغوي" انبرى البحث اللساني لينظر في "الخارج اللغوي" مزودا بما حصل عليه من هذا "الداخل".
صحيح أن هذا التصور الخاطئ قد دعمه تأويل غير سليم لهذه الثنائيات ولطبيعتها وللأهداف التي وُضعت من أجلها: إذ أسند كل طرف من الثنائيات اتجاها من الاتجاهين. وإذا كان سوسير قد زاوج بين الثنائيات، فإنها، مع ذلك، ثنائيات لا تقوم، في تصورنا، على التنافي بل تتأسس على التكامل. أما التفاوت بينها واللاتساوي الذي ينتظمها فهما مرهونان بطرف فكري استدعى هذه التراتبية ليشدد عود اللسانيات العامة. يقول سوسير حاسما التردد: "ليس لنا الحق مطلقا في أن نعتبر جانبا من اللغة بوصفه سابقا وعاليا على الجوانب الأخرى" (26 : CLG/E) فهما يشكلان نفس الواقع الملحوظ.

من البدهي أننا نسعى، من خلال ما نذهب إليه، إلى أن للثنائيات وضعاً معرفياً وعلمياً بحيث إنها عبارة عن أدوات نظرية ومنهجية لبناء نظرية لسانية للسان والكلام ولتوضيح موضوع العلم ومقارباته المختلفة وكذا توضيح النظرية. وبذلك، فلا قيمة للثنائيات في ذاتها، وإنما قيمتها في تفاعلها؛ إذ تشير هي ذاتها إلى علاقة جدلية لا إلى علاقة نافية (5, 2009, Rastier). وأما الانشطار فهو محض عملية إجرائية من أجل الفهم الجيد للظاهرة اللغوية ومقاربتها المقاربة الأسلم. إن الثنائيات ليست مؤسسة للنظرية البنوية، كما يشعن البنيويون وجودهم، بل للنظرية اللسانية، ومن ثمة لمختلف التخصصات المندرجة تحت اللسانيات التي رأى أكثرها النور من تحت جلباب الثنائيات. أما توجيه المنتج السوسيري واختزاله إلى منتج بنوي فهو يعود إلى السوسيريين الجدد.

وقد أثبتت الدراسات ما نقول به من حيث إن الثنائية مفهوم مركب ومعقد، ومن حيث إن الثنائيات حاضرة دوماً ولا يمكن إغفالها، وأنها تشير إلى الاختلاف والتعدد لا إلى الوحدة ساعية بذلك إلى بيان الاختلاف الجوهرية بين الطرفين لا بيان التعارض والتشديد عليه. إلا أن الثنائية مؤقتة وتسمح بالتقدم ولا تحمل أي حكم قيمة، ومن الضروري أن تفضي إلى التوليف. وهي لازمة للمنهج العلمي المستعمل، وعبارة عن "أدوات علمية من أجل المقارنة والفهم الجيد"^١، إن الثنائية مفهوم إجرائي يشكل تمفصل الوحدة والثنائية والتعددية، علاوة على أن اللسان يدمج الثنائيات بحيث لا وجود له إلا بها، كما أن كل ثنائية تدمج وتندمج في ثنائيات أخرى^٢.

يتضح، إذن، أن هذا الفهم هو المفهوم المطابق للوقائع اللغوية، كما عبر عنه سوسير في "كتابات في اللسانيات العامة"^٣؛ بحيث إنه قد أشار إلى غياب نقطة انطلاق مركزية^٤ (٢٨١) لأن الموضوع اللساني موضوع تقاطعات وملتقى طرق، وإلى أن الحقائق اللغوية الأساسية الخمسة أو الستة متواشجة ولا يصح تذييرها (ص١٧)، وأن اللسانيات مجال شاسع ويشمل قسمين : اللسان والكلام (ص٢٧٣) لا قسما واحدا، وهو ما يطرح على المستوى اللساني قضية لسانيتين (ص٢٩٩) متكافئتين، وكل ما تحويه هذه اللسانيات من مكونات (صرف ونحو وتركيب وترادف وبلاغة وأسلوبية ومعجمية إلخ) يعد غير قابل للانفصام (ص٤٥).

توزيع الأدوار بين شقي اللسانيات

هناك تمايز، إذن، بين "لسانيتين" لا تتميزان إلا لمتصلا وتكاملا. غير أن قارئ الأعمال السوسيرية في نسختها الأولى، أساسا، ينتابه، أمام وفرة الثنائيات وإرباكها الكبير للقارئ، شعور يفيد بأن كل طرف يجزئ الظاهرة اللغوية

^١ انظر لتكوين صورة سليمة عن مفهوم الثنائية الأعمال التالية: U. E. A. N. I. V. E. A. U. & DE LECTURE, T., Viéville, O., Ridoux, O.,

(2005)، و (2016) Mapendano, David و (2003) Coursil, J.

^٢ (9-7:2007/2003 Coursil, J. وانظر أيضا (1995 Petroff). انظر (2008 Bouquet)

^٣ Ecrits de Linguistique Générale

- وهو تجزيء، يليه تركيب جديد- وأن كل طرف يستكمل الصورة التامة للظاهرة. وأعني بذلك أن هناك تواصلا وتواددا بين الأطراف، وأن كل طرفين مشكلين لثنائية عبارة عن طريقة في الظهور والكيونة (Verleyen 2008, 135). وقد أريد لكل ثنائية بطرفيها المتواثمين، في العمق، توزيع الأدوار بين شقي اللسانيات: الرئيسي منها والثانوي. وتفاديا لأي خلط أو التباس، أؤكد أن هذه الأدوار الموزعة مؤقتة ومرتبطة ببيان الفوات بين "اللساني" و"الكلامي" وسده أو تقليص مساحته.

لقد أتاحت قراءات محاضرات سوسير لكل الباحثين في مناخ فكري يهرول نحو الجديد والحديث، فرص امتداد قراءة واحدة تنتقي من بين الثنائيات ما يحقق "الانسجام الداخلي" و"التناغم الأمثل"، وهذه، كما أسلفت، قراءة مبسطة وساذجة. لكنها، من أحد الأوجه، قراءة نبهت على أن هناك قسيمان: قسيم لسانيات اللسان، وقسيم لسانيات الكلام. وأن "كتابات في اللسانيات العامة" تؤكد ما ذهبنا إليه من أن هناك لسانيتين تتكاملان ولا تتقاصيان (ص ٢٧٣). وتجدر الإشارة، هنا، إلى أن الثنائيات قد عملت جميعها على تأسيس مفهوم "زاوية النظر" السوسيرية الذي مكنا من الوصول الشرعي إلى هاتين "اللسانيتين":

- لسانيات الكلام: وهي لسانيات سابقة في الوجود، وقد اختلطت بكل العلوم ودرست مختلف جوانب الممارسة اللغوية. إنها بمثابة رصيد معرفي جاهز ومتراكم وشديد الاختلاف والتباين ويعود إلى مجالات علمية مختلفة ومتفاوتة: منطق، وتاريخ، وعلم نفس، وفيلولوجيا، وفيزياء، وفلسفة، وسيميائيات، وفيزيولوجيا، ونحو. إنها لسانيات من سماتها الفوضى والتعقيد والتركيب.
 - لسانيات اللسان: ميدان متميز عن العلوم، ويسند إليها دور تنسيقي وتنظيمي، وهي رصيد معرفي ناشئ يستفيد من مجالات علمية ناشئة أو بما يسمى بالعلوم الثقافية: علم الاجتماع، وعلم الاقتصاد، وعلم النفس. ومن سماتها الانتظام، والفوائين الداخلية، وتعزى إليها مهمة ترشيد لسانيات الكلام.
- إن ما بين لسانيات الكلام ولسانيات اللسان علاقات متبادلة وتفاعلية بحيث تتوقف الواحدة منهما على الأخرى، إلا أن الخطوة الأولى هي فهم النظام من الداخل، ثم البحث عن الخارج ليضيف معلومات أخرى ولتستكمل الظاهرة بجوانبها النسقية وغير النسقية.
- لقد أفضت الثنائيات بالقارئ والباحث إلى أن يعد اللسانيات عبارة عن شقين: شق أساسي: وهو اللسان وباقي الأطراف الداعمة، وهو شق يتميز وضعه العلمي والمعرفي بالضعف والوهن، وشق ثانوي: وهو الكلام وباقي الأطراف الداعمة له، وهو شق تتميز دراسته بكونها قوية وغالبة.
- غير أن سوسير لم يؤسس لللسانيات اللسان فقط، بل أسس اللسانيات في بعدها اللساني والكلامي. ومؤدى هذا الكلام أن اللسانيتين تتدافعان بما يحقق تعايشهما وتساندهما إلى درجة يمكن معها الادعاء بأننا بإزاء سوسير واحد مركب لكنه منفتح على مختلف الإشكاليات اللغوية؛ أي أن تصور سوسير لأطراف الثنائيات تصور اندماجي وإن ذهب البعض، على قاعدة ذلك، إلى التمييز بين لسانيات نظرية ولسانيات عملية (ص ٤٩) داخل وجهة نظر لسانية مركبة.

مبررات الأسبقية والأهمية المقترحة للشق اللساني

لقد وقف سوسير على أن الظاهرة اللغوية متنافرة، وأنها موضوع مركب وحقل أنشطة واسعة ورحبة، وحركة سكونية ودينامية وقواعد واستعمال مطوع للغة، لتتكشف له عن أنها متعددة الأشكال ومتنوعة الأنساق لا تنقاد للعالم ولا يحيط بها ما لم يحدد زاوية النظر التي تضبط له مسبقا ما جوانب الظاهرة التي يعالجها. ولأن الظاهرة

مركبة وتستدعي زوايا نظر متعددة- وزاوية النظر تخلق الموضوع، بحسب سوسير، فقد اتضح تعذر تصور علم واحد للإحاطة بالظاهرة اللغوية في مختلف أبعادها، كما تعذر تصور علوم حليفة "للعلم اللغوية". وحين أعد سوسير صياغة جديدة لم يكن يبلور لسانيات اللسان فحسب، وإنما كان يعد مشروع لسانيات متعددة. ولم يتغي، من بين ما تغيها، إبعاد الكلام عن اللسان، وإقصاءه من اللسانيات (Laurent Perrin). وكان راسيني (Rastier, 2015) قد نبه على أن هدف سوسير لم يكن يقضي بفك ارتباط اللسان بالكلام أو الكلام باللسان، وإنما كان يقضي بالتحديد المتبادل لبعضهما البعض بغاية إرساء تمفصلهما^١.

هكذا، أعد سوسير مشروعاً لسانياً، وانتهى إلى أن اللسانيات علم مزدوج بسبب انقسامها إلى لسانيات اللسان ولسانيات الكلام^٢، وأن اللغة "موضوع مزدوج" مكون من قسيمين لا قيمة لأحدهما بدون الآخر (Benveniste 1963, 16 [= 1966: 40]). بل إن الظاهرة اللغوية تندرج ضمن "علوم اللغة" أو اللسانيات "العامّة" التي تنقسم إلى لسانيات اللسان، ولسانيات الكلام، ولسانيات سانكرونية ولسانيات دياكرونية، ولسانيات داخلية ولسانيات خارجية. لقد أكرهه تشريح واقع اللغة وتركيبها على أن يفتن إلى أن اللسانيات شاسعة الأطراف؛ إذ تتضمن فرعين: أحدهما أقرب إلى اللسان، فيما الثاني أقرب إلى الكلام. لكنهما متلازمان لا ينفكان عن بعضهما البعض (Troubetzkoy 1964, 1; ÉLG, 273). لقد فتح الإطار النظري المؤسس على قاعدة الاعتراف بوجود الثنائيات داخل اللغة الباب أمام لسانيات الكلام.

إن قول سوسير بلسانيات اللسان لم يمنعه من أن يخص الكلام بلسانيات، وهو الأمر الذي يؤكد مشروعية وجود لسانيات الكلام التي تعود إلى احتساب الكلام من دائرة النشاط اللساني فيعده موضوعاً من "موضوعاتها". كما تعود هذه المشروعية إلى التداخل العميق بين اللسان والكلام وتوقف أحدهما على الآخر^٣. إن اللسان والكلام ليسا موضوعين متنافيين ولا ينبغي بناء عازل مزعوم بينهما، فهما معا بمثابة وجه الورقة وظهرها، بل هما موضوعان متداخلان ويشترط أحدهما الآخر، وتفاعلهما هو الذي يشكلهما باعتبارهما مختلفين وغير منفكين (Petroff, 1995). يقول سوسير، في هذا الصدد: "لم يوضع اللسان إلا ليستعمل في الخطاب، لكن ما الذي يميز الخطاب عن اللسان، أو ما الذي يسمح، في لحظة من اللحظات، بالقول بأن اللسان قد بدأ يشتغل كخطاب" (ÉLG). وبالإضافة إلى ذلك، فإن حرمة اللسانيات واستقلاليتها لن يؤسسها الكلام بل اللسان لأن اشتراط النظام قد جاء في مقابل الفوضى؛ أي أن اشتراط النظام يأتي لحسن اعتبار الاستعمال، وكيلا يستفرد علم حليف باللغة في حالة عدم تمكينها من أدوات منهجية وتصورية لا يتيحها سوى اللسان. وقد ذهب بعض اللسانيين إلى القول بأن كل تجليات التعبير اللغوي تشكل الكلام، وأنها كلها تشكل اللسان وذلك بسبب أنهما معا يحتويان على النسق المبدع الذي حولهما إلى الإمكان باعتبارهما من تجليات التعبير^٤.

ومن جهة أخرى، فإن الأمر يتعلق بتقسيم للعمل متكافئ بحيث لا توجد هرمية بين اللسان والكلام، وإن أعطيت الأولوية للسان التي يمكن تفسيرها وتسويغها. فهي تشير، من جهة، إلى صعوبة مقارنة الكلام دون مقارنة اللسان، وإلى ضرورة معرفة النظام قبل الاستعمال ذلك أن الاستعمال استدعاء لتدخل عوامل مختلفة، وكذا معرفة

^١ انظر أيضا (1/9). Laurent Perrin, 2017.p.

^٢ انظر *Ecrits de Linguistique Générale*

^٣ وانظر أيضا (1, 1964). Troubetzkoy. انظر (Bari) Petroff) وانظر لمزيد من التوسع (Wunderli (2016) و (Bari)

^٤ ordre

^٥ desordre

^٦ انظر (La Fauci, Nunzio, 2005) وانظر أيضا (Irina Vilkou-Pustovaia: 2002)

الاستعمال في النظام. إن الكلام لا يستقيم دون لسان وقواعد، ولا يستقيم التحقيق دون معرفة المحقق، والعملية التواصلية تقتضي لسانا وتحيينا للسان: اللسان يتحين ويتحقق بالكلام. لعلنا، بهذه الإشارات، ننبه على أن سوسير يدخل الكلام في اللسان؛ أي في النظام. ولعل ذلك يدل على أن الهوية العلمية للسانيات لا تتأق إلا باستقلاليتها عن الدراسات الفيلولوجية والطبيعية. ويمكن أن نضيف إلى مقتضيات أولوية اللسان النظرية والمنهجية مقتضى آخر تكثفه أبعاد بيولوجية وجينية ونفسية وتحليل-نفسية.

لهذه الأسباب، نُظِر إلى اللسانيات باعتبارها علم (علوم) المركب والمعقد، عليها أن تحرص على استقلاليتها الفكرية على نحوين متضافرين: استقلال متعلق وتعلق مستقل، وأن تنظم تدخلها باستحضار مجموعة من الهموم: هم بناء المفاهيم والتصورات (ابستمولوجيا نقدية)، وأن تعرف كيف توزع الأدوار والمساهمات على العلوم الحليفة. وبالنظر إلى أن اللسان والكلام لا يتقاصيان، فمن البدهي ألا تعارض اللسانيتان وألا تتنافيا، وإما تتكاملان وتتفصلان على نحو معقد وإشكالي (Laurent Perrin, 2017). ومن هذا المنظور، فإن المشروع السوسيري يخص لسانيات من طابقيين أو ذات وجهين، لسانيات تنظر بالطبع فيما يتحدر من السنن (الشفرة) اللغوي باعتباره نسقا، لكن دون أن ننسى ارتباطه بكل ما هو إجرائي أو قولي يحصل بفعل اللسان، وإن كان يخص ممارسة الكلام وتجربته (Laurent Perrin, 2017).

بالاستناد إلى ما سبق، يتبدى أن سوسير ليس الأب الشرعي للبنىوية فحسب مثلما حوله البعض إلى بنيوي رغم أنفه، وإنما هو أب شرعي للتيار البنيوي والتيار غير البنيوي على حد سواء، فيكون بذلك مؤسسا للسانيات المتعددة، ومتعدد الأصوات لا أحادي الصوت. ومثلما أفضت لسانيات سوسير إلى اللسانيات البنيوية أفضت كذلك إلى لسانيات نصية ودراسة تداولية للخطاب وتداولية مندمجة^٢.

خاتمة:

حاولنا، في هذا البحث، توضيح فرضيتنا القاضية بأن سوسير ليس بنيويا وبأن عمله يندرج في سياق تأسيس لسانيات عامة تحيط بالظاهرة اللغوية بما يلزم من احتياطات منهجية وتصورية، وذلك بالاستناد إلى مجموعة من العوامل المرتبطة ببرنامج البحث والأسس الفكرية التي يمتح منها، وبحجج مستمدة من بنية عمله في تمامه، وبفهم نظام الثنائيات وعمله وتوظيفه في السجال السوسيري، وطبيعة اللغة المعقدة والمتأرجحة بين النظام والفوضى، وطبيعة المناخ الفكري ومميزاته، وخصوصيات نشر أعماله، وتناسل التأويلات والقراءات المتدافعة العائدة إلى خلفيات فكرية وإيديولوجية.

وعلى إثر مسار تحليلي شمولي ونقدي، استطعنا أن نوكد رأينا القاضي بأن سوسير كان وراء تأسيس كل المدارس اللسانية، وأن النزوع إلى القول بأنه أب البنيوية بسبب الأولوية التي يعطيها للسان على حساب الكلام مردها إلى الرغبة في تأهيل البحث العلمي باعتماد منهجيات ملائمة. إن التقسيم الإبيستمولوجي بين اللسان والكلام الذي أحدثه سوسير هو عمل غير تفاضلي، وإنما هو عمل منهجي يؤسس لممارسة علمية تعالج وقائع اللسان والكلام معا، ويستشرف استواء النظام اللساني واستقراره وتصليبه، لأنه الشق الذي لم يحظ من قبل بالتركيز المطلوب والتحليل الشمولي.

¹ actualization

² ينظر راستبي ٢٠١٥، وخصوصا الفصل المعنون: سوسير والنصوص.

المصادر و المراجع:

حنون، مبارك (١٩٨٧). مدخل للسانيات سوسير. دار توبقال. الدار البيضاء. المغرب.

References

- Arrivé, M. (2008). *Du côté de chez Saussure*. Editions Lambert-Lucas. Limoges.
- Arrivé, M. (2010). Saussure: un langage sans voix?. *Rivista Italiana di Filosofia del Linguaggio*, (3), 27-38.
- Arrivé, M. (2011). Un moment important dans l'histoire des sciences humaines: l'oeuvre de Ferdinand de Saussure.
- Arrivé, M. (2012). " Conscience de la langue" et inconscient chez Ferdinand de Saussure. *La célibataire*, (24), 107-124.
- Arrivé, M., (1986). Intertexte et intertextualité chez Ferdinand de Saussure?, in, Theis, R. et Th. Sieppe, eds, *Le plaisir de l'intertexte*, Peter Lang, pp. 11-36.
- Arrivé, M., (2007). *À la recherche de Ferdinand de Saussure*, Paris, PUF, Coll. Formes Sémiotiques.
- Badir, S. (2007). Pour une sémiotique indisciplinée.
- Bari, N. (2015). Problèmes de linguistique: pour une herméneutique saussurienne. *Sciences, Langage et Communication*. Volume 1, No. 1.
- Béguelin, M. J. (2011). Linguistique de la langue et linguistique de la parole. *G. Corminboeuf & M.-J. Béguelin, eds. Du système linguistique aux actions langagières. Mélanges en l'honneur d'Alain Berrendonner. Bruxelles: De Boeck-Duculot*, 641-661.
- Béguelin, M. J. (2012). La place de la grammaire comparée. *Langages*, (1), 75-90.
- Benveniste, E. (1963). Saussure après un demi-siècle. *Cahiers Ferdinand de Saussure*, (20), 7-21.
- Blanchet, P., Calvet, L. J., & de Robillard, D. (2007). *Un siècle après le Cours de Saussure: la linguistique en question*. L'Harmattan.
- Bogdanka, P. L. (2017). Ferdinand de Saussure: le Cours de linguistique générale, source inépuisable d'idées et de concepts pour la recherche du langage. *Francontraste 3: Structuration, langage et au-delà. Tome 2: Sciences du langage*, 291-304.
- Bouleau, N. (2008). Du pluralisme dans la science.
- Bouquet, S. (1998). Les deux paradigmes éditoriaux de la linguistique générale de Ferdinand de Saussure. *Cahiers Ferdinand de Saussure*, (51), 187-202.
- Bouquet, S. (2008). Ontologie et épistémologie de la linguistique dans les textes originaux de Ferdinand de Saussure. *Texto! Juillet*, Vol. XVIII, No 3.
- Bouquet, S. (2012). Principes d'une linguistique de l'interprétation: une épistémologie néosaussurienne. *Langages*, (1), 21-33.
- Bronckart, J. P. (2010). *Le projet de Ferdinand de Saussure*. E. Bulea, & C. Bota (Eds.). Geneva: Droz.
- Buysens, E., (1942). Les six linguistiques de F. de Saussure, in *Les Langues Vivantes*, No. 1, pp. 15-23 et No. 2, pp. 46-55.
- Calvet, L. J. (2007). Pour une linguistique du désordre et de la complexité. *Carnets d'atelier de sociolinguistique*, 1, 1-67.
- Caputo, C. (2017). Saussure et la science du langage. *Semiotica*, 2017(217), 13-28.
- Chidichimo, A. (2014). Variantes Saussuriennes: écriture, recherche, style dans les manuscrits de Ferdinand de Saussure. *Recherches sémiotiques/Semiotic Inquiry*, 34(1-2-3), 113-136.
- Chidichimo, A. (2016). *Saussure et la temporalité*. In *History of Linguistics 2014: Selected papers from the 13th International Conference on the History of the Language Sciences (IHoLS XIII)*, Vila Real, Portugal, 25-29 August 2014 (Vol. 126, p. 191). John Benjamins Publishing Company.
- Chiss, J. L., & Puech, C. (1980). Quelle histoire de la linguistique? La «coupure» saussurienne. *Histoire Épistémologie Langage*, 2(2), 75-85.
- Chiss, J. L., & Puech, C. (1995). La linguistique structurale, du discours de fondation à l'émergence disciplinaire. *Langages*, (120), 106-126.
- Chiss, J.L. (2018). *La culture du langage et les ideologies linguistiques*. Lambert-Lucas. Limoges.

- Choi, Y. H. (1999). Le retour à Saussure. *Cahiers Ferdinand de Saussure*, (52), 89-98.
- Coseriu, E. (2004). Mon Saussure. R. Van Deyck, R. Sornicola et J. Kabatek (éds), La variabilité en langue. *Langue parlée et langue écrite dans le présent et dans le passé (Studies in language 8)*, pp. 17-24.
- Coursil, J. (2003). Dualités intégrés: le maître argument saussurien. *J.-P. Bronckart*.
- De Saussure, F. (1969). *Cours de linguistique generale: 3e ed.* Payot.
- Depecker, L. (2005). Un autre Saussure. *L'information grammaticale*, 105(1), 7-14.
- Fehr, J. (1992). «LA VIE SÉMIOLOGIQUE DE LA LANGUE» ESQUISSE D'UNE LECTURE DES NOTES MANUSCRITES DE SAUSSURE. *Langages*, (107), 73-83.
- Fehr, J. (1996). Saussure: cours, publications, manuscrits, lettres et documents. Les contours de l'œuvre posthume et ses rapports avec l'œuvre publiée. *Histoire épistémologie langage*, 18(2), 179-199.
- Fehr, J. (1999). Interceptions et interférences: la notion de "code" entre cryptologie, télécommunications et les sciences du langage. In *Selected papers from the Eighth International Conference on the History of the Language Sciences*. pp. 14-19.
- Fehr, J. (2000). Saussure entre linguistique et sémiologie, trad. *Pierre Caussat, Paris, PUF, coll.*
- Fehr, J. (2001). Ferdinand de Saussure et l'interdisciplinarité des sciences du langage: introduction au Colloque. *Cahiers Ferdinand de Saussure: Revue suisse de linguistique générale*, (54), 147-153.
- Frei, H. (1950). Saussure contre Saussure?. *Cahiers Ferdinand de Saussure*, (9), pp. 7-28.
- Gambarara, D. (2005). Un texte original Présentation des textes de F. de Saussure. *Cahiers Ferdinand de Saussure*, (58), 29-41.
- Garelli, J. (2003). Perplexité de Saussure. *Archives de philosophie*, 66(1), 89-117.
- Giugnatico, I. and Lemay, V. (2017). Et si on entrait dans la 'danse' de l'interdisciplinarité ? *TrajEthos*, 6(1), 5-10.
- Hanoun, Mubarak (1987). *madkhal lilsāmiāt Saussure*. Dar Tubqal. al-Dar al-Bayda. Morocco.
- Kyheng, R. (2005). Langue et parole: dichotomie ou dualité. Vol. X, No.4.
- Kyheng, R. (2008). Comment a été conceptualisé le terme de parole. *Édition génétique du feuillet*, 176.
- La Fauci, Nunzio. (2005). Facettes de linguistique rationnelle.
- Malmberg, B. (1991). *Histoire de la linguistique: de Sumer à Saussure*. Paris: Presses universitaires de France.
- Maniglier, P. (2005). Les choses du langage: de Saussure au structuralisme. *Figures de la psychanalyse*, (2), 27-44.
- Mapendano, D. (2016). La dualité comme notion 'fugs' en sciences mathématiques. *International Journal of Innovation and Scientific Research*.
- Matsuzawa, K. (2012). Puissance de l'écriture fragmentaire et «cercle vicieux». Les manuscrits de De l'essence double du langage de Ferdinand de Saussure. *Genesis. Manuscrits-Recherche-Invention*, (35), 41-58.
- Métral, J. P. (1967). Remarques sur les grandes dichotomies saussuriennes. *Bulletin CILA (Commission interuniversitaire suisse de linguistique appliquée) («Bulletin VALS-ASLA» depuis 1994)*, 3, 3-9.
- Mounin, G. (1968). *Ferdinand de Saussure ou le structuraliste sans le savoir*. Edition Seghers.
- Normand, C. (1978). Langue/parole: constitution et enjeu d'une opposition. *Langages*, (49), 66-90.
- Normand, C. (1980). Comment faire l'histoire de la linguistique. *Linx*, 1(2), 271-288.
- Normand, C. (1995). La coupure saussurienne. *Linx. Revue des linguistes de l'université Paris X Nanterre*, (7), 219-231.
- Normand, C. (2000). *Saussure* (Vol. 24). Belles lettres.
- Parret, H. (2011a). Le fondement impensable de la théorie linguistique saussurienne. *AS-Actes Sémiotiques*.
- Parret, H. (2011b). Les grandeurs négatives: de Kant à Saussure. *Nouveaux actes sémiotiques*.
- Perrin, L. (2017). «Petit plaidoyer en faveur d'une linguistique de la parole inspirée de Saussure (Une analyse linguistique et neurophysiologique de la phrase comme forme énonciative)»

- Communication donnée dans l'atelier de Jacques Moeschler, La pragmatique et le paradigme saussurien : différence, convergence, complémentarité ou incompatibilité ?, au colloque Le Cours de Linguistique Générale, 1916-2016. L'émergence, Genève, 9-13 janvier.
- Pétroff, A. J. (1995). L'ordre et le désordre: l'interaction langue<=> parole. *Linx. Revue des linguistes de l'université Paris X Nanterre*, (7), 369-385.
- Pétroff, A. J. (1999). Lalangue, L'ordre et le désordre: Les analyses de Ferdinand de Saussure. *Cahiers Ferdinand de Saussure*, (52), 253-282.
- Pétroff, A. J. (2004). *Saussure, la langue, l'ordre et le désordre*. Editions L'Harmattan.
- Puech, C. (2000). 7. Saussure: réception et héritage. L'héritage linguistique saussurien: Paris contre Genève. *Modèles linguistiques*, 21(41), 79-93.
- Puech, C. (2008). Qu'est-ce que faire l'histoire du «récent»? In *Congrès Mondial de Linguistique Française* (p. 094). EDP Sciences.
- Puech, C. (2013). L'esprit de Saussure: réception et héritage (l'héritage linguistique saussurien: Paris contre Genève). *Dossiers d'HEL*, 3, 1-9.
- Rastier, F. (1991). La croisée des chemins. Situation de la linguistique. *Dilbilim*, (10), 75-90.
- Rastier, F. (2004). Sciences de la culture et post-humanité. *Texte [en ligne]*, disponible sur: http://www.revuetexto.net/Inedits/Rastier/Rastier_Post-humanite.html (consultée le 11/01/2007).
- Rastier, F. (2006). Saussure au futur. Ecrits retrouvés et nouvelles réceptions. *La linguistique*, 42(1), 3-18.
- Rastier, F. (2009). Saussure et les textes. *linea*, XIV-n, 3.
- Rastier, F. (2010). Saussure et la science des textes. J.-P. Bronckart, E. Bulea & C. Bota (éds), *Le projet de Ferdinand de Saussure*, Genève/Paris: Droz, 315-333.
- Rastier, F. (2011). Langage et pensée: dualisme cognitif ou dualité sémiotique?. *Intellectica*, 56(2), 29-79.
- Rastier, F. (2012). Lire les textes de Saussure. *Langages*, (1), 7-20.
- Rastier, F. (2013). De l'essence double du langage, un projet révélateur. *Arena Romanistica*, 12, 6-28.
- Rastier, F. (2015). *Saussure au futur*. Les Belles Lettres.
- Rastier, F. (2016). *De l'essence double du langage et le renouveau du saussurisme*. Lambert-Lucas. Limoges.
- Redard, G. (1978). Deux Saussure?. *Cahiers Ferdinand de Saussure*, (32), 27-41.
- Ridou, O., & Viéville, T. (2005). À propos de dualités en sciences et technologies de l'information et de la communication. *Interstices*.
- Saussure, F. M., Bouquet, S., & Weil, A. (2002). *Écrits de linguistique générale*. Gallimard.
- Scheer, T., & Ségéral, P. (2014). L'actualité des néogrammairiens. In *Journée d'étude sur l'Actualité des Néogrammairiens de la Société de Linguistique de Paris*.
- Sechehaye, A. (1940). Les trois linguistiques saussuriennes. *Vox romanica*, 5, 1.
- Sériot, P. (1994). L'origine contradictoire de la notion de système: la genèse naturaliste du structuralisme pragois. *Cahiers de l'ILSL*, 5, 19-56.
- Sofia, E. (2012). Quelques problèmes philologiques posés par l'œuvre de Ferdinand de Saussure. *Langages*, (1), 35-50.
- Sofia, E. (2014). Qui est l'auteur du Cours de linguistique générale?. *Recherches sémiotiques/Semiotic Inquiry*, 34(1-2-3), 39-57.
- Sofia, E. (2017). Système et systématisme chez Ferdinand de Saussure. *Linx. Revue des linguistes de l'université Paris X Nanterre*, (74), 129-148.
- Stancati, C. (2004). Saussure à l'ombre des philosophes. Quelle philosophie pour la linguistique générale?. *Cahiers Ferdinand de Saussure*, (57), 185-207.
- Stancati, C. (2009). Histoire et épistémologie des sciences du langage. *Cahiers de l'ILSL*, (26), 61-72.
- Stancati, C. (2017). Saussure: épistémologie interdisciplinaire et ontologie des relations sociales. *TrajEthos*, 6(1), 43-57.

- Sungdo, K. (1990). Le Mythologue Saussure est-il encore Saussure? Essai d'interprétation sur la mythologie saussurienne. *Linx*, 22(1), 129-144.
- Tatsukawa, K. (1995). Louis Hjelmslev le véritable continuateur de Saussure. *Linx. Revue des linguistes de l'université Paris X Nanterre*, (7), 479-487.
- Tatsukawa, K. (1997). Sous le signe de Saussure: La correspondance L. Hjelmslev-E. Benveniste (1941-1949). *Linx. Revue des linguistes de l'université Paris X Nanterre*, (9), 129-141.
- Toutain, A. G. (2009). Valeur et fonctionnement: nouveauté, enjeux et fécondité de la définition saussurienne de la langue, ou de l'actualité scientifique de Saussure. *Letras et letras*, 25(1), 177-198.
- Toutain, A. G. (2014). *La rupture saussurienne: L'espace du langage*.
- Toutain, A-G. (2016). Communication donnée dans la session de Christian Puech, L'héritage de Saussure: Saussure, saussurismes, structuralismes, au colloque Le Cours de Linguistique Générale, 1916-2016. Le Devenir, Paris, 15-17 juin 2016. <https://boris.unibe.ch/111167/>
- Trabant, J. (2005). Faut-il défendre Saussure contre ses amateurs? Notes item sur l'étymologie saussurienne. *Langages*, (3), 111-124.
- Trabant, J. (2013). Saussure contre le Cours. *Arena Romanistica*, 12, 194-205.
- Troubetzkoy, N. S. (1949). Principes de phonologie, traduits par J. Cantineau, Librairie C. Klincksieck, Paris.
- Turpin, B. (1995). Discours, langue et parole dans les cours et les notes de linguistique générale de F. de Saussure. *Cahiers Ferdinand de Saussure*, 49, 251-266.
- Verleyen, S. (2008). Les avatars d'une dichotomie saussurienne: synchronie et diachronie dans les théories modernes du changement linguistique. *Travaux de linguistique*, (2), 133-153.
- Vilkou-Poustovaïa, I. (2003). À propos de Ferdinand de Saussure. *La linguistique*, 39(1), 151-156.
- Wüest, J. (1990). La linguistique de la parole. *Sprachtheorie und Theorie der Sprachwissenschaft, Recueil des hommages à Rudolf Engler*, 325-337.
- Wunderli, P. (1982). Problèmes et résultats de la recherche saussurienne. *Cahiers Ferdinand de Saussure*, (36), 119-137.
- Wunderli, P. (2016). Ferdinand de Saussure: le signe. *Louis Hébert (dir.), Signo [en ligne]*.

HOW TO CITE THIS ARTICLE

Hanoun, Mbarek (2019). They Have Claimed that Saussure is a Structuralist! *Language Art*, 4(3): 47-68, Shiraz, Iran. [in Arabic]

DOI: 10.22046/LA.2019.15

URL: <https://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/145>





ادعا می‌کنند سوسور ساختارگراست!

دکتر مبارک حنون^۱

استاد زبان‌شناسی، دانشکده هنر و علوم عربی،
گروه زبان، دانشگاه قطر، دوحه، قطر.

(تاریخ دریافت: ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۸؛ تاریخ پذیرش: ۲۲ تیر ۱۳۹۸؛ تاریخ انتشار: ۸ شهریور ۱۳۹۸)

این پژوهش ادعا دارد که سوسور ساختارگرا نیست و کار او در گستره‌ی زبان‌شناسی عمومی قرار می‌گیرد و با پدیده‌ی زبانی در ابعاد مفهومی و روش‌مند برخورد می‌کند. این مطالعه بر مجموعه‌ی عوامل مربوط به برنامه‌ی پژوهشی او و بنیان‌های ذهنی القاکننده‌ی آن شکل می‌گیرد. هم‌چنین، این پژوهش به مباحث برگرفته از ساختار کلی کار او، درک نظام دوگانه، عملکرد و کاربرد گفتمان سوسور، به همراه زبان پیچیده‌ی متغیر این نظام میان نظم و بی‌نظمی، می‌پردازد. این مطالعه ماهیت فضای ذهنی و ویژگی‌های آن و نیز تفسیرها و خوانش‌های مقابل مبتنی بر پس‌زمینه‌های ایدئولوژیکی و ذهنی را مدنظر قرار می‌دهد. این مطالعه رویکرد تحلیل انتقادی جامعی دارد و خواننده را به سوی تأکید بر این موضع رهنمون است که سوسور از بنیان‌گذاری مکاتب زبان‌شناسی بسیار فاصله دارد و اطلاق نام پدر ساختارگرایی به وی (به‌خاطر اولویت‌ست که او به‌جای گفتار به زبان داد)، این نام به دلیل علاقه‌ی او برای ارتقای پژوهش علمی از طریق اتخاذ روش‌های مناسب صورت گرفته است. دوگانگی معرفت‌شناختی زبان و گفتار که نخستین بار سوسور آن را مطرح کرد، کار متمایزی نیست. کار او بیش‌تر نظام‌مند است زیرا شیوه‌ی علمی را بنانهاده که از طریق آن واقعیت‌های زبان و گفتار را مدنظر قرار می‌دهد و لایه‌بندی، استحکام و یکپارچگی نظام زبانی را نشان می‌دهد. این امر به این دلیل جنبه‌ی مهمی پیدا کرده است که تا آن زمان به میزان کافی به آن توجه نشده بود و مورد تحلیل جامع قرار نگرفته بود.

واژه‌های کلیدی: گفتار، ساختارگرا، چندزبانی، ارزش، بحث، گفتمان، رابطه‌ها.

¹ Email: mbarek.hanoun@qu.edu.qa



ORIGINAL RESEARCH PAPER

They Have Claimed that Saussure is a Structuralist!

Dr. Mbarek Hanoun¹

Professor of Linguistics, College of Arts and Sciences-Arabic,
Language Department, Qatar University, Doha, Qatar.



(Received: 19 May 2019; Accepted: 13 July 2019; Published: 30 August 2019)

This research assumes that de Saussure is not structuralist and that his work falls within the scope of establishing General Linguistics addressing the linguistic phenomenon with the required methodical and conceptual dimensions. The study is based on a set of factors related to his research program and the intellectual foundations inspiring it. The study also draws on the arguments derived from the structure of his entire work, the understanding of the binary system, its operation and use in the Saussurean discourse, along with the complex language of the system that varies between order and disorder. The study also takes account of the nature of the intellectual climate and its characteristics, as well as the competing interpretations and readings due to intellectual and ideological backgrounds. The study is guided by a comprehensive and Critical Analysis approach, conducive to confirming the position that de Saussure was behind establishing all the schools of Linguistics, and that the tendency to call him the father of structuralism (because of the priority granted to *langue* at the expense of *parole*) is due to his desire to upgrade scientific research through adopting appropriate methodologies. The epistemological dichotomy of *langue* and *parole* put forth by de Saussure is a non-differential move. It is rather systematic work that establishes a scientific practice which addresses the facts of both *langue* and *parole* and envisages the leveling, stability, and consolidation of the linguistic system. This is because it is the aspect that has not received the required focus and comprehensive analysis.

Keywords: Speech, Structuralist, Multiple Linguistics, Value, Deliberation, Discourse, Interfaces.



التعريف في معاجم المصطلحات اللسانية العربية

الدكتور عمرو محمد مذكور^١

أستاذ مشارك، كلية الآداب والعلوم، قسم اللغة العربية
جامعة قطر، قطر.

(Received: 19 May 2019; Accepted: 20 July 2019; Published: 30 August 2019)

ملخص

يدرس البحث التعريف المصطلحي في معاجم المصطلحات اللسانية العربية؛ خصائصه وأهميته وشروطه، وما المأخذ التي تقع فيها بعض المعاجم أحياناً عندما تتصدى لربط المصطلح بمفهومه من خلال تعريف التصور. وقد عمد البحث إلى دراسة مجموعة من المعاجم اللسانية العربية أو المترجمة إلى العربية درساً تطبيقياً. ويبدأ البحث بتعريف مصطلحي (المصطلح والتصور)، ثم يتصدى لتعريف مصطلح (التعريف)، ويحدد أقسامه بين التعريف المنطقي بأنواعه المختلفة، واللغوي بطرائقه المتعددة. ثم يقف على أهميته؛ إذ يعمل التعريف على إبراز المصطلح المعرف في مجال علمي محدد، ومن خلال شجرة مصطلحات للعمل موضوع البحث. ويُعرّف البحث بالمعاجم اللسانية العربية التي اشتملت على تعريف لمصطلحاتها (وهي مادة البحث). ثم يناقش شروط التعريف التي يجب على المعجمي أن يلتزم بها؛ ليتصف تعريفه بالعلمية والدقة والوضوح؛ وهي شروط بعضها منطقي والآخر لغوي ومصطلحي، ومدى التزام المصطلحي بهذه الشروط يحقق الغرض من المعجم لمستخدمه. ويصل البحث إلى دراسة العيوب التي وقعت فيها بعض المعاجم موضوع البحث، ويحلل أمثلة مختلفة لهذه لكل عيب من هذه العيوب، ويعمل على أن يضع حلولاً لتفادي هذه العيوب؛ بما يخدم المعجم المصطلحي اللساني، ومستخدمه من عامة المثقفين والمتخصصين.

الكلمات الأساسية: اللسانيات، المعاجم، المصطلح، التعريف.

¹E-mail: amrml@qu.edu.qa

مقدمة:

يأتي هذا البحث تحت عنوان (التعريف في معاجم المصطلحات اللسانية العربية)، وترجع أهميته إلى دراسة التعريف في معاجم المصطلحات اللسانية العربية، وهو العلم الآخذ في التطور والنمو والتغير السريع عبر المدارس اللسانية المختلفة زمنيًا ومكانيًا ومنهجيًا، ويعمل البحث على الإجابة عن الأسئلة الآتية: وهي ما التعريف المصطلحي؟ وما خصائصه؟ وما أهميته؟ وما شروطه؟ وكيف تعاملت المعاجم التي عرّفت مصطلحاتها مع التعريف؟ وما العيوب التي قد وقعت فيها أحيانًا عندما تتصدى لربط المصطلح بتصوره من خلال تعريف هذا التصور؟

وقد عمد البحث إلى دراسة مجموعة من المعاجم اللسانية العربية أو المترجمة إلى العربية دراسيًا تطبيقيًا، حُدِّدَ بموقف هذه المعاجم من التعريف، وكان معيار اختيار الأمثلة المدروسة تطبيقيًا هو مدى تطبيقها للشروط المصطلحية للتعريف، والتي ستذكر تفصيلًا في البحث. وقد اعتمد البحث منهجًا وصفيًا في درسه لهذه المعاجم، معتمدًا نتائج علم المصطلحية.

وإذا كان البحث يعمل على دراسة التعريف، والتعريف هو محاولة لإيضاح التصور الذي يرمز إليه المصطلح؛ فإن البحث هنا يقدم إيضاحًا موجزًا لمصطلحي (المصطلح، والتصور):

المصطلح: تُعرَّف منظمة الأيزو المصطلح بأنه "كل وحدة لغوية دالة مؤلفة من كلمة (مصطلح بسيط)، أو من كلمات متعددة (مصطلح مركب)، وتُسَمَّى مفهومًا محددًا بشكل وحيد الوجهة داخل ميدان ما، وغالبًا ما يدعى في أبحاث علم المصطلح بالوحدة المصطلحية" (القاسمي ١٩٨٧، ٢١٥؛ مذكور ٢٠١٥، ٥٨)

التصور: هو موضوع علم المصطلح، والمركز الذي تدور حوله مباحثه، ولهذا سماه بعضهم Conceptology، وقد عرفت الأيزو التصور بأنه "أي وحدة فكرية يعبر عنها بمصطلح، أو برمز حرفي أو بأي رمز آخر" (عبد العزيز ١٩٩٨، ٢٠٠؛ بيشت ٢٠٠٠، ٦٠)، فالتصور فكرة مجردة بمعنى أن وجوده ذهني، وهذه الفكرة المجردة مقابل الإدراك الحسي أو الصورة الحسية، وهو فكرة كلية، بمعنى أنها تنطبق على عدة أفراد (بدوي ١٩٨١، ٤٥؛ مذكور ٢٠١٥، ٢١).

وينتظم البحث في النقاط الآتية:

١- تعريف التعريف.

٢- أهميته.

٣- شروطه.

٤- عيوبه.

١- تعريف "التعريف"

هو الوصف اللفظي لتصور ما يسمح بالتفريق بينه وبين تصورات أخرى داخل منظومة تصورات (ولفجانج ١٩٨٣، ١٢٢)، وتقدم الأيزو تعريفها بقولها: "الوصف اللفظي للتصور" وهو تعريف عام جداً (بيشت ٢٠٠٤، ٧٩)، وتضيف اللجنة الكندية إلى التعريف تحديداً، فتعرفه بأنه "بلاغ يصف مجموع السمات الدلالية التي تنتمي إلى المفهوم الذي يدل عليه مصطلح ما، ويخبر عن طبيعة هذا المفهوم نفسه، وهذا البلاغ الذي ينبغي ألا يظهر فيه المصطلح المحدد، يجب أن يكون شكله دقيقاً" (القاسمي ١٩٨٧، ٢٤٩). والتعريف ليس مجرد تلخيص للمضمون

¹ Term

² Concept

³ Definition

٧١ The Definition of the Linguistic Dictionary Terms

الدلالي للمصطلح في جملة أو عدة جمل، بل هو بناء يخضع للترتيب التدريجي للسمات الدلالية التي تمكن من تحديد المصطلح في إطار مجموعة من العلاقات.

ويختلف الباحثون في تحديد أنواع التعريف، فهناك من يعدها عشرة، ومن يعدها سبعة، وغير ذلك، ولكن يمكن التفريق بصورة واضحة بين التعريف المنطقي والتعريف اللغوي الاسمي (مهران ١٩٨٩، ٩٦).

١-١-١-١-١ التعريف المنطقي (الشيئي/ الواقعي).

ويعمل على توضيح جوهر الشيء، ولا يتعلق بالألفاظ بل بما تدل عليه الألفاظ، ويعتمد على إدراج النوع تحت جنسه (القريب أو البعيد)، ثم يميزه بصفة جوهرية أو خاصة من خواصه، وبناء على ذلك يكون للتعريف الشيئي نوعان هما:

١-١-١-١-١ النوع الأول: التعريف بالحد.

ويكون بذكر صفة جوهرية للشيء المعرف تميزه بشكل قاطع عن غيره من الأشياء، وله درجتان:

١-١-١-١-١-١ الدرجة الأولى: التعريف بالحد التام، ويتكون من الجنس القريب + الفصل (مهران ١٩٨٩، ٩٩)،

ومثال ذلك الإنسان (حيوان ناطق).

١-١-١-١-٢ الدرجة الثانية: التعريف بالحد الناقص، ويتكون من الجنس البعيد + الفصل، مثل: الإنسان (كائن

حي ناطق).

١-١-١-٢ النوع الثاني: التعريف بالرسم (الوصف).

ويكون بذكر خاصية من خواص الشيء المعرف تميزه عن بقية الأشياء الأخرى، لكنه لا يوضح طبيعة الشيء أو خواصه الذاتية، بل هدفه تمييز الشيء عن غيره. وله درجتان:

١-١-٢-١-١ الدرجة الأولى: التعريف بالرسم التام، ويتكون من جنس قريب + خاصية، مثل: الإنسان (حيوان

ضاحك).

١-١-٢-١-٢ الدرجة الثانية: التعريف بالرسم الناقص، ويتكون من جنس بعيد + خاصية أو خاصة فقط، مثل:

الإنسان (كائن حي ضاحك) أو الإنسان (هو الضاحك) (بدوي ١٩٨١، ٧٥).

ويسمي بعض الباحثين التعريف المنطقي بالتعريف الموسوعي (القاسمي ١٩٨٧، ٢٤٩)، وهناك من يفرق بين التعريف الموسوعي الذي يقدم معلومات عن المعرف، وبين التعريف المصطلحي الذي يقدم مفهوماً محدداً في مجال محدد (الجيلالي ١٩٩٦، ١٨٩)؛ وفي هذا الإطار لابد من تحديد مجموعة من المصطلحات التي ترد في التعريف المنطقي، والتي يلجأ إليها المصطلحي كثيراً في إجراءاته عند تعريف مصطلح ما لإيضاح المفهوم الذي يشير إليه، ومدى تفرده وتماسكه داخل بنية المنظومة المصطلحية لعلم ما، وهذه أهم المصطلحات المنطقية:

أ- الجنس^١: حد يطلق على عدة أنواع تشترك في خصائص أساسية واحدة (فئة كبيرة تضم فئات أصغر).

ب- النوع^٢: حد يطلق على مجموعة من الأفراد تشترك في صفات واحدة. (الجنس والنوع لفظان مترابطان، فلا جنس بلا نوعين أو أكثر، ولا نوع بلا جنس يشملهما).

ج- الفصل^٣: الصفة أو الصفات الجوهرية التي تميز نوعاً عن بقية الأنواع التي تشترك في الجنس نفسه.

د- الخاصة^٤: صفة أو صفات يختص بها أفراد نوع بعينه، ولا يتصف بها أي نوع آخر، إلا أنها ليست جزءاً من ماهية النوع، وصفاته الجوهرية، بل صفة لازمة عن الصفات الجوهرية، مثل الكتابة بالنسبة للإنسان.

¹ genus

² species

³ differentia

هـ- العرض العام: صفة أو صفات ليست جوهرية في أفراد نوع، وليست خاصة، بل يمكن أن توجد في أنواع أخرى، مثل البياض للإنسان والثلج.

والتعريف المنطقي بتقسيماته السابقة يتناسب مع التعريف المصطلحي المفهومي، ولكن مع ملاحظة طبيعة الحقل المصطلحي، ففي علم المصطلح لا بد من تصنيف الموضوع والتصورات، وهذا التصنيف يُفيد كثيراً من الجنس والنوع، وهذا التصنيف جزء أساس في بداية التعريف، إنه -بالمعنى المنطقي- تحديد للجنس والنوع، أو لشجرة الميدان أو التصورات حسب طبيعة العلم.

يأتي بعد ذلك تحديد خصائص كل تصور، وفصل الخصائص الجوهرية عن العرضية، وهو ما يتشابه مع الفصل والخاصة والعرض العام في المنطق، وتُحدّد الخصائص الجوهرية والعرضية من خلال شبكة العلاقات داخل موضوع العلم (مذكور ٢٠١٥، ٢٨).

ويأتي التعريف الذي يكون هدفه -بناء على الخطوتين السابقتين- تحديد طبيعة التصور، أو ماهيته وجوهره بلغة المنطق، ومن هنا فإن التعريف المصطلحي يعمل من خلال تصنيف التصورات، وشجرة العلاقات؛ ولذلك لا يكون التعريف المصطلحي دقيقاً إلا بعد إجراء الخطوات الآتية:

* تصنيف العلم (الموضوع).

* تحديد شجرة الميدان وشبكة العلاقات.

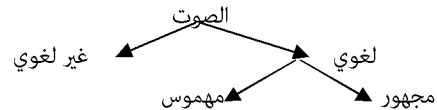
* تحديد خصائص التصور.

إن "التعريف يقتضي التصنيف؛ لأن التعريف يتم بالجنس والفصل، فلا بد من معرفة الجنس الذي يندرج تحته التصور، والفصل النوعي الذي يميزه في داخل الجنس، ولكي نعرف الجنس الذي يندرج تحته النوع المراد تعريفه لا بد إداً من ترتيب المعاني (التصورات) الكلية بعضها بالنسبة إلى بعض في نظام تصاعدي أو تنازلي، ... وهذا هو التصنيف" (بدوي ١٩٨١، ٨٠). ولما كان التعريف مرتبطاً بالتصنيف ومنظومة التصورات/ المصطلحات، فإن إعادة تعريف مصطلح قديم أو إضافة مصطلح جديد يؤثر في بقية المصطلحات؛ فالمصطلحات يعتمد بعضها على بعض، فمنظومة التصورات لمصطلحات ما "بناء متماسك يفقد هيكله حين نضيف إليه أو نحذف منه أو نغير فيه" (عبد العزيز ١٩٩٨، ٢٨).

ويسمى هريبرت بيشت التعريف بتحديد الخصائص، ووضع المصطلح ضمن منظومة التصورات/ المصطلحات، يسميه بالتعريف المفهومي (بيشت ٢٠٠٠، ٨٣)، في حين يسميه حلام الجيلالي التعريف السيمي، وهو يعتمد على تحديد السمات الموجودة في تصور ما، ويكون مجموعها تعريفاً له (الجيلالي ١٩٩٦، ١٨٩).

وقد يتوازي التعريف المنطقي الشبكي والتعريف المصطلحي، ومثال ذلك تعريف مجهور voiced بـ "صوت أو صفة لصوت يصاحب نطقه اهتزاز الوترين الصوتيين" (بعلبكي ١٩٩٠، ٥٣١). فهذا التعريف يلاحظ خاصية جوهرية تقوم بذاتها في المجهور ولا تفتقر لغيرها، وهي اهتزاز الوترين الصوتيين، وهو ما يمكن أن يعبر عنه منطقياً بأنه تعريف بالحد الناقص حيث استخدم الجنس البعيد (صوت)، والفصل (اهتزاز الوترين الصوتيين).

ويمكن أن يمثل كالآتي



¹ property

² accident

التعريف في معاجم المصطلحات اللسانية *The Definition of the Linguistic Dictionary Terms* ٧٣

التخطيط السابق يوضح أن (الصوت) جنس قريب (للصوت اللغوي)، وبعيد (للمجهور)، والصوت اللغوي جنس قريب للمجهور، والخصائص الجوهرية مصطلحياً هي ما يُعبّر عنه منطقيًا بالفصل، وهي اهتزاز الوترين الصوتيين.

وإذا كان التعريف بالحد التام أو الناقص أقوى وأفضل منطقيًا من التعريف بالرسم التام أو الناقص؛ فالتعريف بالحد التام أو الناقص جامع مانع، وهو مالا يتوفر في التعريف بالرسم التام أو الناقص، فإنه من الناحية المصطلحية قد يكون التعريف باستخدام الخصائص العرضية -أو ما يسمى منطقيًا بالخاصة أو بالعرض العام- الأنسب للمعرّف، ومن الأمثلة على ذلك تعريف الأجهزة الفسيولوجية، ومثال ذلك تعريف الـ Kymograph بـ "آلة تسجل المعالم السمعية للنطق من خلال خطوط متموجة سوداء على الورق تسجلها أسطوانة منتظمة تبعاً لنطق المتكلم" (بعلبي ١٩٩٠، ٢٧٠؛ عمر ١٩٩١، ٥٦)، فقد اعتمد التعريف السابق على وظيفة الآلة، وإذا كانت الوظيفة من حيث التقسيم المنطقي عرضاً عاماً، أي صفة عرضية، وليست جوهرية في الشيء، إلا أنها تُعدّ هنا في المصطلحية في التعريف السابق صفة جوهرية؛ فالوظيفة التي تقوم بها الآلة هي التي من أجلها اخترعت واستخدمت؛ ولذا تتضاءل أمام هذه الصفة صفات الجوهر المادي للآلة.

٢-١- التعريف اللغوي

ويمكن أن يقسم إلى:

١-٢-١- التعريف اللغوي العام: ويُعتنى فيه بالدلالة اللغوية العامة للمصطلح، وذلك متى اشترك المعنى

المصطلحي والمعنى اللغوي.

٢-٢-١ - التعريف اللغوي المحض، وهو تعريف تفسيري يكتفي بتفسير دلالة المصطلح الحرفية، ويكثر في

تفسير المصطلحات الأعجمية لتقريبها إلى ذهن العربي (بن مراد ١٩٩٣، ١٨٩).

والتعريف اللغوي ينطلق من الإشارة (الرمز اللغوي) إلى المفهوم (المعنى)، في حين أن التعريف المصطلحي

(المنطقي) ينطلق من المفهوم إلى الرمز (المصطلح)؛ فالتعريف اللغوي تعريف للفظ بحسب دلالتها، أما التعريف

المصطلحي فهو تحديد للمفهوم الحاصل في الذهن لموضوع ما من خلال ربطه بمفهوم أو مفاهيم أخرى (ساجر

٢٠٠١، ١٥١)، ويمكن أن يطلق على التعريف اللغوي التعريف الاسمي أو اللفظي، أما التعريف المصطلحي فهو

التعريف الحقيقي (بدوي ١٩٨١، ٨٠).

ويقسم التعريف الاسمي إلى:

التعريف القاموسي: ويكون بتعريف اللفظ كما يستخدمه الناس.

التعريف الاشتراطي: ويكون تحديداً للفظ يريد الباحث أن يعطيه معنى ما لغرض من الأغراض.

وللتعريف الاسمي القاموسي وسائل كالترادف، وذكر الأمثلة، والسياق اللغوي، والتعريف الإشاري بالإشارة إلى

المسمى، وهي الوسيلة الأخيرة إذا فشلت الوسائل السابقة عليها (مهران ١٩٨٩، ١٠٨)، ويسمى هيربرت بيشت

التعريف بذكر الأمثلة بالتعريف الماصدي، حيث يحدد امتداد التصور مثل مركبة جووية مثل المناطيد والطائرات

الشراعية والطائرات الورقية... (بيشت ٢٠٠٠، ٨٣).

وأشكال التعريفات اللغوية الاسمية من تعريف بالترادف أو التضاد، أو السياق، أو الأمثلة التوضيحية، أو

التعريف الاشتراطي أو التمثيل الظاهري أو الرسوم والصور أو المكونات الدلالية^(١)، كلها لا يمكن أن تصف المفهوم

المصطلحي، إنها تناسب المعجم اللغوي، ولا تناسب المعجم المصطلحي؛ لأنها تنصب على توضيح اللفظ، وليس

^١ - لمزيد من الإيضاح حول وسائل التعريف اللغوي انظر عمر ١٩٩٨، ١٢٠.

المفهوم، ومن ثم فإنها بالنسبة للمصطلحي تأتي وسائل مساعدة، وليست وسائل شرح للمفهوم، وإنما يعتمد المصطلحي بالدرجة الأولى على التعريف المنطقي الشئبي المبيّن لحقيقة المفهوم، وتأتي الوسائل اللغوية الاسمية المختلفة مساعدة بعد ذلك^(١).

٢- أهمية التعريف

إنه الركن الأساس في كل معجم سواء أكان عاماً أم مصطلحياً، وبدونه لا يكون المعجم في نظرنا معجماً بالمعنى التام (بن مراد ١٩٩٣، ١٣٣).

وتعود أهمية التعريف إلى أنه:

- يحدد التصور والمصدق.

- يساعد في تحديد مكان المصطلح بين بقية المصطلحات (بيشت ٢٠٠٠، ٨١)، ويأتي ذلك بعد وضع منظومة التصورات/ المصطلحات، التي توضّح العلاقات بين التصورات، ثم يأتي دور التعريف ليحدد مكان المصطلح بدقة من بقية أفراد منظومته.

- يحدد عناصر المفهوم، أي المدلول الدقيق له، ويتراوح التعريف بين الصرامة المطلقة في الأنظمة المغلقة بالغة الدقة، وبين المرونة المستخدمة في الصناعات، حيث تستخدم الخصائص الوظيفية أكثر من استخدام الخصائص المادية (عبد العزيز ١٩٩٨، ٢٠٠).

- يعمل على تخصيص وتحديد السمات الجوهرية في الحقل التصوري (ساجر ٢٠٠١، ١٧٥).

- يمثل الوحدة التي لا انفصام لها بين المفهوم والمصطلح (القاسمي ١٩٨٧، ١٢٧)؛ فيقوم بالربط المحكم بين التصور والمصطلح.

- يعمل على تثبيت التصور بإزاء المصطلح، وغالباً ما يكون ذلك عن طريق التقييس (بيشت ٢٠٠٠، ٨١).

- يعطي غير المتخصصين مستوى ما من فهم المصطلح العلمي (سماعنه ١٩٩٩، ٤٢).

- يرسخ نظاماً بعيداً عن اللبس بين المتخصصين؛ فيساعد على نقل المعرفة المتخصصة إلى اللغة العربية (هليل ١٩٩٢، ١٦٤).

- يساعد على وضع المكافئ العربي المناسب، فيحدّد من فوضى المصطلح وتعدده، مما يساعد في التنسيق والتقييس (هليل ١٩٩٢، ١٦٤).

إنه يمكننا الزعم بأن المعجمات الخالية من التعريفات غير مفيدة للقارئ؛ لأنها تجعله في حالات كثيرة يحمل الدلالة اللغوية العامة لكلمة في لغة ما على كلمة في لغة أخرى متوهماً أنه فهم المعنى (حجازي ١٩٩٣، ٢٧)، ومن ثمّ قهّم المفهوم الاصطلاحي؛ فالمعجم الخالي من التعريف هيكل فارغ، وإن كان معجماً منظومياً^(٢)، فلن تظهر منه غير البنية التي تعتمد ترتيب التصورات، وسيكون نفعه - في أحسن الأحوال - "مقصوراً على المتخصص، أما بالنسبة للمستعمل العادي سواء أكان مترجماً أو طالباً، فالهيكل غير كاف" (بيشت ٢٠٠٠، ١٩٢). واستعمال هذه المعاجم يستلزم معرفة معمقة بمجال التخصص أو التحقق من الكتب المرجعية الأخرى (المسدي ١٩٨٤، ٩٦)، بل إن المعرفة المعمقة بمجال التخصص وبالمصطلحات اللغوية في لغتها الأجنبية قد لا تكون كافية؛ لتعدد مفاهيم بعض المصطلحات في اللغة الأجنبية ذاتها، وكذلك اختلاف المفاهيم في بعض المصطلحات من مدرسة لغوية إلى أخرى، ومن باحث إلى آخر. ويصنف الجدول الآتي معاجم المصطلحات اللسانية العربية أو المترجمة من حيث احتواؤها

^١- يعمل الباحث على إتباع هذا البحث ببحث رديف، يعمل على دراسة الوسائل المساعدة للتعريف المصطلحي.
^٢- يقصد بالمعجم المنظومي المعجم الذي يرتب مداخله وفق منظومة التصورات، وليس ألفبائياً.

٧٥ The Definition of the Linguistic Dictionary Terms التعريف في معاجم المصطلحات اللسانية

على التعريف أم لا:

معاجم لا تشمل تعريفات	معاجم تشمل تعريفات
قاموس الشامل، محمد فوزي	قاموس علم اللغة الحديث، محمد نجيب
قاموس اللسانيات، عبد السلام المسدي	مصطلحات المجمع، مجمع اللغة العربية
المصطلح اللساني، عبد القادر القاسي	معجم اللسانيات الحديثة، سامي عياد وآخرون
معجم الدلائلية، التهامي الراجي	معجم المصطلحات الألسنية، مبارك مبارك
معجم اللسانية، بسام بركة	معجم المصطلحات اللغوية، الحمزاوي
المعجم الموحد، المنظمة العربية للتربية	معجم المصطلحات اللغوية، خليل أحمد خليل
معجم علم النفس اللغوي، عامر جابر صالح	معجم المصطلحات اللغوية، رمزي بعلبكي
معجم علوم اللغة، عبد الرسول شاني	معجم علم الأصوات، محمد علي الخولي
معجم مصطلحات العلوم اللغوية، صبري إبراهيم السيد	معجم علم اللغة التطبيقي، محمد علي الخولي
معجم مصطلحات علم اللغة الحديث، نخبة من اللغويين العرب (محمد حسن باكلا وآخرون)	معجم علم اللغة النظري، محمد علي الخولي
	معجم علم المصطلح، ت علي القاسمي
	المعجم المنهجي لعلم المصطلح، ت عصام عمران

أما المسارد التي تلحق بالكتب فالأصل فيها ألا تحتوي على تعريفات؛ لأنها ملحقة بكتب ونصوص ترتبط هذه المصطلحات بها، ولكن وقعت على مسردين في كتابين عربيين يحتويان تعريفًا، وهما:

- المسرد الملحق بكتاب البنيوية في اللسانيات لمحمد الحناش.
- المسرد الملحق بكتاب علم الأصوات العام لبسام بركة. ومن المفارقات أن يحتوي هذا المسرد تعريفًا في حين يغفل معجمه (معجم اللسانية) التعريف.

كما ورد مسردان في كتابين مترجمين إلى العربية، وهما:

- المسرد الملحق بكتاب مدخل إلى علم اللغة، ترجمة مصطفى التوني.
 - المسرد الملحق بكتاب الموسوعة اللغوية ترجمة محي الدين حميدي، وعبد الله الحميدان.
- إن أهمية التعريف هي التي حثت مجمع اللغة العربية بالقاهرة إلى أن يصدر مجموعة من القرارات تجعل خطة العمل في وضع المصطلحات داخل المجمع تعتمد التعريف، ولا تعدد المصطلحات التي يقرها المجمع "صالحة للدخول في المعجم قبل أن توضع لها التعريفات" (مذكور ١٩٧١، ١٥١). ويقول محمود مختار بـ "ضرورة تعريف المصطلح في المعجم، وهذا أمر ملزم لا يمكن تجاوزه" (مختار ١٩٩٥، ١٠١).

٣- شروط التعريف

يشترط في التعريف الجيد أن يكون:

- ١-٣- ملائمًا للغرض منه (مهران ١٩٨٩، ١١٠)، حيث يلاحظ لمن يُوَجَّه للمتخصصين أم للطلاب، أم لعامة المثقفين.

- ٢-٣- ملاحظًا لترتيب المعجم؛ فالتعريف في المعجم الألفبائي يجب أن يكون أطول وأكثر اتساعًا؛ ليملاً -ولو جُزئيًا- الفراغ التصوري الناتج عن الترتيب الألفبائي، أما المعجم التصوري فذكر الضروري من الخصائص المميزة يكفي لإيضاح المعرف (بيشت ٢٠٠٠، ١٩٢).

٣-٣- واضحاً؛ فلا يشتمل على ألفاظ غير مفهومة (بدوي ١٩٨١، ٧٨)، ولا يستخدم مصطلحات غير واردة كمدخل في المعجم، ولا يستخدم ألفاظاً مشتركة ومجازية؛ لأنها تؤدي إلى الغموض، ما لم تكن هناك قرينة توضح المعنى المقصود.

٤-٣- دقيقتاً؛ حيث يتم تحديد المعايير الفاصلة بين المفاهيم المتجاورة بصورة واضحة لا لبس فيها (هيلل ١٩٩٢، ١٦٤). ومثال ذلك التفريق في التعريف بين مصطلح dental، interdental؛ فالأول يُعرّف بـ "صوت أو صفة لصوت ينطق بملامسه أسلة اللسان الأسنان العليا، وهو إما أسلى أسناني، أو أسناني خلفي" (بعلبيكي ١٩٩٠، ١٤١)، والثاني: "صوت أو صفة لصوت ينطق بوضع أسلة اللسان بين الأسنان نحو (θ) في ثعلب، (ð) في ذئب" (بعلبيكي ١٩٩٠، ٢٥٣).

٥-٣- موجزاً؛ فيتخلص من كل ما يمكن الاستغناء عنه (عمر ١٩٩٨، ١٢٣)، على ألا يكون الإيجاز مُخلاً بدقة التعريف ووضوحه، فالإيجاز يأتي تالياً للدقة والوضوح.

٦-٣- مكتملاً؛ فلا يمثل التعريف معنى واحداً، أو وجهة نظر واحدة (هيلل ١٩٩٢، ١٦٥)، بل يحدد مفهوم المصطلح في المدارس المختلفة وعند اللغويين على اختلاف توجهاتهم؛ ذلك أن الاختصار على المفهوم في مدرسة بعينها، يؤدي أحياناً إلى الخلط في الفهم.

٧-٣- مشتملاً على الخصائص الأساسية للمفهوم التي تميزه عن غيره من المفاهيم المتقاربة منه؛ مما يجعله قادراً على تحديد الحدود الفاصلة بين هذه التصورات، على أن يكون اختيار الخصائص المميزة في عملية التعريف ذات الصلة الوثيقة بالتعرف على التصور في إطار منظومته التصورية، ومثال ذلك:

الماء (في الكيمياء) مركب من الهيدروجين والأكسجين، الماء (في الفيزياء) سائل درجة تجمده صفر، ودرجة غليانه ١٠٠ درجة مئوية (هيلل ١٩٩٢، ١٦٥).

والجذر في اللغة: "الأصل المتوهم الذي اشتقت منه الصيغ المختلفة في اللغة، وهو مكوّن من الصوامت فحسب، فلا يطابق أية صيغة موجودة في تلك اللغة" (بعلبيكي ١٩٩٠، ٤٣٤).

وفي النبات "جزؤه الذي يتشعب بالأرض، ويحصل منها على السوائل اللازمة لغذائه"، وفي الحساب "جذر العدد: العدد الذي يضرب في نفسه أو في إحدى قواه فينتج ذلك العدد، فـجذر المائة عشرة..." (مجمع اللغة العربية ١٩٨٥، ١١٢).

٨-٣- منطلقاً من التصور إلى المصطلح؛ ولذلك يبدأ بعبارات تدل على المحتوى المفهومي لا الشكلي، فلا يبدأ بكلمات مثل مصطلح يدل على ... أو لفظ يشير إلى ... (الجيلالي ١٩٩٦، ١٨٨).

٩-٣- متجنباً للدور؛ فلا يُعرّف الشيء بمرادفه أو مقابله، ثم يُعرّف المرادف أو المقابل بالشيء (بدوي ١٩٨١، ٧٧). أي يُعرّف (أ) بـ (ب)، ويُعرّف (ب) بـ (أ)، أو أن يشتمل التعريف على أي جزء من المعرف، وهو يقع أكثر في المعاجم اللغوية، ويجب ألا يقع في معاجم المصطلحات؛ لأنها تعتمد التعريف بالخصائص الجوهرية للمعرف.

١٠-٣- غير مستخدم للألفاظ السالبة النافية متى أمكن استخدام الألفاظ الموجبة (مهران ١٩٨٩، ١١١)؛ لأنها قد توقع في الدور من ناحية، وتؤدي إلى قسمة القضية إلى نقيضين وهو ما لا يعبر بصورة دقيقة عن المفهوم، فلا يقال -مثلاً- المجهور ما ليس مهموساً، كما أن التعريف السابق للمجهور لا يؤدي إلى معرفة، وإنما هو مساوٍ للمُعَرَّف في الجهالة، فإذا كان التعريف والمُعَرَّف متساويين في الجهالة أي عدم الوضوح، بأن كان عَلْمًا بالواحد كَعِلْمًا بالآخر، فإن التعريف لا يكون سليماً" (بدوي ١٩٨١، ٧٧).

التعريف في معاجم المصطلحات اللسانية *The Definition of the Linguistic Dictionary Terms* ٧٧

١١-٣- جامعا مانعا؛ ويكون ذلك بالحد التام أو الناقص حيث التعريف بالجنس القريب -إن أمكن- يحدد ماهية الشيء، وذكر الفصل يُميّز المُعرّف عن غيره من المفاهيم الداخلة تحت جنسه، وبذلك لا يكون التعريف أوسع من المعرف فيشمل غيره معه، ولا أضيق (بدوي ١٩٨١، ٧٦).

١٢-٣- مراعيًا للنوع الكلامي للمعرف؛ فتعريف الاسم يجب أن يبدأ باسم، والوصف بوصف ... وهكذا (عمر ١٩٩٨، ١٢٥).

٤- عيوب التعريف

جاءت كثير من التعريفات في المعاجم واضحة؛ لأنها هدفت إلى إيضاح التصور ومن أفضل الأمثلة على ذلك تعريفات مجمع اللغة العربية، ومحمد علي الخولي، ورمزي بعلبكي، ولكن وردت بعض التعريفات بها بعض العيوب، ومن ذلك:

٤-١- عدم الوضوح

ويكون بسبب استخدام ألفاظ عامة غير محددة الدلالة ومثال ذلك تعريف collocation بـ "أن تتابع الكلمات في الجملة وفق نظام معين" (هليل ١٩٩٢، ١٦٥). إن كلمة (معين) غامضة لا تساعد على إيضاح المفهوم، وقد ورد هذا المصطلح عند د/ مبارك مبارك كالآتي:

"انتظام - تتابع collocation وهو أن تتابع الكلمات في جملة وفقاً لنظام اللغة التي هي منها" (مبارك ١٩٩٥، ٥٦٢). والتعريف السابق لم يقدم أي معنى جديداً بعد كلمة (تتابع الكلمات)، فهذا التتابع محكوم بنظام اللغة، وإذا نظرنا إلى تعريف المصطلح عند رمزي بعلبكي، وسامي عياد سنجد التعريف واضحاً حيث جاء كالآتي:

تضام collocation نزعة الكلمة إلى الانضمام إلى كلمة أو كلمات أخرى في الاستعمال اللغوي. فكلمة (أم) تجمعها علاقة تضام بكلمات من مثل (رأس، قُرَى، مثنوى الرجل) إذ يقال: (أم الرأس / وأم القرى، وأم مثنوى الرجل)، كما يقال في الاستعمال الحديث (لغة أم، وطن أم) فتكون (أم) العنصر الثاني في التركيب" (بعلبكي ١٩٩٠، ٩٨).

والتعريف السابق إلى قوله (الاستعمال اللغوي) غير واضح بالقدر الكافي، ومن ثم يقدم المعجم مثلاً يساعد على إيضاح المفهوم وهي الطريقة نفسها التي اتبعتها سامي عياد، حيث ورد التعريف كالآتي:

"الاقتزان اللفظي collocation تعرف كل لغة ظاهرة الاقتزان اللفظي collocation، أو كما يطلق عليها بعض اللسانيين التكرار المشترك للألفاظ co-occurrence، وتعني هذه الظاهرة المصاحبة الاعتيادية لكلمة ما في اللغة بكلمات أخرى معينة، ومثال ذلك كلمة (طويل) التي يمكن أن يتكرر اشتراكها مع كلمات (رجل، نبات، طريق)، ولكنها تستعصي على الاقتزان أو الاشتراك مع كلمة (جبل)، فلا يمكن أن نقول: جبل طويل، ولكن يجب أن نقول: جبل عالٍ أو شاهق. يرى اللسانيون المحدثون أن ظاهرة الاقتزان اللفظي تخضع لما يمكن أن نسميه باسم ضوابط الاقتزان collocation restrictions وهي توافقية الاقتزان، ومَدَى الاقتزان، وتواترية الاقتزان" (حنا ١٩٩٧، ٢١).

ويلاحظ على التعريف السابق أنه:

- بدأ بتعريف موسوعي (تعرف كل لغة...) ولم يبدأ بتعريف ماهية المفهوم، ثم تحدث عن المصطلح وليس المفهوم، حيث تحدث عن المرادف فقال: (أو كما يطلق عليه بعض اللسانيين)، ثم انتقل إلى تعريف المفهوم، وكان الأولي أن يبدأ به.

- جاء التعريف المفهومي غير واضح بصورة كبيرة، كما استخدم كلمة (معينة)، وكان من الممكن أن يصاغ التعريف كالآتي (المصاحبة الاعتيادية لكلمة ما بكلمات دون كلمات أخرى).

- اشتمل التعريف المفهومي على كلمات لا طائل من ورائها مثل (تعني هذه الظاهرة) ويمكن حذفها دون أن يتأثر المعنى حالة البدء بالتعريف المفهومي، وتركيب (في اللغة) لا فائدة منه، ويمكن حذفه دون تأثر المعنى، وإن كان من الممكن القول بأن المعجم مقدم للطلاب والمبتدئين، ومثل هذا التبسيط مطلوب.

- جاء التمثيل بكلمة (طويل) ومصاحبته لـ (رجل، ونبات، وطريق)، وعدم مصاحبته (الجبل)، وربما كان المثال أكثر وضوحًا في معجم اللسانيات الحديثة؛ إذ جاء بالكلمة (طويل)، وذكر أمثلة المصاحبات (رجل طويل، نبات طويل، طريق طويل)، ثم جاء بالصورة العكسية التي لا يصح فيها الاقتران بين الكلمتين، فلا يقال (جبل طويل)، وإنما (جبل عال أو شاهق)، في حين اكتفى معجم المصطلحات اللغوية لبعليكي بالصورة الإيجابية للمثال (أم) فيقال (أم الرأس، وأم القرى، وأم مثنوى الرجل، ولغة أم، ووطن أم)، ولم يذكر الصورة السالبة مثل مدينة فلا يقال (أم المدن) مثلاً.

- ذكر معجم اللسانيات الحديثة لسامي عياد معلومات موسوعية هامة لإبراز المفهوم، وهي ضوابط الاقتران وهي: (توافقية الاقتران، مدى الاقتران، تواترية الاقتران)، ويعرف كل واحدة من المفاهيم الثلاثة السابقة، ويقدم أمثلة لها.

٤-٢- الافتقار إلى الدقة، وتتمثل في أكثر من صورة، منها:

٤-٢-١- الإفراط في الحصر، وهو ما يعني قصور تغطية للمفهوم (بيشت ٢٠٠٠، ٨٧).

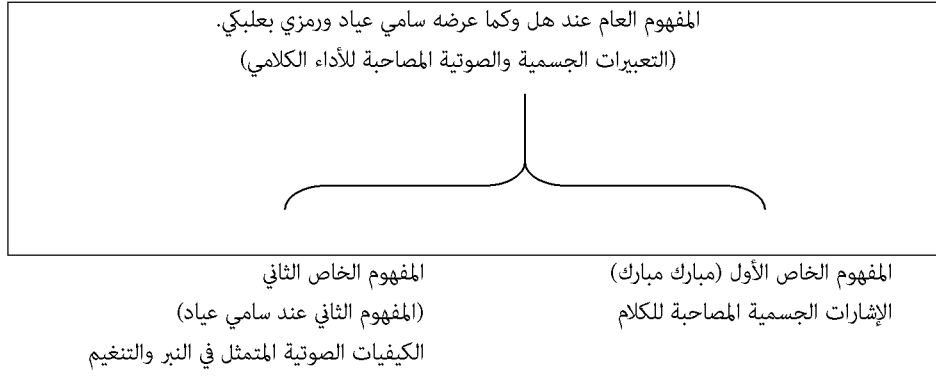
ومثال ذلك تعريف paralinguistics في معجم المصطلحات الألسنية لمبارك مبارك بأنه: "دراسة الإشارات الجسمية المصاحبة للكلام" (مبارك ١٩٩٥، ٢١١)، والمفهوم لا يقتصر على الإشارات الجسمية فهو يشير إلى التنوعات في نغمة الصوت، والمظاهر الحركية (هليل ١٩٩٢، ١٦٥).

وقد عرّف معجم المصطلحات اللغوية لبعليكي علم اللغة المحاذية paralinguistics بأنه "فرع من علم اللغة يعني بدراسة معالم اللغة المحاذية" (٣٥٨، ١٩٩٠). وإذا انتقلنا إلى معالم اللغة المحاذية paralinguistics features وجدناها تحيل إلى اللغة المحاذية paralanguage التي عرفت بأنها "مجموعة المعالم التي يعتبرها علم اللغة هامشية أو ثانوية في اللغة، ولاسيما المعالم المميزة لكلام شخص بعينه، والتي يستخدمها إظهاراً لموقف معين في سياق الحال أو تأكيداً لانتماؤه الاجتماعي الصحيح أو المصطنع، ومن هذه المعالم: النطق الثانوي، وتعديل النغمات، والتصويت الواسع، ونوعية الصوت، والإيماء" (٣٥٨، ١٩٩٠). من خلال التعريف السابق يتضح أن الإشارات الجسمية -التي عُدّت المفهوم الكامل للمصطلح عند مبارك مبارك - تمثل جزءاً من المفهوم، وهو ما أشار إليه بعليكي بكلمة الإيماء.

ويعرّف معجم اللسانيات مفهوم المصطلح بأنه "السمات شبه اللسانية paralinguistics features يعني المصطلح لدى بعض اللسانيين الكيفيات أو المحددات الصوتية مثل التنغيم والنبر، وارتفاع الصوت وانخفاضه في مقابل مصطلح Parakinesies الذي يعني المظاهر الأخرى المصاحبة للكلام، مثل هيئة الجسم في الوقوف والقعود والمشي، والتعبيرات التي تقرأ على البشرة مثل الشحوب والاصفرار والاحمرار وارتعاش الأطراف وتصبب العرق وغير ذلك، هذا إلى جانب الحركات والإيماءات الجسمية المصاحبة للكلام. ويعود استعمال paralinguistics ومصطلح paralanguage إلى اللساني الأمريكي هل A.A.Hill الذي استعمله للمرة الأولى في كتابه، مقدمة في التراكيب اللغوية ... بدلالة التعبيرات الجسمية والصوتية المصاحبة للأداء الكلامي. كما نجد بعض اللسانيين يقصرون المصطلح على الجانب الصوتي فقط الذي يتمثل في أصوات الكلام الإضافية مثل الصفير، والهمس والغمغمة والفهقهة وغير ذلك من الأصوات الالكلامية التي تصدر من الإنسان ..." (حنا ١٩٩٧، ٩٩).

٧٩ The Definition of the Linguistic Dictionary Terms التعريف في معاجم المصطلحات اللسانية

يوضح لنا التعريف السابق مفهومين، للتصور السابق؛ المفهوم الأول التعبيرات الجسمية والصوتية المصاحبة للأداء الكلامي، وهو ما قدمه لنا رمزي بعلبيكي، وهو مفهوم عام للمصطلح، المفهوم الثاني الكيفيات الصوتية مثل التنغيم والنبر وارتفاع الصوت وانخفاضه وهو مفهوم خاص مقتصر على جزء من المفهوم الأول. ويأخذ مبارك مبارك القسم الآخر من التعريف العام للتصور، وهو الإشارات الجسمية ويحدد بها مفهوم المصطلح، وبذلك يكون تعريفه، والمفهوم الثاني عند سامي عياد قد حصرا المفهوم في نوع واحد من هذه السمات غير اللغوية، ويمكن أن يمثل الرسم الآتي الاختلافات السابقة في تعريف المفهوم.



ويوضح هارتمان المفاهيم المختلفة للمصطلح فيعرفه بأنه "نماذج شكلية للكلام تمثل خصائص فردية لمتكلم اللغة خاصة في النطق مثل ارتفاع طبقة الصوت والصفير والتقطيع الصوتي والقهقهة... الخ. ويعتبر بعض اللغويين أن هذه السمات خارج التحليل والتواصل اللغوي. ويرى آخرون أن هذه السمات تشمل إلى جانب القسم السابق وضع الجسم والإيماء المصاحب للكلام (Hartmann 1976, 162)؛ وبذلك يمكننا النظر إلى تعريف معجم المصطلحات اللغوية، ومعجم المصطلحات الألسنية على أنه تعريف ناقص؛ إذ لم يشير إلى مفاهيم المصطلح المختلفة، أما تعريف معجم اللسانيات الحديثة فقد جاء مكتملاً.

٤-٢-٢- خطأ التعريف

وردت بعض التعريفات بها أخطاء وهي قليلة، ومنها:

٤-٢-٢-١- محسوس^١

رمز استعمال دلالي يشير إلى أن المصطلح يطلق على واقع ملموس" (القاسمي ١٩٨٧، ٢٤٤). كلمة (ملموس) تسبب الخطأ في التعريف؛ لأنها غير دقيقة فالملموس هو ما يدرك بحاسة اللمس، بينما المحسوس هو ما يدرك بإحدى الحواس الخمس - اللمس، الرؤية، السمع، الشم، والذوق - واللمس واحد منها؛ لذلك فإن كلمة (ملموس) فيها تخصيص لمفهوم المحسوس، ولكن إن استخدم المعجمي كلمة (محسوس) بدلاً من (ملموس) وقع في الدور. ويمكن الخروج من الدور بذكر الحواس الخمس بدلاً من كلمة محسوس.

٤-٢-٢-٢- ترتيب ألفبائي^٢

"ترتيب المدخل حسب الحروف الأبجدية" (عمران ١٩٩٣، ٢٠٣).

¹ concrete

² classement

استخدام كلمة أبجدية غير دقيقة تسبب الخطأ في التعريف؛ لأن الترتيب الألفبائي هو ترتيب حروف الهجاء وفق (أ. ب. ت. ث. ج. ح. خ. د. ذ...ي)، أما الترتيب الأبجدي فيكون ترتيب حروف الهجاء وفق (أ.ب. ج. د. هـ. و. ز. ح. ط. ي...). ويجب ملاحظة الفرق بين الترتيبين.

٤-٢-٢-٣- مصطلح أحادي المصدر^١.

"مصطلح مركب يعبر عن مفهوم واحد ويتشكل من كلمة أو عدة كلمات، في حالة فصل هذه الكلمات عن بعضها البعض يتغير المعنى. مثل : ماكينة غسيل، آلة تصوير" (عمران ١٩٩٣، ٢٠٣)^(٢).

التعريف السابق مناسب للغة الإنجليزية أو الفرنسية، لكنه غير مناسب للغة العربية، وكان على المترجم أن يلاحظ الفروق التركيبية بين اللغة المترجم عنها (الفرنسية) واللغة المترجم إليها (العربية)؛ إن اللغة العربية تعرف صوراً من المركبات تماثل الكلمة المركبة في الإنجليزية، فإذا كانت الإنجليزية تعرف الكلمة المركبة مثل (blacksmith) التي تعني عامل الحدادة، وإذا فُصل المركب إلى جزئيه فصار black smith يتغير المعنى ليصبح (حداد أسود) (بيشت ٢٠٠٠، ١٥٨). فإن اللغة العربية تعرف مركباً قريباً من هذا وهو المركب المزجي، ولكن لا يطلق على المركب المزجي كلمة مركبة^٢؛ لذلك كان على المترجم أن يغير في التعريف بما يناسب اللغة العربية، ويشير إلى ذلك في الهامش، وإذا كان يقصد بالتعريف اللغة المنقول منها (الفرنسية)، فكان عليه أن يقدم الأمثلة بالفرنسية ويترجمها للعربية، ويوضح ذلك في الهامش، وهو ما لم يقم به المترجم، كذلك فقد قال في التعريف (يتشكل من كلمة أو عدة كلمات) وهو هنا متأثر بالترجمة من الفرنسية التي لا تعرف المثنى، لكن عند نقل التعريف إلى العربية يكون المترجم قد أغفل المثنى، وعموماً فقد وقعت هذه الملاحظات بسبب الترجمة.

٤-٢-٢-٤- مرادف^٥

"كل مصطلح من مصطلحات لغة ما يشير إلى نفس المفهوم، ويقع في نفس المستوى اللغوي أو في التصور الذهني. مثال: حساسية إلكترونية بالنسبة إلى عقل إلكتروني. ملاحظة: المرادفات الحقيقية: لا يمكن أن تتبدل فيما بينها في جميع الجمل التي تخص نفس الحقل العلمي والتقني" (عمران ١٩٩٣، ١٩٦).

إن النفي في حديثه عن (المرادفات الحقيقية) غير دقيق؛ فالمرادفات الحقيقية -مع قلتها- يمكن أن تتبادل فيما بينها في جميع الجمل التي تخص الحقل العلمي نفسه. مثل حاسوب، وحاسب آلي، كمبيوتر، فالترادف الحقيقي^٦ "ترادف تتطابق فيه الكلمتان المترادفتان في توزيعها وفي معنيهما المعرفي والوجداني" (بعلبكي ١٩٩٠، ٤١٨)، ويعرف هارتمان المرادفات الحقيقية، بأنها "الكلمات التي يمكن استبدالها في كل السياقات" (Hartmann 1976, 230).

٤-٢-٢-٥- مصطلح^٧

عرّفه معجم علم اللغة النظري بـ "صفة للصوت الكلامي الذي ينطق وممر الفم وممر الأنف مفتوحان في آن

¹ Terme monoreferentiel

^٢ يبدو التركيب ركيكاً في قوله (في حالة فصل هذه الكلمات عن بعضها البعض يتغير المعنى) والأولى أن يقال: يتغير معنى الكلمات في حال فصلها عن بعض.

³ compound word

^٤ - انظر تعريف compound Noun، compound word في هارتمان ١٩٧٦، ٤٦، والخولي ١٩٨٢، ٥٠، ٥١، وبعلبكي، ١٩٩٠، ١٠٨، ١٠٩.

⁵ synonym

⁶ real synonymy

⁷ nasalization

التعريف في معاجم المصطلحات اللسانية *The Definition of the Linguistic Dictionary Terms* ٨١

واحد"، وعرف nasalized consonant بـ "صامت مجراه الفم والأنف معًا، وهو يختلف عن الصامت الفمي الذي يمر معه تيار النفس من الفم فقط، كما يختلف عن الصامت الأنفي الذي يمر معه تيار النفس من الأنف فقط" (الخولي ١٩٨٢، ١٨٠)، وهذا التعريف يفتقر إلى الدقة؛ لأن المصطلح يشير إلى صوت ممره الأصلي من الفم، ولكن مجاورته صوتًا آخر يبدأ الهواء بالتسرب من الأنف، وهذا النطق بالنسبة له نطق ثانوي، ومن هنا لا تعدّ الأصوات المؤنّفة nasalized consonant قسمًا قائمًا بذاته كما عدها معجم علم اللغة النظري.

وقد جاء تعريف معجم المصطلحات اللغوية أكثر دقة فعرفه بـ "نطق الصامت أو الصائت غير الأنفيين في الأصل بإنزال الطبقة للسماح بخروج الهواء من التجويف الأنفي". وعرف صوت مؤنّف nasalized consonant بـ "صامت فموي في الأصل، ولكن مجاورته لصوت أنفي تضيف عليه صفة التأنيف" (بعلبكي ١٩٩٠، ٣٢٤). كما يعدّ هارتمان Nasalisation صفة ثانوية في النطق (Hartmann 1976, 149)، ويرى أحمد مختار عمر أن التأنيف nasalization يختلف عن الأنفية nasality، فالأخير يعني تسرب الهواء كليًا من فتحة الأنف، في حين أن التأنيف نطق ثانوي، وقد صنّفه ضمن التعديلات الثانوية في النطق، ويرى أن من يسوّى بين المصطلحين فقد وقع في خلط (عمر ١٩٩١، ١٢٣).

أ-٤-٣- أخطاء تركيبية في التعريف

ومثال ذلك

١-٣-٤ مفردات^١

"كتاب يتضمن عدد معين من المفردات العلمية وغير العلمية" (عمران، ١٩٩٣، ٢٠٢).
حيث وقع في خطأ نحوي، والصواب أن يقال: عددًا معينًا.

٢-٣-٤ علامة نحوية...

"علامة (اسم، فعل، صفة ...) تحدد نوعية النحوية للمصطلح" (عمران، ١٩٩٣، ٢٠٠)، وهنا خطأ تركيبية والصحة تقتضي أن يكون المركب وصفيًا فيقال: تحدد (النوعية النحوية) للمصطلح، أو تركيبياً إضافياً ممتدًا فيقال: (نوعية المصطلح النحوية).

٣-٣-٤ التعريف الدوري

للتعريف الدوري شكلان:

١-٣-٣-٤ الشكل الأول يكون بتعريف كلمة بمترادفها أو مضادها، وتعريف المضاد أو المرادف بهذه الكلمة (عمر ١٩٩٨، ١٢٤)؛ أي تعريف (أ) بـ (ب)، وتعريف (ب) بـ (أ). ومثال ذلك تعريف عصام عمران لمصطلحي مُحدّد، ومُحدّد كالآتي:

"(١) محدّد: مصطلح يشتمل على عدة عوامل مثال: في وحدة مركزية، وحدة هي المحدّد، مركزية هي المحدّد.
(٢) محدّد: مصطلح يحدّد العوامل التي يشتمل عليها المصطلح المحدّد" (عمران ١٩٩٣، ١٩٩)، فقد عرف المصطلح الأول بأنه يشتمل على عدة عوامل، والثاني بأنه يحدد العوامل التي اشتمل عليها المصطلح الأول، وبذلك وقع في الدور، إضافة إلى ذلك يلاحظ ركاكة بناء التعريف وخاصة في تعريف المصطلح الثاني.

وقد وقع معجم المصطلحات اللغوية في التعريف الدوري في المصطلحين حيث عرفهما كالآتي:

"(١) جزء محدّد^٢

¹ vocabulaire

² determinatum

جزء الكلمة المركبة الذي يحدد معناه الجزء الآخر (وهو الجزء المحدد) والذي يقع التصريف عليه، مثلا place في fire place^١.

(٢) جزء محدد^١

جزء الكلمة المركبة الذي يحدد معنى الجزء الآخر (وهو الجزء المحدد) والذي لا يقع عليه التصريف، مثلا fire في fire place (بعلبي ١٩٩٠، ١٤٥).

ويزداد الدور باستخدامه مشتقات من مادة (ح د د) حيث استخدم في التعريف يحدد، ومحدد، محدد. ولولا ذكر الأمثال في تعريف في المعجمين لما اتضح المفهوم.

وقد ابتعد القاسمي عن الدور في تعريفه للمصطلحين حيث جاء التعريفان كالآتي:

"(١) مكون محدد Base word, determinatum

عنصر في مركب إطلاقي يشكل التسمية النوعية بالنسبة إلى معنى المصطلح الكلي. ويطلق على هذا العنصر في غالب الأحيان مصطلح محدد، مثال في المصطلح (الآلة الكاتبة)، تعد كلمة (الآلة) المكون المحدد (والكاتبة) المكون المحدد.

(٢) مكون محدد Determinant

عنصر من مركب إطلاقي يخص التسمية النوعية التي يعبر عنها المكون المحدد. وغالبا ما يطلق على هذا العنصر مصطلح محدد" (١٩٨٧، ٢٢٩)^(٣).

٤-٣-٢- الشكل الثاني: يقع التعريف الدوري باستخدام مشتق من مشتقات المعرف (عمر ١٩٩٨، ١٢٤): أي تعريف (أ) بجزء من (أ). ومثال ذلك:

٤-٣-٢-١- تعريف مصطلحي (حقيقي ومجازي) عند القاسمي حيث جاء كالآتي:

"حقيقي literal رمز استعمال دلالي يسند إلى وحدة معجمية، ويشير إلى كونها مستعملة في معناها الحقيقي.

مجازي figurative رمز استعمال دلالي يحدد مصطلحاً مستعملاً بصورة مجازية" (١٩٨٧، ٢٢١، ٢٤٤)^(٤).

لقد استخدم كلمة المدخل نفسها في التعريف، وبذلك عرّف المدخل ليس بجزء منه، وإنما بنفسه، فالقارئ الذي لا يعرف معنى حقيقي، ومجازي، لن يُقدّم التعريف إليه شيئاً جديداً، وحلّ المشكلة بإحالة القارئ إلى مصطلحي المعنى الحقيقي والمعنى المجازي، ولكن المعجم لم يُحلّ إليها.

٤-٣-٢-٢- تعريف بعلبي لمصطلح (تحجّر) كالآتي:

تحجّر تحول صيغة ما إلى صيغة متحجرة. (بعلبي ١٩٩٠، ١٩٨)، إن استخدام كلمة متحجرة، وهي مشتقة من تحجّر (المدخل) يؤدي إلى الدور، وعلى القارئ أن يعود إلى مدخل (صيغة متحجرة) - إن وجدت - ليعرف ما المقصود من التحجّر؟ ومصطلح (صيغة متحجرة) مذكور في الصفحة المقابلة، لكن المعجم لا يحيل إليه.

^١ determinant

^٢ - ورهما يعيب التعريفين عبارة (وغالباً ما يطلق على هذا العنصر مصطلح ...) لأنها لم تضيف جديداً للترجمة العربية. كما يعيب تعريفات ومصطلحات هذا المعجم عدم ضبط المداخل والكلمات التي بحاجة للضبط، فالضبط المذكور في المدخلين وفي تعريفهما يعود للبحث لا للمعجم.

^٣ - ويلاحظ الخطأ الطباعي في ترجمة مصطلح literal حيث كافأه ب نتيجة وهو خطأ والصواب حقيقي. وانظر تعريف القاسمي لمصطلح (نتيجة) ص ٢٤٤ حيث وقع في الدور باستخدام كلمة (نتيجة) في التعريف.

^٤ fossilization

٤-٣-٤- عدم ملاحظة النوع النحوي للمصطلح.

ومثال ذلك تعريف المصطلح:

٤-٣-٤-١- " (بند) article تقسيم لائحة وفقاً للمعطيات المصطلحية التي تنتمي إلى مفهوم ما" (عمران ١٩٩٣، ٢٠٣)، فقد بدأ المعرف تعريفه بكلمة (تقسيم) وهي مصدر يدل على حدث، في حين أن المدخل (بند) اسم جامد، والصواب أن يقول: (قسم من لائحة ما يحدّد وفق المعطيات المصطلحية التي تنتمي إلى مفهوم ما. ٤-٣-٤-٢- "تعميم المفهوم Extension of concept مجموع الأفراد التي يمكن أن ينطبق عليها مفهوم المصطلح، مثال: مفهوم شجرة يشمل كل الأفراد التي تكون أنواع الشجر" (القاسمي ١٩٨٧، ٢٢٤)، فقد بدأ التعريف باسم مفعول (مجموع)، مع أن الاسم المعرف مركب إضافي مبدوء بمصدر يدل على حدث (تعميم)؛ ولذلك فإن التعريف لا يعبر بدقة عن مفهوم المصطلح المعرف، والأوفق أن يقال (اشتمال المفهوم مجموعة من الأفراد ينطبق عليها، ومثال ذلك اشتمال مفهوم (شجرة) مجموعة من الأفراد ينضون تحته).

٤-٣-٥- إهمال تعريف بعض المداخل

من العيوب التي وقعت فيها بعض المعاجم أنها أهملت تعريف بعض المداخل، في حين أنها معاجم احتوت على الشرح ومثال ذلك:

٤-٣-٥-١- معجم المصطلحات الألسنية لمبارك مبارك الذي أهمل تعريف المداخل الآتية:

- مخاطب، رقم ١٣١٦

- ممكن تفسيره، رقم ١٣١٩

- علامة مفسرة، رقم ١٣٢٠

- تأويل، رقم ١٣٢١

- تأويل دلالي، رقم ١٣٢٣ (١٩٩٥، ١٥١)^(١).

٤-٣-٥-٢- الموسوعة اللغوية ترجمة محيي الدين حميدي، وعبد الله الحميدان التي أهملت تعريف المداخل: (كفاية وصفية، كفاية تفسيرية، كفاية رصدية، كفاية داخلية، كفاية قوية، كفاية ضعيفة، كفاية مرجعية/ إشارية، كفاية منتظمة، الظرفيات والاضطراب اللغوي، زائدة الظرف، تحقيق الظرف، وظيفة الظرف)، وهذا المرجع - في بعض الأحيان - لا يشرح المداخل المركبة، وإنما يشرح المدخل الرئيسي فقط (حميدي ٢٠٠٠، ٣-٩٨٦)^(٢).

الخاتمة

عمد البحث إلى دراسة التعريف في المعاجم اللسانية، وناقش تعريف التعريف وأهميته، وحاول أن يجيب عن مجموعة من الأسئلة: وهي ما التعريف المصطلحي؟ وما خصائصه؟ وما أهميته؟ وما شروطه؟ وكيف تعاملت المعاجم التي عرّفت مصطلحاتها مع التعريف؟ وما العيوب التي قد وقعت فيها أحياناً عندما تتصدى لربط المصطلح بتصوره من خلال تعريف هذا التصور؟ ووصل إلى النتائج الآتية:

أولها فناعتته بأن المعاجم المصطلحية التي تخلو من التعريفات هي معاجم يشوبها النقص، وقد تؤدي إلى لبس في فهم التصور، ومن ثمّ في استخدام المصطلح، وهو الأمر الذي وقعت فيه بعض المعاجم اللسانية.

^١- وانظر على سبيل المثال لا الحصر مداخل غير معرفة في نفس المعجم ص ١٦٧، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٥، ١٩٧، ٢١١، ٣٠٥.

^٢- وانظر على سبيل المثال لا الحصر المداخل غير المشروحة ص ٩٩٢، ٩٩٣، ٩٩٤، ٩٩٦، ٩٩٩، ١٠٠٠، ١٠٠٤، ١٠١٣، ١٠١٥، ١٠١٧، ١٠٢٢، ١٠٢٧.

ثانيها: إن أكثر المعاجم اللسانية العربية التي اعتنت بالتعريف، قد التزمت غالباً بشروط التعريف الاصطلاحية، لكن بعضها لم يخل من ملاحظات مثل عدم دقة التعريف، أو عدم وضوحه، والوقوع في الدور، وإهمال بعض المداخل دون تعريف، وهو ما ذكر البحث نماذج له، ويجب على المتخصص الذي يعمد إلى بناء معجم مصطلحي أن يلتزم المعايير المصطلحية في صوغ تعريف واضح دقيق يعمل على إبراز التصور، وتمييزه في إطار شجرة التصورات الواقع فيها والمخصوصة بهذا العلم بعينه. وعلى المصطلحي أن يبدأ بتحديد شجرة التصورات للعلم، وتحديد موقع كل تصور، ومصطلح دال عليه، ثم يأتي دور التعريف الذي يخدم إبراز التصور أساساً، ثم الربط بين التصور والمصطلح الذي يرمز إليه.

المصادر و المراجع

- بدوي، عبد الرحمن (١٩٨١). المنطق الصوري والرياضي، ط٥، الكويت: وكالة المطبوعات.
بركة، بسام (١٩٨٤). معجم اللسانية طرابلس، لبنان: جروس برس.
بعلبكي، رمزي (١٩٩٠). معجم المصطلحات اللغوية، ط١، بيروت: دار العلم للملايين.
بن مراد، إبراهيم (١٩٩٣). المعجم العلمي العربي المختص حتى منتصف القرن الحادي عشر الهجري، ط١، بيروت: دار الغرب الإسلامي.
بيشت، هريبرت، ودراسكاو، جنيفر (٢٠٠٠). مقدمة في المصطلحية، ترجمة محمد حلمي هليلن الكويت: جامعة الكويت.
الجيلالي، حلام (١٩٩٦). التعريف المصطلحي، الرباط، مجلة اللسان العربي، عدد ٤٢، ص ١٨٤ - ١٩٢.
حجازي، محمود فهمي (١٩٩٣). الأسس اللغوية لعلم المصطلح، القاهرة: مكتبة غريب.
الحمزاوي، محمد رشاد (١٩٨٧)، المصطلحات اللغوية الحديثة، تونس: الدار التونسية للنشر.
حميدي، محيي الدين، والحميدان، عبد الله (مترجمان) (١٤٢١هـ / ٢٠٠٠). الموسوعة اللغوية، الرياض: جامعة الملك سعود.
حنا، سامي عياد، وحسام الدين، كريم زكي، وجريس، نجيب (١٩٩٧). معجم اللسانيات الحديثة، ط١، بيروت: مكتبة لبنان.
الخولي، محمد علي (١٩٨٢). معجم علم اللغة النظري، ط١، بيروت: مكتبة لبنان.
الخولي، محمد علي (١٩٨٦). معجم علم اللغة التطبيقي، ط١، بيروت: مكتبة لبنان.
الخولي، محمد علي (د ت). معجم علم الأصوات، الرياض.
ساجر، ج (١٤٢٢هـ / ٢٠٠١م). التقييس المصطلحي، ترجمة: جواد حسني سماعته، الرباط، مجلة اللسان العربي، عدد ٥٢، ص ١٤٠-١٤٦.
سماعته، جواد حسني (١٩٩٩). المعجم العلمي المختص (المنهج والمصطلح)، الرباط، مجلة اللسان العربي، عدد ٤٨، ص ٣٥-٤٧.
السيد، داود حلمي (١٩٧٨). المعجم الإنجليزي بين الماضي والحاضر، ط١، الكويت: جامعة الكويت.
عارف، محمد نجيب (١٩٩٣). قاموس علم اللغة الحديث، طنطا: المكتبة القومية.
عبد العزيز، محمد حسن (١٩٩٨هـ / ١٩٩٨). مدخل إلى علم اللغة، القاهرة: دار الفكر العربي.
عبد العزيز، محمد حسن (١٤٢٣هـ / ٢٠٠٢). المصطلح العلمي عند العرب تاريخه ومصادره، الرباط: مجلة اللسان العربي، عدد ٥٤، ص ٩-٢٥.
عبده، أشرف محمد علي (١٤٢٣هـ / ٢٠٠٣م). معاجم المجمع المختصة، رسالة ماجستير جامعة القاهرة: كلية دار العلوم.
عمر، أحمد مختار (١٩٩١). دراسة الصوت اللغوي، القاهرة: عالم الكتب.

التعريف في معاجم المصطلحات اللسانية *The Definition of the Linguistic Dictionary Terms* ٨٥

- عمر، أحمد مختار (١٩٩٨). صناعة المعجم الحديث، ط١، القاهرة: عالم الكتب.
- عمران، عصام (مترجم) (١٩٩٣). المعجم المنهجي لعلم المصطلحات (المصطلحية)، الرباط: مجلة اللسان العربي، عدد ٣٦، ص ١٩١-٢٠٧.
- القاسمي، علي (١٩٨٧). مقدمة في علم المصطلح، ط٢، القاهرة: مكتبة النهضة المصرية.
- مبارك، مبارك (١٩٩٥). معجم مصطلحات الألسنية، ط١، بيروت: دار الفكر اللبناني.
- مجمع اللغة العربية (١٤٠٥هـ / ١٩٨٥). المعجم الوسيط، ط٣، القاهرة.
- مختار، محمود (١٤١٥هـ / ١٩٩٥). من مقومات المعجم العلمي العربي المختص، القاهرة: مجلة مجمع اللغة العربية، عدد ٧٦، ص ٩٧-١٠٣.
- مذكور، إبراهيم، وآخرون (١٣٩١هـ / ١٩٧١). مجمع اللغة العربية في ثلاثين عاما- مجموعة القرارات العلمية ط٢، القاهرة.
- مذكور، عمرو (٢٠١٥). التصور والمصطلح، قضايا تأسيسية في المفهوم والتطبيق، ط١، القاهرة: دار البصائر.
- المسدي، عبد السلام (١٩٨٤). قاموس اللسانيات، الدار العربية للكتاب.
- مهران، محمد (١٩٨٩). مدخل إلى المنطق الصوري، القاهرة: دار الثقافة للنشر والتوزيع.
- ولفنانج، نيدوييتي (١٩٨٣). التصورية والدلالية مقارنة في المنهج وفحص في صلاحية الاستعمال في مجال المصطلحية، ترجمة: محمد حلمي هليل، الرباط: مجلة اللسان العربي، عدد ٢٩، ١٩٨٧، ص ١١١-١٣٦.
- هارتمان، (٢٠٠٤). المعاجم عبر الثقافات، ترجمة: محمد حلمي هليل، ط١، الكويت: مؤسسة الكويت للتقدم العلمي.
- هليل، محمد حلمي (١٤١٢هـ / ١٩٩٢). نحو خطة منهجية لوضع معجم ثنائي متخصص تطبيق على اللسانيات، تونس: مجلة المعجمية، عدد ٨، ص ١٥٥-١٧٦.

References

- Hartmann, R. R, Stork F. C (1976). *Dictionary of Language and Linguistics*, London, Published by Elsevier Science Ltd, 01.10.1976.
- Badawi, Ebad al-Rahman (1981). *al-mantiq al-sawri wa al-riyazi*, Ed. 5th, Kuwait, Vikalat Matbuat.
- Barikat, Basam (1984). *mu'jam al-lisaniat*, Tripoli, Lebanon: Jurus Burs.
- Bialbaki, Ramzi (1990). *mu'jam al-mustalahat al-laghwiat*, Ed.1st, Beirut: Dar Al-Elm lilmalayin.
- Bin Morad, Ebrahim (1993). *al-mu'jam al-elmi al-arabi al-mukhtas hataa muntasaf al-qarn al-hadi ashar al-hejri*, 1st Ed., Beirut: Dar al-gharb al-islami.
- Heribert Picht & Jennifer Draskau (2000). *Terminology: An Introduction*, translated by Muhamad Helmy Haliln, Kuwait, Kuwait University.
- al-Jilali, Halam (1996). al-taerif al-mustalahati, al-rubat, *journal al-lisan al-arabi*, No. 42, pp. 184-192.
- Hijazi, Mahmud Fahimi (1993). *al-asas al-luqawiat laeilm al-mustalah*, Cairo: Maktabat Qarib.
- al-Hamzawi, Muhammad Rashad (1987). *al-mustalahat al-lughawiat al-hadithat*, Tunisia: al-Daar al-tuwnisiat lilnashr.
- Hamidi, Muhiuddiyn, & Hamidan, Abdullah (translators) (2000). *al-mawsueat al-lughawiat*, Riyadh: King Saud University.
- Hana, Sami A'yad & Hesamuddin, Karim Zaky & Juris, Najib (1997). *mu'jam al-lisaniaat al-hadithat*, 1st Ed., Beirut: Maktabat Lubnan.
- al-Khuli, Muhammad Ali (1982). *mu'jam elm al-lughat al-nazari*, 1st Ed., Beirut: Maktabat Lubnan.
- al-Khuli, Muhammad Ali (1986). *mu'jam elm al-lughat al-tatbiqii*, 1st Ed., Beirut: Maktabat Lubnan.
- al-Khuli, Muhammad Ali (d ta). *mu'jam elm al-aswat*, Riyadh.
- Sajer, J. (2001). al-taqis al-mustalahi, translate: Jawad Husni Sama'ena, al-rabat, *journal al-lisan al-Arabi*, No. 52, pp. 140-146.

- Sama'ateh, Jawad Husni (1999). al-mu'jam al-elmi al-mukhtas (al-munhaj wal-mustalah), al-rabat, *journal al-lisan al-arabi*, No. 48, pp. 35-47.
- al-Seyyed, Dawud Helmy (1978). *al-mu'jam al-enjilizi bayn al-mazi wal-hazir*, 1st Ed., Kuwait, Kuwait University.
- Arif, Muhammad Najib (1993). *qamus elm al-lughat al-hadith*, Tanta: al-muktabat al-qawmiat.
- Abdulaziz, Muhammad Hasan (1998). *madkhal 'ilay elm al-lughat*, Cairo: Dar al-fikr al-Arabi.
- Abdulaziz, Muhammad Hasan (2002). *al-mustalah al-elmi enda al-arab tarikhih wa musadira*, al-rabat: *journal al-lisan al-arabi*, No. 54, pp. 9-25.
- Abda, Ashraf Muhammad Ali (2003). *mu'ajim al-majma al-mukhtasat*, Master Thesis Cairo University: Faculty of Dar Al Uloom.
- Umar, Ahmad Mukhtar (1991). *derasat al-sawt al-lughawi*, Cairo: alam al-kutub.
- Umar, Ahmad Mukhtar (1998). *sinaeat al-mu'jam al-hadith*, 1st Ed., Cairo: alam al-kutub.
- Umran, Eisam (translator) (1993). al-mu'jam al-manhaji la-elm al-mustalahat (al-mustalahiyat), al-rabat: *journal al-lisan al-Arabi*, No. 36, pp. 191-207.
- Al-Qasemi, Ali (1987). *muqadimat fi elm al-mustalah*, 2nd Ed., Cairo: Maktabat al-nahdat al-misriat.
- Mbarak, Mbarak (1995). *mu'jam mustalahat al-alseni*, 1st Ed., Beirut: Dar al-fikr al-lubnani.
- Majmae al-lughat al-arabia (1985). *al-mujam al-wasit*, 3rd Ed., Cairo.
- Mukhtar, Mahmud (1995). men muqumat almujam al-elmi al-arabi al-mukhtas, Cairo: *journal majmae al-lughat al-arabiati*, No. 76, pp. 97-103.
- Madkour, Ebrahim, & et la. (1971). *mu'jam al-lughat al-arabiati fi thalathin ama- majmueat al-qararat al-elmiat*, 2nd Ed., Cairo.
- Madkour, Amr (2015). *al-tasawir walmustalah, qazaya tasisiat fi almafhum waltatbiq*, 1st Ed, Cairo: Dar al-basaer.
- Al-masdi, Abdulsalam (1984). *qamus allisaniaat*, al-dar al-arabiati lilkitab.
- Mehran, Muhammad (1989). *madkhal 'ilaa al-mantiq al-suwrii*, Cairo: dar al-thaqafat ilnashr waltawzie.
- Nedobity, Wolfgang (1983). «*Conceptology and semantics: a comparison of their methods and examination of their applicability in terminology*» Wein: infoterm. 16 p. [altasaworiat waldilaliat muqarina fi al-monhj wafuhs fi salahiya al-estemal fi majal al-mustalahiya] tarnslated by Mohammed Helmy Hulil, al-rabat, *journal al-lisan al-Arabi*, No. 29, 1987, pp. 111-126.
- Hartmann, R (2004). *alma'ajim ebar al-thaqafati*, tarnslated by Mohammed Helmy Halil, 1st Ed., Kuwait: muasasat alkuayt altaqadum alelmi.
- Halil, Mohammed Helmy (1992). nahw khutat manhajiat liwade muejam thunayiyin mutakhasis tatbiq ealaa allsaniati, twns: *journal al-mujamiyat*, No. 8, pp. 155-176.

HOW TO CITE THIS ARTICLE

Madkour, Amro Mohamed (2019). The Definition of Arabic Linguistic Terms in Dictionaries. *Language Art*, 4(3): 69-88, Shiraz, Iran. [in Arabic]

DOI: 10.22046/LA.2019.16

URL: <https://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/123>





تعریف اصطلاحات زبان‌شناسی عربی در فرهنگ‌لغت‌ها

دکتر عمرو محمد مدکور^۱

دانشیار، دانشکده‌ی هنر و علوم، گروه زبان عربی
دانشگاه قطر، قطر.

(تاریخ دریافت: ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۷؛ تاریخ پذیرش: ۲۹ تیر ۱۳۹۸؛ تاریخ انتشار: ۸ شهریور ۱۳۹۸)

این پژوهش به تعریف اصطلاح‌شناختی اصطلاحات زبان‌شناسی عربی در فرهنگ‌لغت‌ها همراه با توضیح ویژگی‌ها، اهمیت، شرایط، و کاستی‌های برخی از این فرهنگ‌ها هنگام تلاش برای پیوند مفهوم با تعریف آن از طریق تعریف مفهوم می‌پردازد. هم‌چنین، این مقاله پژوهشی تجربی بوده است در ارتباط با مجموعه‌ای از فرهنگ‌لغت‌های زبان‌شناسی عربی یا فرهنگ‌هایی که به زبان عربی ترجمه شده‌اند. این مطالعه با تعریف اصطلاحات (اصطلاح و مفهوم) آغاز می‌شود. سپس، به تعریف اصطلاح می‌پردازد (معنی) و بخش‌های آن را بین انواع مختلف تعریف‌های منطقی، و با روش‌های زبان‌شناختی متعدد، تقسیم می‌کند. در گام بعدی، این تعریف، بر اصطلاحی که در زمینه‌ی علمی خاصی، از طریق شاخه‌ای از اصطلاحات مربوط به موضوع معنی شده است، تأکید می‌کند. این پژوهش فرهنگ‌لغت‌های زبان‌شناسی عربی را معرفی می‌کند و معنی اصطلاحات‌شان (موضوع این تحقیق) را در برمی‌گیرد. سپس، درباره‌ی شرایط تعریفی که باید به واژگان پیوند خورده باشد، بحث می‌کند تا معنی، علمی، دقیق و شفاف باشد. این پژوهش در ادامه به مطالعه‌ی اشتباهات برخی فرهنگ‌ها می‌پردازد، نمونه‌های متعدد هر کدام از این اشتباه‌ها را تحلیل می‌کند و برای اجتناب از وقوع آن‌ها راه‌کارهایی ارائه می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: زبان‌شناسی، لغت‌نامه‌ها، اصطلاحات، تعریف.

¹ Email: amrm1@qu.edu.qa



ORIGINAL RESEARCH PAPER

The Definition of Arabic Linguistic Terms in Dictionaries

Dr. Amro Mohamed Madkour¹

Associate Professor, College of Arts and Sciences, Department
of Arabic Language University of Qatar, Qatar.



(Received: 19 May 2019; Accepted: 20 July 2019; Published: 30 August 2019)

This research studies the terminological definition of Arabic linguistic terms in dictionaries, by explaining its characteristics, importance, conditions, and the shortcomings of some dictionaries when it is tried to link the concept with its definition by defining the concept. There was also a practical study for a set of Arabic linguistic dictionaries or dictionaries that have been translated to Arabic. The research begins by defining the terms (Term and Concept). Then it addresses the definition of the term (Definition) and sets its sections between different types of logical definitions, and multiple linguistic ways. The definition then highlights the term defined in a certain scientific field, and through a tree of terms for the work in topic. The research introduces Arabic linguistic dictionaries, which includes a definition of its terms (the research subject). Then it discusses the conditions of the definition that the lexicon must adhere for the definition to be scientific, accurate and clear. The research continues by studying the faults in some dictionaries, analysing different examples of each of these faults, and working to develop solutions to avoid them.

Keywords: Linguistics, Dictionaries, Terms, Definition.

¹ Email: amrm1@qu.edu.qa



ORIGINAL RESEARCH PAPER

Marked and Unmarked Thematization Patterns: A Comparative Analysis of Opinion Articles Written by American Columnists and Their Persian Translations

Tooba Mardani ¹©

Young Researchers and Elite Club, Isfahan (Khorasgan) Branch, Islamic Azad University, Isfahan, Iran.



Muhammad Sadeqi²

Ph.D. Student of Translation Studies, Department of English, University of Isfahan, Isfahan, Iran..



(Received: 08 April 2019; Accepted: 21 August 2019; Published: 31 August 2019)

Thematization is the process of arranging theme/rheme patterns in a text. It is considered the mental act or process of selecting particular topics as themes in discourse or words as themes in sentences. This study aimed to find out how the translators organize their themes into marked and unmarked ones and how these organizations are related to the original texts. This paper examined thematization strategies in English opinion articles and compared them with their Persian translation. To this end, one of the leading newspapers in the United States, The New York Times, was chosen. The texts were given to a professional translator to be translated and then rated by an expert rater. Based on the qualitative and quantitative analysis of textual features and marked and unmarked themes of 6 opinion articles, their Persian translations were selected. The findings revealed that thematization patterns can help the translators in better transforming the message to the target language. The results for the marked and unmarked thematization patterns were relatively the same in the original texts and their translations.

Keywords: Thematization Patterns, Marked Themes, Unmarked Themes, Theme and Rheme, Systemic Functional Grammar.

¹ E-mail: mardani_mars@yahoo.com © (Corresponding Author)

² E-mail: muhammadsadeqi@fgn.ui.ac.ir

Introduction

Theme/rheme plays a major role in organizing the message and in enabling it to be communicated and understood clearly (Halliday 1994, 37). Whatever is chosen to be the first place, will influence the hearer/reader's interpretation of everything that comes next in the discourse since it will constitute the initial textual context for everything that follows (Alonso & McCabe, 1998).

Theme/rheme analysis is an area that has attracted the attention of some translation scholars. The basic premise is that sentences consist of themes, which present known, context-dependent information, and rhemes, which present new, context-independent information. Because they represent new information, they are rhemes rather than themes which push text development forward.

According to Halliday & Matthiessen (2004), theme is the element which serves as the point of departure of the message. When theme is conflated with the subject, it is called unmarked theme, and when a theme is something other than the subject, it can be referred to as marked theme.

Thematization is considered the mental act or process of selecting particular topics as themes in discourse, or words as themes in sentences. Thematization is one of the subcategories of textual analysis. Textual analysis is the analysis of the text in terms of its textual features or its texture.

Newspapers are probably still the most read text types today, in hard copy or online. Newspaper editorials as a kind of opinion texts are different from the other types of news discourse in that they are supposed to present evaluations and comments about the news events already reported in the newspapers.

An increasing volume of studies carried out by various scholars (Caldas-Coulthard, 1996; Fairclough, 1989, 1995; Fowler, 1991; Hall, 1982; Hodge & Kress, 1993; Van Dijk, 1988a, 1991, 1993) has demonstrated that news, due to its nature, cannot be a totally value-free reflection of facts. News production process comprises selection, interpretation, and presentation of events to audiences; thereby, news are constructing reality in a manner that is corresponding with the underlying ideologies of the news producers and presenters. News imposes a structure of values on whatever it represents; therefore, it produces meanings which construct ideological representations of a society (Fowler, 1991).

Taking the importance of thematic structures in creating a more cohesive text into account, it requires shedding more light on the role of thematicity in translation. This means observing what happens to the theme types and how they are tackled by translators when the text goes through a translation process.

Any unmotivated and unreasonable change into thematic structures may cause difficulties in conveying the intended meaning of source text's author and then get

readers into great troubles because thematic structures and progression may be quite different among various languages.

To Barzegar (2008), Markedness does not greatly vary in English thematized constructions compared to Persian equivalents and there are some differences between the marked and unmarked translations of English thematized sentences concerning their effect on the audiences. The results of Jallilifar's (2010) research on theme indicated overall similarities in both journals regarding different types of theme and patterns of thematic progression. But there were significant differences in the number and the context of the usage of different patterns of thematic progression in the introduction.

The Objectives of the Study

The investigation aims at comparing the English opinion articles and their Persian translations with regard to the use of marked and unmarked themes, and the research question is:

To what extent are opinion articles written by American columnists and their Persian translations different with regard to the marked and unmarked thematization patterns?

This study is devoted to characterize thematization patterns or theme/rheme organization in the sample of English newspapers and their translations into Persian.

Thematization Patterns

According to Lotfipour Saedi (1991), the texture of a text can be characterized by textual features of a. Thematization strategies; b. Schematic structure; c. Paralanguage, and d. Cohesion (cited in Yarmohammadi, 1995).

Halliday states: "the 'textual' component in the language is the set of options by means of which a speaker or writer is enabled to create texts". (Halliday 1994, 161) One key choice in the textual configuration of discourse is that of what will appear in theme position; indeed, for Halliday (1985, 53), "the textual function of the clause is that of constructing a message" and the theme/rheme structure is the "basic form of the organization of the clause as message". In the organization of discourse, an important concern is which participant, process or circumstance will be chosen as the ideational point of departure for the message. According to Bell (1991), thematization patterns organize the initiation of the clause and act to direct the attention of the receiver of the message to the parts the sender wishes to emphasize.

While explaining something to another person, whether in speech or writing, we try to organize what we say in a way that makes it easier for the reader to understand (Bloor & Bloor, 1995). The structuring of language as a message is realized in the thematic structure of the constituent clauses of a text.

Halliday (1985, 67) explain that thematic progression is of crucial importance to the internal relation between sentences in the text. Thematic progression contributes to text coherence in that it lets us know what the text is about and where the text is going to. By analyzing the thematic structure of a text, “we can gain an insight into its texture and understand how the writer made clear to us the nature of his underlying concerns” (Halliday, & Matthiessen, 2004).

Theme and Rheme

Theme/rheme analysis is an area that has been the center of some translation scholars’ attention (see Grzegorek 1984; Newmark 1988; Bell 1991; Baker 1992; Halliday 1994).

The topic is a non-structural discourse category which describes what the text is about (Brown & Yule, 1983). Given information is the information that can be predicted or it is which belongs to the knowledge shared by both listener and speaker whereas new information is the information which is contextually non-retrievable and says something about the given information (Prince, 1981). According to Halliday (1994), the grammatical subject is the one that of which something is predicated. Also, Halliday (1994) distinguishes three different kinds of subject:

1. The grammatical subject which is defined above,
2. The psychological subject which is the concern of the message,
3. The logical subject which is the doer of an action.

But Halliday (1994) used three equivalent terms for these expressions. He used *subject* for grammatical subject, *theme* for the psychological subject, and *actor* for the logical subject.

One of the limitations on speaker/writer is that they can produce only one word at a time. They have to choose a beginning point. This point will influence the hearer/reader’s interpretation of everything that follows in the discourse since it will constitute the initial textual context for everything that follows (Brown & Yule, 1983).

Markedness

In Linguistics, Markedness refers to the way words are changed or added to give special meaning. The unmarked choice is just the normal meaning.

The marked theme is considered as a cover term consisting of different classifications like Topicalization, Left-dislocation, Cleft, and Pseudo-cleft sentences. According to Grzegorek (1984), a thematic structure is communicatively marked when it does not follow the sequence from the old to the new information. It is obvious that an unmarked theme shows a grammatical subject that forms the point of departure while the marked theme employs a technique that fronts other

information. The marked theme uses three main context frames for this purpose: Conjunctive/Modal Adjunct and Conjunctions, Prepositional and Adverbial Phrases, Subordinate Clauses, and Nonfinite Clauses (Gosden, 1992). According to Eggins (1994), the term “Unmarked” simply means ‘most typical/usual’, while “Marked” means ‘atypical’/‘unusual’.

Halliday and Matthiessen (2004, 65) believe that “As a message structure, therefore, a clause consists of theme accompanied by a rheme; and the structure is expressed by the order-whatever is chosen as the theme is put first.” Alice Davidson (1980) suggests that the more marked the construction, the more likely that an implicated meaning will be which the utterance is intended to convey (Cited in Brown & Yule, 1983).

Simply put, the unmarked member of any pair is the most natural, the most frequent, the simplest, the more basic, the logically prior, the more universal, the first learned, the one implied by the marked member; the one understood, unstated, taken for granted, ordinary, usual, etc.

Translation and Thematization

Translating is a process of transforming a text originally in one language into an equivalent text in another language. Catford (1965, 20) states that “translation is the replacement of textual material in one language (SL) by equivalent textual material in another language (TL)”.

The most important point for source text thematic analysis is that the translator should be aware of the relative Markedness of the thematic and information structure. What is marked varies across languages.

According to Hatim and Mason (1990), translators have to take into account thematic structures of the original text to keep the intentions and implications of text producers. Larson (1984) explains translation as transferring the meaning of the source language into the target language by way of the form of the first language to the form of the second language and by way of semantic structure.

The possibility of applying Systemic Functional Theory to translation research lies in the fact that translation itself is a meaning-realization process which involves choices of different language resources while Systemic Functional Grammar provides us with a way of describing lexical and grammatical choices from the system of wording that enables us to see how language is being used to realize meaning (Fang, 2008). Ventola (1995) states that there is no question about the usefulness of the analytical devices-thematic structures, but these tools are not expected to function in the same way in various languages. Contrastive Linguistics has paid some attention to these differences. But an area that is relatively unexplored is what happens to the text’s thematic organization and their thematic progression when the text goes through a translation process. She suggests that “what is needed

by is a more thorough investigation of the theme/rheme issues and the role they play in creating textuality and cohesion in the translation of texts” (1995, 102). Researches have shown that thematic structure, organization, and progression are not quite the same among various languages. With respect to this notion, Matthiessen (2004) asserts that “for example, in Japanese, as in Tagalog, the interpersonal theme is realized positionally by initial position; and the same is true about textual themes. Japanese, in contrast to Tagalog, tends to place topical theme early in the clause, after textual and interpersonal themes, but in line with Tagalog, Japanese may mark topical themes segmentally by a ‘postposition’ such as *wa* or *mo*”. (Matthiessen 2004, 550)

Systemic Functional Linguistics

Systemic Functional Linguistics (SFL) theory, founded by Halliday views languages as a social semiotic resource people use to accomplish their purposes by expressing meaning in context. “For SFL, a language is ‘a system of meanings’. That is to say that when people use language, their language acts, produces, or more technically, constructs meaning.” According to Weil (1844 as cited in Wang, 2009) the theoretical principles underlying the study of theme/rheme are derived mainly from the Systemic Functional Linguistics. “In the Systemic Functional approach to language study, each sentence encodes not just one, but three meanings simultaneously, and these meanings are related to the three different and very basic functions of language.” (Butt *et al.* 2003, 6)

Within SFL the *clause* is the main constituent by which language is communicated. “The clause is the fundamental meaning structure in our linguistic communication with each other” (Butt *et al.* 2003, 33). A clause can be described as “any stretch of language centered on a verbal group” (Thompson 2004, 17). In Systemic Functional Grammar (SFG) (Halliday, 1994; Halliday & Matthiessen, 2004), texts are viewed as social processes and the context of a text is manifested through language, especially on the level of lexico-grammar. In the view of SFG, the clause is the basic linguistic unit which can be divided into three constituent parts: (i) the process itself; (ii) participants in the process; (iii) circumstances associated with the process. These parts construct the frame of reference for interpreting our experience of happening, doing, sensing, meaning, being and becoming. The most prominent unit in Functional Grammar is clause rather than sentences.

Literature Review

Various scholars have in recent years contributed to the study of the textuality of texts by analyzing their theme, thematic structure, and thematic progression in text across different languages to find out how academic texts unfold thematically. Hasselgard (2004) worked on thematic structures in 1200 sentences in English and

their translation in Norwegian. She founded that there were significant differences between these two languages regarding the grammatical structure of sentence openings. Moreover, Jallilifar (2009) applied the research on *Thematic Development in English and Translated Academic Texts*. He investigated thematic development and progression in English academic texts and their translations in Persian. The corpus was selected from the first three pages of the first chapters of nine English Applied Linguistics books and their translation versions. Applying Halliday's (1994) Thematic Organization and McCabe's (1999) Thematic Progression, the study revealed significant differences in the original texts and their translations regarding thematic schemes. They concluded that both authors and translators must be conscious of these tools in order to use them effectively and create more cohesive texts. Zhou (2006) worked on the theme construction of Chinese language showing some grammatical dissimilarity with English. Working on interpersonal metafunction, she tried to show whether advertisement texts in Chinese and English journals engender similarities in interpersonal metafunction or not. Results indicated that the modal themes were not prevalent across both corpora, and so the advertisement texts did not engender similarities in interpersonal metafunction across the two languages. Jallilifar and Khedri (2011) scrutinized thematic development and progression in English academic texts and their translations in Persian. Applying Halliday's (1994) Thematic Organization and McCabe's (1999) Thematic Progression, they analyzed sample academic texts selected from the first three pages of the first chapters of nine English Applied Linguistics books and their translation versions that were representatives of Applied Linguistics books taught in the Iranian universities at undergraduate and graduate levels. Analyses of original texts and their Persian counterparts indicated that there were significant differences between the two text types regarding thematic development and progression especially in terms of unmarked and multiple themes.

Ventola (1995) contends that "the analysis of theme/rheme structures in the clauses and the thematic progression helps us to see whether the text is unsuccessful in its realizations" (p. 98). Analysis of texts and their translations in other languages in terms of thematic structures would enable one to see how texts unfold in different languages at the micro-structure level. She adds that sometimes readers may find texts fuzzy since they consider some odd thematic structures that are not typical of the target language. The fault in these texts is very often placed on the author's failures of argumentation and rhetorical skills; it is presumed that the author's logic is not functioning well and his/her argumentation and rhetoric are seen to fail. But often the original argumentation is clear and well-structured rhetorically in the source text; it is the translation that fails and distorts the argumentative and rhetorical patterns.

Methodology

Materials

The data of this research came from the opinion column of an important newspaper: The New York Times, from the United States and their translations into Persian. Of the 60 articles collected from the online archives of this newspaper, 6 texts were finally chosen for the analysis since there was a need to control the different variables involved in the writing of the texts and the translations thereof. First, a careful selection was made among the texts collected from the newspapers in order to choose those written by Americans (as Native-English speaking writers) and those translated by Iranians (as English-to-Persian translators). In order to have a focused analysis of the texts, and prevent the biased vision of the texts, the choice of topic was controlled in this research. The selected opinion articles cover the following topics: health and environmental issues.

Procedure

The texts were analyzed for identification of thematization patterns in English newspapers and their translations into Persian. In general, both qualitative and quantitative Data Analysis were employed in this study. Qualitative analysis was carried out in order to identify and categorize thematization patterns. Quantitative analysis, on the other hand, was conducted to determine the occurrences of the marked and the unmarked themes in English persuasive texts and their Persian translations.

In order to carry out this study, the following steps were taken: The first step was to choose the 6 opinion articles among 60 articles. The articles were chosen based on specific topics; i.e., health and environmental issues. Then the articles were given to a professional translator to be translated, afterwards the translated versions were given to another professional translator to be revised. The next step was to read the original English newspaper texts and identify the sentences containing the marked and the unmarked thematic sentences. The next step was to read the Persian translations of the texts translated by Iranian translators to find the suggested equivalent sentences.

Halliday's (1970) SFG was used as the framework of the study. According to Halliday (1985) theme is classified into the following types: MTs and UMTs. In the declarative clause, a theme that is something other than the subject is referred to as MT. The most usual form of MT is an adverbial group or propositional phrase. Least likely to be thematic is a complement, which is a nominal group that is not functioning as subject (something that could have been subject but is not). If the theme of the clause is Unmarked, then the theme is normal. UMT means mapping of

the theme on to the subject. The subject is the element that is chosen as a theme unless there is a good reason for choosing something else.

Then, all data were grouped with their Persian equivalents. Then, each group was reviewed and the data were analyzed by comparing and contrasting the original sentences and their suggested equivalent sentences. Next, the frequency of each marked and unmarked thematic text was computed and the results were presented through tables and charts. After that, t-test was employed to compare and contrast the obtained frequencies to see statistically significant differences. In sum, the data were analyzed using the SPSS 16.0 (Statistics Package for Social Sciences). In order to make a valid comparison and judgment on the marked and the unmarked themes extracted from translations, t-test was applied. The data were calculated with computational analysis. Having done all the procedures, and gathered all the data, the researcher checked the outcomes in order to find answers to the question posed in this research.

Results

The Frequency of the Marked Thematization Patterns in the English Persuasive Texts and Their Persian Translations

This part represents the results for the marked themes in the English original texts and their Persian translations and investigates whether it is statistically significant or not. The results were tabulated and a general explanation about the results follows Table (1).

Table 1: The Frequency of the Marked Themes (MT) in the English Persuasive Texts and Their Persian Translations

	Frequency of MT	Average	Std. Deviation	T	SIG
English Texts	6	6.17	2.041	0.793	0.446
Translated Texts	6	5.17	2.317		

Table (1) indicates the frequency of the marked thematization patterns in the English persuasive texts and their Persian translations, it also shows whether it is statistically significant or not. The averages indicate that the Marked Themes in the Persian translations (6.17) were more than the Marked Themes in the English original texts (5.17). The difference between the two averages was characterized by the t-test. The result of the t-test was equal to 0.793. The Sig= 0.446 indicates that the difference between English persuasive texts and their Persian translations with regard to the marked thematization patterns were not statistically significant.

The Frequency of Unmarked Thematization Patterns in the English Persuasive Texts and Their Persian Translations

This part represents the results for the Unmarked Themes in the English original texts and their Persian translations and investigates whether it is statistically significant or not. The results were tabulated and a general explanation about the results follows Table (2).

Table 2: The Frequency of the Unmarked Themes (UMT) in the English Persuasive Texts and Their Persian Translation

	Frequency of UMT	Average	Std. Deviation	T	SIG
English Texts	6	11.67	7.789	0.116	0.910
Translated Texts	6	11.17	7.195		

Table (2) indicates the frequency of the unmarked thematization patterns in the English persuasive texts and their Persian translations. It also shows whether it is statistically significant or not. The averages indicate that the Unmarked Themes in the Persian translations (11.67) were more than the Marked Themes in the English original texts (11.17). The difference between the two averages was characterized by the t-test. The result of the t-test was equal to 0.793. The Sig=0.910 indicates that the difference between the English persuasive texts and their Persian translations with regard to the unmarked thematization patterns were not statistically significant.

Discussion and Conclusion

In this study, the researcher intended to analyze whether the marked and the unmarked thematic sentences were similarly realized in the English persuasive texts and their Persian translations or not. In this regard, one question was posed: To what extent are opinion articles written by American columnists and their Persian translations different with regard to the marked and unmarked thematization patterns? and after analyzing the data, the following results were obtained.

Based on the results reported in Tables (1) and (2), the frequency of all the marked and the unmarked thematic sentences was somehow the same in both the English versions and their Persian translations. The researcher used t-test for more assurance about these differences. As the t-test indicated, the differences were not statistically significant. Therefore, the marked and the unmarked thematic sentences were similarly realized in the English persuasive texts and their Persian translations.

The present study is in total contrast with Zhou's (2006) research. She worked on the theme construction of Chinese language showing some grammatical dissimilarity with English. The present study showed that there were not any significant differences between the marked and the unmarked sentences of the English texts and their Persian translations. This study also is in total contrast with the results of Jallilifar and Khedri's (2011) research on thematic development and

progression in English academic texts and their translations in Persian. Their research indicated that there were significant differences between the two text types regarding thematic development and progression especially in terms of the unmarked and the multiple themes while in the present study the differences between the original English texts and their Persian translations were not statistically significant. The present study is in total contrast with Jallilifar's (2009) research. His study reveals significant difference in the original texts and their translations regarding thematic schemes while in the present study there were no significant differences between the original English texts and their translations. But researchers in both studies concluded that both the authors and the translators must be conscious of these tools in order to use them effectively and create more cohesive texts. The current research is somehow in total contrast with Hasselgard's (2004) research. She found that there were significant differences between English and Norwegian languages regarding the grammatical structure of sentence openings while the researcher in this study concludes that, there are no significant difference in the English persuasive texts and their Persian translations. The findings of Ventola's (1995) research contributed some evidence to support the view that the thematic structure is a useful and important tool in translation.

As a result, it is recommended that translators consider the transfer of the thematic structure in translation after conveying the message. They also should get mastery over the grammar and structure of both source and target languages, especially in terms of thematization patterns.

Reference

- Alonso B. I. & McCabe, A. (1998). *Theme-rheme patterns in L2 writing*. Didactica (Lenguay Literatureura), 10, 13-31.
- Baker, M. (1992). *In other words*. London and New York: Routledge
- Barzegar, H. (2008). *Differences between marked and unmarked translation of English thematized sentences regarding their effect on the audience*. Retrieved January 2, 2011, from <http://www.translationdirectory.com/articles/article1592.php>.
- Bell, Roger T. (1991). *Translation and translating. Theory and practice*. New York: Longman Inc.
- Bloor, T., & Bloor, M. (1995). *The functional analysis of English: A Hallidayan approach*. London: Arnold.
- Brown, G. and Yule G. (1983). *Discourse analysis*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Butt, D., Fahey, R., Feez, S, et al. (2003). *Using functional grammar-- An explorer's guide*. Sydney: National Centre for English Language Teaching and Research.
- Caldas-Coulthard. (1996). *Texts and Practices: Readings in critical discourse analysis*. London: Routledge.
- Catford, J.C. (1965). *A linguistic theory of translation*. London: Oxford University Press.
- Davison, A.: 1980, 'Any As Existential or Universal?', in J. van der Auwera (ed.), *The Semantics of Determiners* (Croom Helm, London), pp. 11-40.
- Eggins, S. (1994). *An introduction to systemic functional linguistics*. London: Pinter.
- Fairclough, N. (1989). *Language and power*. London: Longman.
- Fairclough, N (1995). *Critical discourse analysis: The critical study of language*. London and New York. Longman.
- Fang, Jing, et all. (2008). What may be Hidden behind a Translator's Choice: A comparative analysis of two translations of *The Art of War*. In *systemic functional linguistics in use, OWPLC Vol: 29* pp 283-306. Retrieved August 10th, 2012 from <http://static.sdu.dk/media files>.
- Fowler, R. (1991). *Languages in the News: discourse and ideology in the press*. London. Routledge.
- Gosden, H. (1992). *Discourse functions of marked theme in scientific research articles*. Journal of English for Specific Purposes, 11, 207-224.
- Grzegorek, M. (1984). *Thematiization in English and Polish*: Poznan.
- Hall, S. (1982). *The rediscovery of ideology: Return of the repressed in media studies*. In James Curran et al (eds.). *Culture, Society, and the Media* (pp. 56-90). London: Methuen.
- Halliday, M.A.K. (1970). *New Horizons in Linguistics*. Harmondsworth: Penguin Books.
- Halliday, M.A.K. (1985). *An introduction to functional grammar*. London: Edward Arnold.
- Halliday, M.A.K. (1994). *An introduction to functional grammar*. New York: Edward Arnold.
- Halliday, M.A.K., & Matthiessen, Ch. M. L. M. (2004). *An introduction to functional grammar*. London: Arnold Publisher.
- Hasselgard, H. (2004). *Thematic choice in English and Norwegian. Functions of Language*, 11.2, 187-212.
- Hatim, B., & Mason, I. (1990). *Discourse and the translator*. London: Longman.
- Hodge, R. & Kress, G. (1993). *Language as ideology* (2nd ed.). London: Routledge.

- Jallilifar, A. (2009). *Thematic development in English and translated academic texts*. Retrieved January 3, 2011, from Journal of Language & Translation 10(1), 81-111.
- Jallilifar, A. R. (2010). *The status of theme in applied linguistics articles*. Retrieved January 2, 2011, from <http://www.Asian-esp-journal.com>
- Jallilifar, A.R. & Khedri, M. (2011). Thematic development in English and translated academic text. In A.R. Jalilifar & E. Abdollahzadah (Eds.), *Academic research genre in Asian context* (pp. 335-364). Ahwaz: Shahid Chamran University Press.
- Larson, M.L. (1984). *Meaning-based translation: A guide to cross-language equivalence*. Lanham: University Press of America.
- Lotfipour-Saedi, K. (1991). *Analyzing Literary Discourse: Implication for Literary Translation*. Paper presented at Tabriz University Conference on Translation, Tabriz.
- Matthiessen, C. (2004). *Descriptive motifs and generalizations*, in Caffarel, A., Martin, J. R. & Matthiessen, C. (eds.). *Language functional perspective*, Amsterdam: John Benjamins, pp. 537-673.
- McCabe, A. (1999). *Theme and Thematic Patterns in Spanish and English History Text* (PhD Dissertation). Aston: Aston University.
- Newmark, P. (1988). *A textbook of translation*: Prentice Hall International (UK) Ltd.
- Prince, E. F. (1981). *Toward a taxonomy of given-new information*. Radical Pragmatics, (ed) Cole, P. New York: Academic Press. 223-255.
- Thompson, G. (2004). *Introducing functional grammar*. 2nd ed. London: Arnold.
- Wang, Xuefeng. (2009). *Grammatical concepts and their application in foreign language teaching*. Retrieved November 19th, 2011. <http://www.aare.edu.au/06pap/wan06111.pdf>. *Academic research genre in Asian context* (pp. 335-364). Ahwaz: Shahid Chamran University Press.
- Van Dijk, T. A. (1988). *News analysis: Case studies of international and national news in the press*. Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum.
- Van Dijk, T. A. (1991). *Racism and the press*. London: Routledge.
- Van Dijk, T. A. (1993). *Analyzing racism through discourse analysis. Some methodological reflections*. In: J. Stanfield (ed.). *Race and ethnicity in Research Methods*. (pp. 92-134). Newbury Park, CA: Sage.
- Ventola, E. (1995). *Thematic development and translation*. In M. Ghadessy (Ed.). *Thematic development in English text* (pp.85-104) London: Pinter.
- Yarmohammadi, L. (1995). *Textual analysis of English and Persian written texts in contrast and its possible pedagogical implications*. In *Fifteen articles in contrastive linguistics and the structure of Persian*. Tehran Publication (pp. 101-115).
- Zhou, YA. (2006). *The interpersonal metafunction and theme in English and Chinese advertisement texts*. Retrieved April 5, 2009, from <http://www.linguist.org.cn/doc/uc200605/uc20060511.pdf>

HOW TO CITE THIS ARTICLE

Mardani, T., & Sadeqi, M. (2019). Marked and Unmarked Thematization Patterns: A Comparative Analysis of Opinion Articles Written by American Columnists and Their Persian Translations. *Language Art*, 4(3):89-102, Shiraz, Iran.

DOI: 10.22046/LA.2019.17

URL: <https://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/115>





الگوهای معنایی نشانه‌دار و بدون نشانه: تحلیلی مقایسه‌ای از مقالات نوشته‌شده‌ی روزنامه‌نگاران آمریکایی و ترجمه‌ی فارسی آن‌ها

طوبی مردانی^۱

باشگاه پژوهشگران جوان و نخبگان، شعبه‌ی اصفهان (خوراسگان)،
دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران.

محمد صادقی^۲

دانشجوی دکتری مطالعات ترجمه،
دانشگاه اصفهان، ایران.

(تاریخ دریافت: ۱۹ فروردین ۱۳۹۸؛ تاریخ پذیرش: ۳۰ مرداد ۱۳۹۸؛ تاریخ انتشار: ۹ شهریور ۱۳۹۸)

الگوهای معنایی فرایند مرتب‌کردن الگوهای آغازگری و پایان‌بخشی در یک متن به‌شمار می‌روند. الگوهای معنایی عمل یا فرایند ذهنی انتخاب موضوعاتی خاص به‌عنوان آغازگر در گفتار یا کلماتی به‌عنوان آغازگر در جملات در نظر گرفته می‌شوند. هدف از تحقیق جاری پی‌بردن به این موضوع بود که مترجمان چگونه به سازمان‌دهی زمینه‌های خود به‌صورت نشانه‌دار و بدون‌نشانه می‌پردازند و اینکه این سازمان‌دهی‌ها چه ارتباطی با متن اصلی دارد. این مقاله به بررسی راه‌کارهای معنایی در مقالات انگلیسی می‌پردازد و آن‌ها را با ترجمه‌ی فارسی آن‌ها مقایسه می‌نماید. به‌این منظور، نیویورک تایمز، یکی از روزنامه‌های پیشرو در ایالات متحده‌ی آمریکا، انتخاب گردید. متون استخراج‌شده به یک مترجم حرفه‌ای برای ترجمه ارائه گردید و سپس یک ارزیاب متخصص آن را ارزیابی نمود. براساس تجزیه و تحلیل‌های کمی و کیفی و ویژگی‌های متنی و زمینه‌های نشانه‌دار و بدون‌نشانه شش مقاله و ترجمه‌ی فارسی آن‌ها انتخاب شد. یافته‌ها حاکی از آن است که الگوهای معنایی می‌توانند به مترجمان در انتقال بهتر پیام در زبان هدف کمک کنند. نتایج مربوط به الگوهای معنایی نشانه‌دار و بدون‌نشانه در متون اصلی و ترجمه‌ی آن‌ها نسبتاً مشابه بوده است.

واژه‌های کلیدی: الگوهای معنایی، زمینه‌های نشانه‌دار، زمینه‌های بدون‌نشانه، آغازگر و پایان‌بخش، دستور زبان نقش‌گرای نظام‌مند.

¹ E-mail: mardani_mars@yahoo.com

©(نویسنده مسؤل)

² E-mail: muhammadsadeqi@fgn.ui.ac.ir



ORIGINAL RESEARCH PAPER

The Explication of the Author's Traditional Symbolism of the Element Fire in the Poetry of the Russian Symbolist Poet K. Balmont: The Actualization of Zoroastrianism Motives

Syromlia Nataliia Nickolaievna ¹

Ph.D., Associate Professor of Foreign Languages Department,
Kiev National University of Technologies and Design, Kiev,
Ukraine.



(Received: 20 June 2019; Accepted: 27 August 2019; Published: 31 August 2019)

The article is dedicated to the linguistic analysis of symbol of fire in the Russian symbolist poet, K. Balmont's lyrics. The symbolic meanings of the element fire have been studied from linguistic and linguoculturological points of view. There defined mechanisms which allow expressing both traditional symbolism of fire and the one by the author; they are collaboration of mythologems and archetypes associated with the symbol explicated in the text with a proper word, in our case with the word "fire". The subject of this study is one of a side of traditional symbolism of the element fire conditioned by Slavic, Greek mythology, Zoroastrianism, and the Biblical motives. Archetypes are represented with binary oppositions actualizing the semantics of vertical direction, ambivalence, animism, and anthropomorphism. The author's symbolic meanings are expressed according to his rethinking of the myths and archetypes in the nearest surrounding of the symbol in the texts.

Keywords: Linguoculturology, Symbolism, Fire Symbol, Russian Symbolism, K. Balmont, Zoroastrianism.

¹ E-mail: siromlya.nata@gmail.com



ЭКСПЛИКАЦИЯ ТРАДИЦИОННОЙ И АВТОРСКОЙ СИМВОЛИКИ СТИХИИ ОГОНЬ В ПОЭЗИИ РУССКОГО ПОЭТА-СИМВОЛИСТА К. БАЛЬМОНТА. АКТУАЛИЗАЦИЯ МОТИВОВ ДРЕВНЕИРАНСКОЙ КУЛЬТУРЫ

Сыромля Наталья Николаевна¹

к.ф.н., доцент, доцент кафедры иностранных языков. Киевский национальный университет технологий и дизайна, Киев, Украина.

(дата получения: 20.06.2019 г. дата принятия: 27.08.2019 г. дата опубликования: 31.08.2019 г.)

Статья посвящена лингвистическому анализу символа Огонь в лирике русского поэта-символиста К. Бальмонта. В статье анализируется лингвокультурологическое наполнение символа, определены механизмы, позволяющие, с одной стороны, эксплицировать традиционные и, с другой стороны, породить авторские символические значения стихии – взаимодействие символа с мифологемами и архетипами, выявленными в ближайшем окружении лексемы-экспликатора символа. Проводится анализ традиционной символики стихии огонь, эксплицированной в поэтических текстах, обусловленной мифологическим содержанием символа: представлены славянская, зороастрийская, греческая мифологии, библейские мотивы. Архетипический слой представлен бинарными оппозициями, актуализирующими в семантике символа вертикаль, амбивалентность, анимо-аниматичность. Также выявлена индивидуально-авторская символика, порожденная переосмыслением автором мифологем и архетипов, с которыми взаимодействует символ в текстах.

Ключевые слова: лингвокультурология, символика, символ Огонь, русский символизм, К. Бальмонт, зороастризм.

¹E-mail: siromlya.nata@gmail.com

Вступление

В философском и художественном дискурсе русского символизма – первого направления модернизма в России – категория символа, давшая название всему направлению, утвердилась в результате «абсолютизации одной из особенностей художественного творчества вообще» и стала удобной для выражения многосмысленности мира (Краткая литературная энциклопедия 1971, 835). Как отмечают ученые, поэтика русского символизма была пионерским явлением в рамках общеевропейского литературного процесса, так как ею ставились уникальные задачи теургического воздействия средствами искусства на предметный мир.

Одним из таких средств является символ как основной художественный элемент поэтического произведения, передающий особенности символистского мировидения.

Попытку универсальной классификации символов предпринял Э. Фромм (Fromm 1952), который выделил три вида символов по степени символичности: 1) конвенциональные – охватывают простое признание смежности, выводимой на зрительной или естественной основе (математические символы); 2) случайные – возникают благодаря ассоциациям, создаваемым в результате случайного контакта; 3) универсальные – определяются наличием внутренней связи между символом и тем, что он представляет.

В нашей работе исследуется универсальный символ (мотивированный) «Огонь». Система символов поэта-символиста тесно связана с его гносеологией, особым осмыслением значимых для него онтологических реалий. Как пишет Ю. М. Лотман, поэт может черпать свою символику из арсенала эпохи, культурного направления, социального круга (Лотман 1996, 225), что отражается в поэтическом тексте – одном из способов выражения личности автора.

Символ в лирике русских поэтов-символистов рассматриваем как структурное образование: ядро символа – одноименный концепт, включающий образный и ассоциативный слой, периферия – мифологемы и архетипы, взаимодействующие в тексте с концептом.

Такой подход позволяет выявить актуализацию традиционных значений и авторское наполнение символа-стихии Огонь в рамках поэтики символизма К. Бальмонта.

Основная часть

Выражению традиционных и авторских значений символа способствуют мифологемы и архетипы, выявленные в ближайшем окружении лексемы-экспликатора символа, в нашем случае – лексемы «огонь».

При анализе были выделены мифологемы *собственно мифические* и *библейские*.

Собственно мифические мифологемы актуализированы:

1) **антропонимами** *Стратим, Иван Купала, Агура, Ашаван, Датар, Маздао*;

2) **именами нарицательными**: *бог, душа, демон*.

Библейская мифологема выражена **именем нарицательным рай**.

Однако анализа только мифологем для реконструкции значения символа недостаточно: необходимо обращение к архетипу, взаимодействие с которым – признак связи символа с древней языковой моделью мира.

Анализируя славянскую «модель мира», В. Н. Топоров и В. В. Иванов отмечают, что мир описывается системой двоичных противопоставлений (бинарных оппозиций), которые определяют пространственные, временные, социальные и другие его характеристики: огонь – влага, верх – низ, север – юг, и т.д. (Иванов, Топоров 1965, 5–15).

При анализе архетипов выявлены оппозиции: *огонь – влага, верх – низ (небо – земля), жизнь – смерть*.

Таким образом, аксиологически значимыми в семантике символа-стихии являются *амбивалентность, вертикаль, анимо-аниматичность*.

Проанализируем, какие традиционные значения символа актуализируются в лирике К. Бальмонта и какая индивидуально-авторская символика эксплицируется.

Традиционная символика природных стихий представлена в мифологических словарях, словарях и энциклопедиях символов (Х. Керлот, Дж. Тресиддер, В. Бауэр, В. Андреева, Е. Я. Шейнина, С. А. Токарев и др.).

По М. М. Маковскому, традиционно значение «огонь» соотносится со значениями «змея», «середина, центр», «летать», «подыматься вверх», «вода», «богатство», «поклоняться божеству», «таинство» (Маковский 1996, 240–243).

Внутренняя форма слова «огонь» объясняется происхождением лексемы от *ognis* в сравнении с литовским *agnus* «огненный», древнеиндийским *agnis* «огонь». Отмечается также сближение Ф. де Соссюром «огня» с древнеиндийским *angaras* «уголь», М. Фасмер считает «невероятным» сравнение *огнь* с литовским *unkstu* «стонать» (Фасмер 1987, 118). Связь понятий *огня, жара* со «светом» и «теплом» подтверждается сравнительно-

языковыми исследованиями: жар (праславянское *gerъ) родственно др.-инд. *haras* «жар, пламя», лат. *formus* «горячий, теплый» (Фасмер 1987, 35).

В свою очередь, Ю. С. Степанов отталкивается в своих исследованиях от «двух огней», образованных от разных корней и находящихся в сложном противопоставлении: «с одной стороны, от корня и.-е. **nk'ni-*: др.-инд. *agnih*, лат. *ignis*, ст.-сл. *огнь*, ... с другой – от корня и.-е. **p^[h]HHur*: ... тох. В *puwar*, ... арм. *hur*...» (Степанов 2001, 283). Данные факты, по мнению ученого, соотносятся с оппозициями активного – неактивного, божественного – человеческого, священного – обыденного, поэтического – обыденного, что обусловлено «активным строем» праиндоевропейского языка и наличием классов активных и неактивных имен (Степанов 2001, 281).

В лирике К. Бальмонта символ «Огонь» взаимодействует с мифологемами *бог, демон, душа, Иван Купало (Купала), рай, Стратим, Агура, Датар, Маздао, Ашаван*. Проанализируем семантику мифологической составляющей символа.

Среди стихотворений К. Бальмонта находим произведение «Из Зенд-Авесты», в котором символика стихии огонь восходит к древнеиранской культуре:

Воздайте же Всевышнему хвалу!
О, ты, всегда единый в разных формах!
Пресветлый бог порядка, Ашаван!
Агура, пышно-царственный властитель!
Датар, создатель света, бог огня!
Всевидящий, всеведущий, Маздао!
(Бальмонт 1914, 127)

Зороастризм – религия древних иранцев восходит к древнейшим верованиям индоевропейских народов, его основы изложены в древней священной книге «Авеста», более поздний источник сведений по иранской мифологии – эпические сказания на классическом персидском языке – фарси, среди которых заметное место занимает эпос «Шах-Наме» в литературном изложении поэта Фирдоуси (В мире мифов и легенд 1995, 157–159). Об общности символика стихий славянской и персидской культур также находим в статье иранских коллег (Мохаммади З. И., Гамхар Л. 2016).

В строке «создатель света, бог Огня!» посредством мифологема *бог* эксплицируется возможная связь с общеславянским мифологическим именем, родственным др.-инд. Агни, с балтийским наименованием бога огня, латинским в выражениях типа «огнь Весты» (Мифы народов мира 1997, 239). Контекст употребления данной мифологема и название стихотворения «Из Зенд-Авесты. Гимн» (Бальмонт 1914, 127) позволяют восстановить

зороастрийские мотивы в символическом значении стихии огонь - божественное начало, дающее жизнь и соотносимого с разными эпитетами – именами божеств в зависимости от выполняемых ими функций.

Контекст, актуализирующий следующую мифологему, представлен строкой: «Кто демон низостей моих И моего огня?» (Бальмонт 1991, 64), где выявлено взаимодействие слова-эпикатора символа «Огонь» с мифологемой *демон*, которая в греческой мифологии является обобщенным представлением о божественной силе, злой или благодетельной, часто определяющей судьбу человека; считается, что все события человеческой жизни находятся под его влиянием, в римской мифологии *демону* соответствует *гений*, по терминологии Г. Узенера, демон – это «бог данного мгновения» (Мифы народов мира 1997, 367).

Таким образом, актуализируется традиционная интерпретация символа «Огонь»: **связь человека с миром божеств, с сильными чувствами и переживаниями.**

Мифологема *душа* представляет славянскую мифологию и является наиболее активной в лирике русских поэтов-символистов: например, в поэзии К. Бальмонта эта мифологема объединяет все четыре символа-стихии, приведем ее наиболее важные интерпретации.

По словам А. Н. Афанасьева, душа – частичка, искра небесного огня, которая придает очам блеск, крови – жар, всему телу – внутреннюю теплоту. Связь души с огнем возвращает нас к пониманию того, что жизнь возможна лишь до тех пор, пока горит «это внутреннее пламя» (ср. выражение «погасла жизнь», «чья-то звезда закатилась») (Грушко 1995, 84–87).

По М. М. Маковскому, значение «душа» восстанавливает понятия Вселенной, Числа, судьбы, множества душ; среди возможных значений данной мифологемы выделяются фаллические (сакральные): англ. *breath* «дышать» и *breed* «родить», лат. *umbra* «тень, дух», и др.-англ. *umber* «ребенок» (Маковский 1996, 143). Ученый также соотносит значение «душа» со значением «слово» (символ творящего божества), «говорить», сравнивая русское «слово» и английское «*soul*» с другими фактами индоевропейских языков.

Подобное содержание мифологемы отражается на наполнении символа «Огонь» в поэзии К. Бальмонта – соотносении стихии с частями тела, чувствами.

Особенностью обращения К. Бальмонта к мифологеме *душа* является трактовка ее как «вместилища» всех стихий-первоэлементов бытия:

Лишь демоны, да гении, да люди
Со временем заполнят все миры

И выразят в неизреченном чуде
Весь блеск еще не снившейся игры, –

Когда, уразумев себя впервые,
С душой соприкоснутся навсегда
Четыре полновластные стихии:
Земля, огонь, и воздух, и вода
(Бальмонт 1991, 103).

Таким образом, мифологема *душа*, выявленная в ближайшем окружении символа «Огонь» в лирике К. Бальмонта, обуславливает следующее наполнение символа: **связь невидимого мира с человеческим (демоны, гении, люди), и взаимодействие стихий.**

Мифологема славянского происхождения, восходящая к одному из главных праздников года в народном календаре – Иван Купала (Купало), акцентирует внимание на ночной части обряда: «Это было – это было в Ночь Ивановых огней» (Бальмонт 1991, 202). Имеются в виду костры, разводимые в ночь накануне Ивана Купала, которая по своему ритуальному «наполнению» превосходит сам день праздника, так как признается временем наибольшего разгула нечистой силы, а костры, танцы, песни, перепрыгивание через огонь символизируют уничтожение нечистой силы, очищение (Славянские древности 1999, 363). Следовательно, данная мифологема способствует экспликации традиционной символики стихии огня – **очищающая и исцеляющая сила.**

Происхождение мифологемы *рай* связывают с авестийским корнем гау- – «богатство», «счастье» и др.-инд. gauis «дар, владение»; с точки зрения строгой теологии, это место, где человек всегда с богом. Поэтический контекст предлагает вариант «брошенного» рая: «Я знаю ненависть, и может быть сильней, Чем может знать ее твоя душа больная, Несправедливая и полная огней Тобою брошенного рая» (Бальмонт 1991, 76). Подобное толкование мифологемы *рай* и «огней» позволяет интерпретировать стихию огня как **символ возможной гармонии человека с высшими силами.**

Мифологема славянского происхождения *Стратим* восходит к имени прародительницы всех птиц – Стратим-птице (Ногай-птица, Страфил-птица), которая живет на море-океане, когда она кричит, «подымается страшная буря», а «если взлетает ..., то уж такие валы вздымаются, что потопляет море корабли, разверзает бездны глубочайшие и смывает с берегов города и леса» (Грушко 1995, 293). Следовательно, традиционное значение мифологемы – **разрушающая сила.**

В авторском тексте мифологема *Стратим* актуализирует архетип огонь – влага и соотносит стихию огня с «правдой» (речь идет о древнем мифологизированном праве (Мифы народов мира 1997, 452) – **справедливостью и глазами**: «С той поры на синем море, Там, где вал непобедим, Правды ждет с огнем во взоре Птица мощная Стратим» (Бальмонт 1991, 130).

Архетипы, с которыми взаимодействует символ «Огонь», представлены бинарными оппозициями: **огонь – влага, жизнь – смерть, светлый – темный, небо – земля, верх – низ, солнце – луна, день – ночь**. При экспликации архетипа **старший – младший** наблюдаем переосмысление позиций: «За радость впить в себя огни его лучей, За исцеление от *старости* моей» (Бальмонт 1991, 68), «Будем, как солнце всегда *молодое*, Нежно ласкать огневые цветы» (Бальмонт 1991, 126), «Невозвратного светлого *детства* предо мной загорелись огни» (Бальмонт 1969, 90) – в анализируемых микротекстах мелиоративная окраска позиции «младший» соседствует с негативным отношением к «старости» как к болезни.

Обозначив семантическое наполнение символа, актуализированное десятью мифологемами, четыре из которых отсылают нас к древнеиранской мифологии, и восьмью архетипами, перейдем к анализу ассоциативного поля символа, к которому, вслед за учеными, относим прилагательные и причастия, согласованные с лексемой «огонь» (Меншиков 1999, 7, 10).

Приведем выявленные нами ассоциаты-адъективы, которые образуют атрибутивные конструкции с определяющим словом «огонь»: 1) **восприятие с помощью зрения** – *красочный, прозрачный, чуть заметный*; 2) **анимо-аниматичность**: *живой, немой, обессиленный*; 3) **цвет**: *алый, белый, голубой, пурпуровый*; 4) **восприятие в сопоставлении с имеющимся опытом**: *лучший, новый, обманчивый, поразительный*; 5) **свет**: *блестящий, негаснущий, сумрачный*; 6) **воздух**: *воздушный, дымный*; 7) **сакральность**: *высший, святой*; 8) **небо**: *кометный, небесный*; 9) **зооморфность**: *змеистый*; 10) **локус мифомира славянской мифологии**: *Ивановы*; 11) **драгоценные камни**: *рубиновый*; 12) **форма**: *кольцеобразный*; 13) **отсутствие движения**: *застывший*.

Ассоциации – переход к образному полю символа в связи с тем, что «в основе тропа, особенно метафоры, лежат ассоциации», и, по мнению Л. П. Ивановой, наиболее распространенные классификации метафор базируются на типологии ассоциаций (Иванова 2000, 27).

Образный слой лингвистического символа «Огонь» в поэзии К. Бальмонта представлен, во-первых, переносными значениями лексемы «огонь» и ее

производных, номинативно-глагольной сочетаемостью слова, синтаксическими конструкциями.

Традиционными образными значениями «огня», зафиксированными толковыми словарями, являются: **любовь** – «я горю в огне любви» (Бальмонт 1969, 104), **глаза** – «Непогасим огонь внимательного взора» (Бальмонт 1991, 101). Авторским вариантом является употребление формы множественного числа слова «огонь», не закрепленной словарями для переносных значений: «Невозвратного светлого детства предо мной загорелись огни» (Бальмонт 1969, 90).

Образный уровень символа «Огонь» представлен широким кругом сравнительных конструкций: «Я полон тайн, как вечер, я весь огонь, как день» (Бальмонт 1991, 221), «огонь» в данном случае занимает позицию основания сравнения, а в строках: «Те сонмы звезд, что я всегда любил, Дымилися, в игре однообразной, Как огоньки, что бродят меж могил» (Бальмонт 1991, 123) «огонь» – обозначающее.

Авторский неологизм, являясь примером паронимической аттракции, также образует метафору, выполняя функцию тавтологического эпитета, подчеркивающего основное свойство определяемого и повторяющего в своем составе его сему: «Так живу, как в светлом дыме *Огнецветные цветы*» (Бальмонт 1991, 78).

Сокращение эксплицируемых компонентов образа создает словесную двучленную метафору: «Жаворонка, бабочку, и *цветы огня*» (Бальмонт 1991, 198).

Наибольшую степень компрессии мы наблюдаем в одночленной метафоре, когда эксплицировано только обозначающее: «Весь в пурпуровом огне Золотистый лес» (Бальмонт 1991, 316).

Огонь выступает как образ **заката, света, испытаний, соотносится с губами, богатством внутреннего мира, выраженным в поэзии, визионерским переживанием, поэтом-пророком, со звучанием и творчеством.**

Традиционное символическое значение стихии огонь – **страсть** эксплицировано с помощью композиционной метафоры, реализующейся на уровне текста стихотворения: «Мой свет скользит, мой свет змеится, Но я тебе не изменю, Когда отдашься ты огню – тому огню, что не дымится, Что в тесной комнате томится И все сильнее гореть стремится – Наперекор немому дню. Тебе, в чьем сердце страсть томится, Я никогда не изменю» (Бальмонт 1969, 106).

Заданная на уровне архетипа связь огня и воды находит свое символическое выражение в образе «Белого пожара» – прибора,

эксплицированного в трех строфах стихотворения: «Я стою на побережьи, в пожаре прибоа... Опрокинулись, вспыхнули – вправо и влево, – И пред смертью вздохнув и блеснувши полней, На песке умирают в дрожании гнева Языки обессиленных белых огней» (Бальмонт 1991, 138).

Использование параллельных конструкций, одной из реализаций которых является лексический повтор, обуславливает авторское наполнение лингвистического символа «Огонь», соотнося его с **религиозными переживаниями**: «Уж тридцать лет в пустыне я блуждаю, Уж тридцать лет ношу огонь в груди, Уж тридцать лет тебя я ожидаю. О господи, молю тебя, приди!» (Бальмонт 1969, 143).

Глагольная парадигма образа огня реализует семантику: **анимо-аниматичность** – возникнуть, вырастать, играть, умирать, появиться; **свет** – гореть, загореться, светить; **созидающая сила** – создавать; **зооморфность** – змеиться; **сыпучесть** – рассыпаться; **вода** – брызгать, влить, выпить, плыть, струить; **свет** – гореть; **чувства** – любить, отдаваться; **воздух** – дышать; **магические свойства** – чаровать; **тайна** – затаить.

Анализ показывает равное соотношение позиций агенса и пациенса, что является на языковом уровне экспликацией значения **амбивалентности** стихии.

Приведем лингвистический анализ экспликации значений символа «Огонь» в стихотворении «Гимн Огню» (Бальмонт 1991, 129–131), в котором наиболее ярко представлена авторская интерпретация символа.

Первые две строфы построены на перечислении эпитетов огня, которые выражены адъективами. По мнению исследователей, именно сочетанию прилагательного с существительным отдается явное предпочтение в стихотворной речи: формируется качественно новая по сравнению с обоими лексико-грамматическими разрядами слов лингвистическая единица (Меншиков 1999, 7):

1

Огонь очистительный,
Огонь роковой,
Красивый, властительный,
Блестящий, живой!

2

Бесшумный в мерцанье церковной свечи,
Многошумный в пожаре,
Глухой для мольбы, многоликый,
Многоцветный при гибели зданий,
Проворный, веселый и страстный,

Так победно-прекрасный,
 Что, когда он сжигает мое,
 Не могу я не видеть его красоты, –
 О, красивый Огонь, я тебе посвятил все мечты!
 (Бальмонт 1991, 129–130).

Атрибутивная группа ассоциатов эксплицирует следующие значения стихии огня: **амбивалентность (звучание)** – *бесшумный, многошумный*; **исцеляющая сила очистительный**; **температура** – *жгучий*; **эстетическая категория** – *красивый, прекрасный, победно-прекрасный*; **анимо-анимичная стихия** – *веселый, властительный, глухой, живой, проворный*; **цвет** – *красный, многоцветный*; **чувства, эмоции** – *страстный, страшный, яростный*; **субститут бога** – *вездесущий, многоликий*; **свет** – *блестящий*; **воздух** – *дымный*; **непредсказуемость** – *внезапный*; **судьбоносный характер** – *роковой*. Следует отметить, что употребление в качестве эпитета лексемы «огонь» согласованного определения «роковой» отмечено и в поэтических текстах А. С. Пушкина (Меньшиков 1999, 79), что позволяет предположить сходство ассоциаций со значением «неблагоприятный».

Глагольная парадигма образа представлена глаголами со значениями:

- 1) в позиции агенса: а) **движение** – идти, входить, прилетать, являться, меняться; б) **свет** – сверкать, засветиться, светить, блестеть, гореть; в) **живое существо** – зашептать, жить, ждать, умереть; г) **разрушения** – сжигать, жечь; д) **чувства** – трепетать, утешать; е) **амбивалентность функций** – стеречь, похищать; ж) **пространственные характеристики** – протянуться, возникать; з) **способность к чему-либо** – мочь;
- 2) в позиции пациенса: **созидающая сила** – расплавлять, ковать, создавать.

Преобладает актуализация позиции агенса.

Использование метода логико-семиотической рамки, предложенного Н. В. Слухай для анализа художественного образа, позволяет рассмотреть символ «Огонь» в данном произведении в роли субъекта осмысления со следующим спектром значений: **разрушительное начало**: «Многошумный в пожаре, ...Многоцветный при гибели зданий»; **атрибут христианства**: «Бесшумный в мерцанье церковной свечи... Глухой для мольбы»; **локус поклонения**: «О красивый Огонь, я тебе посвятил все мечты!», «Не устану тебя восхвалять», «И при звуках молитв, с испуганными воплями Мы слагали хваленья Даятелю сил»; **символ солнца, «небесного» света**: «Ты от солнца идешь», «Ты являешься в быстром сиянье зарниц. Ты, застывши, горишь в грозных облаках – Фиолетовых, аспидно-синих. Ты средь шума

громов и напева дождей Возникаешь неверностью молний»; **символ звездного пространства**: «Ты – в хрустальности звезд и в порыве комет»; **амбивалентная, анимо-анимитичная стихия**: «Долго ждешь, стережешь. Кто пришел? Это ты! Через миг ты умрешь, Но пока ты живешь», «Много можешь ты странных вещей создавать ... Чтобы ценное золото в безднах добыть, И отточенный нож, чтоб убить»; **комплекс фоново-энциклопедических признаков**: «Близ тебя создают и куют много тяжелых подков»; **атрибут / локус ситуации антифактивности**: «Я помню, Огонь, Как сжигал ты меня Меж колдуний и ведьм, трепетавших от ласки Огня»; **символ тайных знаний**: «Я знаю, Огонь, И еще есть иное сиянье для нас, Что горит перед взором навеки потухнувших глаз. В нем внезапное знание, в нем ужас, восторг Пред безмерностью новых глубоких пространств»; **символ смерти как перехода в иное жизненное пространство**: «О душа восходящей стихии, стремящейся в твердь, Я хочу, чтобы белым, немеркнувшим светом Засветилась мне Смерть».

Переосмысление образа в позиции субъекта сопоставления происходит согласно следующим абстрактно-символическим кодам: **минералогическому**: «Ты блестяшь – как двенадцатицветный алмаз»; **эстетическому**: «Нет сильней, нет страшней, нет светлей красоты!»; **вегетативному**: «страшный цветок с лепестками из пламени», «праздник осенних листов», «засветишься алой гвоздикой»; **мифологическому** – «В старину ты, как Змей, прилетал без конца И невест похищал от венца. И как огненный гость, много раз, в старину, Ты утешил чужую жену», «мерцанье бродячих огней»; **вегетативно-антропоморфно-вегетативному**: «зашепчешь, как колос пушистый»; **анимо-вегетативному**: «протянешься пьяной лозой»; **солярно-метеорологическому**: «То как шар, окруженный сияющим воздухом, Золотой, огневой, С переменными красными пятнами», «как солнечный свет», «Как зажженные светом вечерним края облаков»; **зооморфно-антропоморфному**: «вставшие дыбом блестящие волось», «кошачьей ласкательностью женских влюбляющих глаз»; **синестетический**: «восторг изумрудный волны океана»; **анимо-оптическому**: «Ты как искра встаешь Из глухой темноты, Долго ждешь, стережешь», **артефактуальному**: «как желтое пламя свечи».

В позиции объекта сопоставления «Огонь» реализует мотив, изоморфный значениям **анимо-анимитичная стихия** и **объект поклонения**, где в качестве субъекта сопоставления выступает «Я» лирического героя: «Вездесущий Огонь, я тебе посвятил все мечты, Я такой же, как ты. О, ты светишь, ты греешь, ты жжешь, Ты живешь, ты живешь!» Все приведенные цитаты имеют ссылку (Бальмонт 1991, 131).

Заклучение

Проведенный нами анализ символики стихии огонь в лирике К. Бальмонта показал преобладание *индивидуально-авторского* наполнения на фоне реализации *традиционных значений символа*, имеющих корни, в том числе, в древнеиранской культуре.

Традиционные значения символа «Огонь» восстанавливают соотнесенность стихии с: божественным началом, вертикалью, живой, подвижной, очищающей стихией, амбивалентной в проявлении процессов разрушения и созидания, обладающей магическими свойствами исцеления и метаморфозы, миром чувств и сильных желаний человека – любви, страсти, темперамента, глазами человека как локуса средоточия внутренних переживаний, светом, солнцем и звездами, творчеством, миром мифологических существ, идеей взаимодействия со стихиями воды, воздуха, земли.

Авторское наполнение символа «Огонь» реализует значения: связь человека с высшими силами, ментальный мир человека – воспоминания, видения, связь времени и пространства, животный и растительный мир, поэзия, визионерские переживания символиста, испытание, битва, тайные знания, смерть как продолжение бытия в иной форме, справедливость.

Список литературы:

- Бальмонт К. Д. (1914). *Полное собрание стихов*, в десяти томах 1908–1914. Т.2. «Горящіа зданія». – М., Изд. Скорпіонъ, 174 с.
- Бальмонт К. Д. (1969). *Стихотворения*. Вступ. ст., сост., подг. текста и примеч. В. Орлова. – Л., «Советский писатель», Ленинградское отделение, 710 с.
- Бальмонт К. (1991). *Избранное: Стихотворения*. Переводы. Статьи. / Сост., вступ.ст. и коммент. Д. Г. Макогоненко; ил.и оф. Н. Е. Бочаровой. – М.: Правда, 608 с.
- В мире мифов и легенд. (1995). – СПб.: ТОО «ДИАМАНТ», 576 с.
- Грушко Е. А., Медведев Ю. М. (1995). *Словарь славянской мифологии*. – Н. Новгород: «Русский купец», «Братья славяне», 368 с.
- Иванова Л. П. (2000). Пособие по спецкурсу «*Отображение языковой картины мира автора в художественном тексте*»: (на материале романа А. С. Пушкина «Евгений Онегин») / Л. П. Иванова. – К., 54 с.
- Иванов Вяч. Вс., Топоров В. Н. (1965). *Славянские языковые моделирующие семиотические системы: Древний период*. – М.: Наука, 246 с.
- Краткая литературная энциклопедия (1971). Гл. ред. А. А. Сурков. М., «Советская Энциклопедия», т.6. Присказка – «Советская Россия». 1040 стб .
- Лотман Ю. М. (1996). *Внутри мыслящих миров: Человек – текст. Семиосфера – История*. – М.: Языки русской культуры, 447 с.
- Маковский М. М. (1996). *Сравнительный словарь мифологической символики в индоевропейских языках: Образ мира и миры образов*. – М.: Гуманит. изд. центр ВЛАДОС, 416с.
- Меншиков І. І., Мордань В. І. (1999). *Підмогілля Н. В. Поетичне слово Пушкіна: Словник лексичних компонентів атрибутивних конструкцій*. – Дніпропетровськ: Січ, 325 с.
- Мифы народов мира (1997). Энциклопедия: В 2-х т./ Гл. ред. С. А. Токарев. – М.: Рос. энциклопедия.
- Мохаммади З. И., Гамхар Л. (2016). Природные стихии в персидской и русской мифологиях // *Молодой ученый*. – №6. – С. 902-907. – URL <https://moluch.ru/archive/110/26739/> (дата обращения: 10.06.2019).
- Славянские древности (1999). Этнолингвистический словарь: в 5 т. РАН ... Т.2 Д–К, М. 697 с.
- Степанов Ю. С. (2001). *Константы: словарь русской культуры*. Изд. 2-е, испр. и доп. – М.: Академический Проект, 990 с.
- Фасмер М. (1987). Этимологический словарь русского языка. В 4т. Т.3 (Муза–Сят) / Пер. с нем. и доп. О. Н. Трубачева. – 2-е изд., стер. – М.: Прогресс, 832 с.

References

- Balmont K. D. (1914). *Polnoe sobranie stihov, v desyati tomah*. Vol.2. «*Goryaschiya zdaniya*». Moscow. Press Skorpion, 174 p.

- Balmont K. D. (1969). *Stihotvoreniya*. Leningrad: Sovietskij pisatel, Leningradskoe otdelenie, 710 p.
- Balmont K. D. (1991). *Izbrannoe: Stihotvoreniya*. Perevody. Statji. Moscow, Pravda, 608 p.
- V mire mifov i legend*. (1995). SPb.: TOO «DIAMANT», 576 p.
- Grushko E. A., Medvedev Yu. M. (1995). *Slovar slavyanskoj mifologij*. N. Novgorod: «Russkij kupets», «Bratya slavyane», 368 p.
- Ivanova L. P. (2000). *Posobie po spetskursu «Otobrazhenie yazykovoy kartiny mira avtora v hudozhestvennom tekste»: (na materiale romana A. S. Pushkina «Evgeniy Onegin»)*. Kiev. 54 p.
- Ivannov Vyach. Vs., Toporov V. N. (1965). *Slavyanskije yazykovyie modeliruyuschie semioticheskie sistemy: Drevnij period*. Moskva: Nauka, 246 p.
- Kratkaya literaturnaya entsiklopediya* (1971). Moscow: «Sovietskaya Entsiklopediya», vol. 6. 1040 stb.
- Lotman YU. M. (1996). *Vnutri myslyaschih mirov: Chelovek – tekst*. Semiosfera – Istoria. Moskva: Yazyki russkoj kultury, 447 p.
- Makovskij M. M. (1996). *Sravnitelnyj slovar mifologicheskoj symboliki v indoevropeskih yazykah: Obraz mira i miry obrazov*. Moskva: Gumanit. izd. tsentr VLADOS, 416 p.
- Menshikov I. I., Mordan V. I., Pidmogilna N. V. (1999). *Poetychne slovo Pushkina: Slovnyk leksychnyh komponentiv atrybutyvnyh konstruksij*. Dnipropetrovsk: Sich, 325 p.
- Mify narodov mira*. (1997). Entsiklopediya: V 2-h t. Gl. red. S. A. Tokarev. Moscow, Ros. Entsiklopediya.
- Mohammadi Z. I., Gamhar L. (2016). Prirodnyie stihii v persidskoj i russkoj mifologiyah, *Molodoy ucheniy*. №6. – pp. 902-907.
- Slavyanskije drevnosti (1999). *Etnolingvističeskij slovar: v 5 Vol. RAN ... T.2 D-K, M.*, 697 p.
- Stepanov Yu. S. Konstanty (2001). *slovar russkoj kultury*. 2nd Ed., ispr. i dop. Moscow, Akademicheskij Proekt, 990 p.
- Fasmer M. (1987). *Etimologičeskij slovar russkogo yazyka*. V 4 vol. Vol.3 (Muza–Syat), Per. s nem. i dop. O. N. Trubacheva. 2nd Ed., ster. – Moscow, Progress, 832 p.
- Fromm, Erich. (1952). *The Forgotten Language*. London.

HOW TO CITE THIS ARTICLE

Ivanova, L. P. (2018). The Explication of the Author's Traditional Symbolism of the Element Fire in the Poetry of the Russian Symbolist Poet K. Balmont: The Actualization of Zoroastrianism Motives. *Language Art*,4(3):pp.103-118, Shiraz, Iran. [in Russian]

DOI: 10.22046/LA.2019.18

URL: <https://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/130>





انعکاس نمادهای سنتی و معتبر عنصر آتش در اشعار بالمونت، شاعر نمادگرای روسی: فعال سازی بن‌مایه‌های فرهنگ کهن

سیروملیا ناتالیا نیکولایونا^۱

دانشیار گروه زبان‌های خارجی، دانشگاه ملی فن‌آوری‌ها و طراحی کی‌یف،
کی‌یف، اوکراین.

(تاریخ دریافت: ۳۰ خرداد ۱۳۹۸؛ تاریخ پذیرش: ۰۵ شهریور ۱۳۹۸؛ تاریخ انتشار: ۰۹ شهریور ۱۳۹۸)
مقاله به تجزیه و تحلیل زبانی نماد آتش در اشعار بالمونت شاعر نمادگرای روسی اختصاص یافته است. معانی نمادین عنصر آتش از دیدگاه زبان‌شناسی و زبان‌شناسی فرهنگی مورد بررسی قرار گرفته، و مکانیسم‌هایی تعریف شده که از یک سو به تبیین سنتی و از طرف دیگر به استفاده‌ی نویسنده از این عنصر در تعامل با اساطیر می‌پردازد، تجزیه و تحلیل نمادگرایی سنتی از عنصر آتش در اشعار، به دلیل محتوای اساطیری این نماد در متون اسلاو، اساطیر یونانی، زرتشت و نقوش کتاب مقدس است. کهن‌الگوها با تقابل‌های دوگانه نشان داده شده و همچنین معانی نمادین نویسنده با توجه به تجدید نظر او در مورد اسطوره‌ها و کهن‌الگوها در نزدیک‌ترین حالت نمادین در متون بیان شده است.

واژه‌های کلیدی: فرهنگ‌شناسی، نمادگرایی، سمبل آتش، نمادگرایی روسی، بالمونت، زرتشت.

¹ E-mail: siromlya.nata@gmail.com

International multilingual scientific journal of

Language Art

Contents

- | | |
|--|---------|
| The Language Analysis of Seyyed Hemyari's "Golden Ode" Based on Formalism Criticism Approach [in Persian]
<i>Abbas Eghbaly & Rouhallah Sayyadinezhad</i> | 7-28 |
| A Consideration on "sāqi be yād dār: Criticisms and Considerations" in Khaghani Studies Written by Saeed Allah Ghare Bagloo [in Persian]
<i>Akbar Heidarian</i> | 29-46 |
| They Have Claimed that Saussure is a Structuralist! [in Arabic]
<i>Mbarek Hanoun</i> | 47- 68 |
| The Definition of Arabic Linguistic Terms in Dictionaries [in Arabic]
<i>Amro Mohamed Madkour</i> | 69-88 |
| Marked and Unmarked Thematization Patterns: A Comparative Analysis of Opinion Articles Written by American Columnists and Their Persian Translations
<i>Tooba Mardani & Muhammad Sadeqi</i> | 89-102 |
| The Explication of the Author's Traditional Symbolism of the Element Fire in the Poetry of the Russian Symbolist Poet K. Balmont: The Actualization of Zoroastrianism Motives [in Russian]
<i>Syromlia Nataliia Nickolaievna</i> | 103-118 |

Editorial Team

Editor-in-Chief: *Dr. Shahrokh Mohammad Beigi,*

Editor Assistant: *Dr. Mahdi Mohammad Beygi*

Managing Director: *Amir Aminian Toosi*

English & Persian editor: *Maryam Nournamaee*

Russian editor: *Rahima Haydarova Ahmadovna*

Arabic editor: *Dr. Boshra Sadat Mirghaderi*

Editorial Board

Dr. Akbar Sayyad Kuh, *Professor of Persian Language and Literature Department, Shiraz University, IRI.*

Dr. Eshagh Rahmani, *Associate Professor of Arabic Language and Literature Department, Shiraz University, IRI.*

Dr. Hussein A. Obeidat, *Associate Professor in Linguistics, Department of English Language & Literature/Language Center, Yarmouk University, Jordan.*

Dr. Janolah Karimi Motahhar, *Professor of Russian Language and Literature, University of Tehran, IRI.*

Dr. Jihad Hamdan, *Jordan, Professor of English Language and Literature Department, University of Jordan, Jordan.*

Dr. Marzieh Yahyapour, *Professor of Russian Language and Literature, University of Tehran, IRI.*

Dr. Mbarek Hanoun, *Professor of Linguistics, Qatar University, Qatar.*

Dr. Mekhrinisso Nagzibekova, *Professor of Russian language and Literature Department, Tajik National University, Dushanbe, Tajikistan, Tajikistan.*

Dr. Mousa Sameh Rababah, *Professor of Arabic Department, University of Jordan, Jordan.*

Dr. Olena Mazepova, *Associate Professor of Institute of Philology, Taras Shevchenko National University of Kyiv, Ukraine.*

Dr. Rahman Sahragard, *Professor of Foreign Languages and Linguistics Department, Shiraz University, IRI.*

Dr. Sayyed Fazlollah Mirghaderi, *Professor of Arabic Language and Literature Department, Shiraz University, IRI.*

Dr. Shahrokh Mohammad Beigi, *Associate Professor of Persian Language and Literature Department, Shiraz University, IRI.*

Dr. Sousan Jabri, *Associate Professor of Persian Language and Literature Department, Razi University, Kermanshah, IRI.*

Dr. Tokarev Grigory, *Professor of Russian language, Document Science and Stylistics of Russian Department, Tula State Pedagogical University of Leo Tolstoy, Russian Federation.*

Dr. Vladimir Ivanov, *Professor of Department of Iranian Philology, Moscow University, Russian Federation.*

Dr. Zahra Abolhassani Chimeh, *Associate Professor of Linguistics Department, Member of the Organization for Researching and Composing University Textbooks in Humanities (SAMT), IRI.*

Address: #81, 28/5, North Iman, Shiraz, Iran.

Post code: 7186655568

Tel: +987136307634

Printing House: Chape loah

p-ISSN: 2476-6526 e-ISSN: 2538-2713

www.languageart.ir

mahdimb@languageart.ir

In the Name of God

Journal of Language Art

International multilingual academic journal of **Language Art** (LA) is an open access and blind peer reviewed journal which is published four times a year. Usual review time is 45 days and there is no fee for electronic publishing. **Language Arts** is the name given to the study and improvement of the arts of language. Traditionally, the primary division in language arts is literature and language, where language in this case, refers to both linguistics and specific languages. Journal of *Language Art* invites professional (applied) linguists and language researchers to submit their scholarly papers to *LA*.

Guideline for Authors

- The forwarded manuscript can be the result of the research of the authors or their translation.
- Translated articles would be accepted only if the PDF file of the original article (as the attached file) be forwarded to the editorial boards, and the translation refers to the original article.
- The language of the manuscript can be optionally English, Arabic, Persian, Russian, French, and Tajik.
- The forwarded articles should not be sent for other journals simultaneously, or it should not be published in other journals.
- *Cover Page*; This page should be both written in the original language of the article and in English which includes full name, academic degree, major or expertise, name of the university, city, country, e-mail, phone number, and also the order of authors' names (Corresponding author should be written first).
- The structure of the manuscript should be as follow: *title, abstract* (100-250 words), *keywords* (3-7 words), *main body, conclusion and references*. Regardless to the written language, all the manuscripts have to translate title, abstract, and keywords into English very accurately and fluently.
- The journal accepts the researches of authors on language and linguistics in the form of articles and reports. The usual length of the reports should be between 1500 and 2500 words, and the normal length of the articles is about 2500 to 5000 words.
- **References**; In-text citations should be written in parentheses including author's last name year published, page number; (Khanlari 1375, 61).
- The method of citing sources should be in accordance with Harvard Referencing Guide:
- The structure of references should be as Harvard Reference List citation:
- **For Books**: Last name, First initial. (Year published). *Title of book*. Edition. (Only include the edition if it is not the first edition) City published: Publisher, Page(s).
- **For Articles**: Last name, First initial. (Year published). Article title. *Journal*, Volume (Issue), Page(s)
- **For Website**: Last name, First initial (Year published). Page title. [online] Website name. Available at: URL [Accessed Day Mo. Year].
- The format of the accepted file should be written in Microsoft Word Version 2007. The whole body of the article would be in one column with the margin of 2.54 cm in all sides with the size of A4. The size of the font should be 14 for all languages, type of the font for Persian is **B Lotus**, for Arabic is **Arabic Typesetting**, and for English is **Times New Roman**. Line spacing should be 1 cm for all parts of the article.
- Since the articles exclusively accept electronically and through the site of the journal, the author(s) should first register as user in the site and for sending the article and the subsequent following should refer to <http://www.languageart.ir>.



Language age

Vol. 4, Issue 3, 2019